

کتاب تحفه طاهائی

بقلم
م - ط نصیحت بہ ص ۰ ص

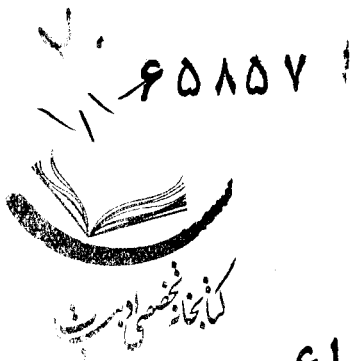
شوال ۱۳۷۷

بہا ۲۰ روپے

چاپخانہ فروغ - شیراز







کتاب تحفه طاهائی

بقلم

م. ط. نصیحت به ص. ص.

شوال ۱۳۷۷

اسکن شد

محل فروش

حکیم الهی
جلوه گر
بازار وکیل
درب مسجد آقا احمد
کتابفروشی محمدی
خیابان لطفعلیخان زند

بها (۲۰) ریال

چاپخانه فرہنگ شیراز

بسمه تعالی و له الحمد

کتاب تحفه طاهائی که محترمه علویه بقلم خود نوشته و در مقام نصیحت
بفرزند خود از مطالب صحیحه و تفسیر آیات قرآنی و اخبار و احادیث از
مدارک معتبره در رشته تحریر در آورده این احقر اول تا آخر آنرا مطالعه نمودم
و الحق تنظیم و ترتیب مرغوبی نموده و محتوی عقاید حق و احکام شریعت
مطهره و ذکر بعضی از کرامات باهره و تواریخ اهل بیت عصمت و طهارت
و حکایات صحیحه و صادقانه است .

امید که عموم مؤمنین و مؤمنات از مطالعه آن بهره مند و مطالب آنرا
بفرزند خود تعلیم فرموده و علویه محترمه را بدعای خیر یاد کرده و کسانی
که در طبع و نشر این کتاب زحمت کشیده نزد جد ایشان و صاحب شریعت
روسفید و از خیر دنیا و آخرت بهره مند گردند .

والسلام علی من اتبع الهدی و نهی النفس عن الهوی

شوال ۱۴۷۷ قمری اردیبهشت ۱۳۴۷ خورشیدی

الاحقر محمد جعفر الشهیر بحاج شیخ آقا شاملی

کتاب تحفه طاہائی

نویسنده مریم طاہائی

(شہیرہ بہ) سادات

علمی ادبی اجتماعی فقہی اخلاقی

نصائحی کہ بدختر خود صدیقہ

صادق الحدیث

نمودہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على خير خلقه محمد وآله
الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين وبعد چنین گوید مریم
طاهرائی که در این ایام لازم شمردم بر خودم که نصیحتی چند بنمایم
بفرزند خود صدیقه صادق الحدیث و بر اوراق یادداشت نمودم
که فراموش نشود و فرزند من برای دیگران بخواند بلکه
یادبودی از این کمینه باشد و چون دیگران از آن بهره بگیرند
این کمینه را در حیات و ممات بدعای خیر یاد نمایند.

ای عزیزه من خدایر ایشناس

شمارد کتابهای کلاسیکی خود خوانده اید بنام خدا پس بر توباد که قناعت نکنی بهمین يك كلمه بلکه فکر نمایی اقل کتاب حق الیقین را که فارسی است بخوانی بقدر خود بدانی خدا کسی است که روزی تو را قبل از اینکه متولد شوی شیر که نرمترین غذاها است در ظرفی که همیشه برای تو آماده باشد و آسان باشد بر تو در دهان گذاردن و تو را هاشق آن قرارداد که از روی میل تغذیه نمایی و صدائی بزرگ بتوداد که چون عاجز شوی با حربه خود که همان صدای بزرگ است مادر و کسان خود را بیچاره کنی و محبت تو را در دل اقوام پدری و مادری توانداخت که قبل از ولادت تو لباس یکمدمت تو را تهیه کنند که تو برهنه و کثیف نمایی اگر از روی انصاف نگاه کنی میفهمی که او روزی تو را هر روزی از يك راهی میدهد یکروز از پستان مادر و چون غذا خورشدی تو را مایل با انواع غذا و میوه جات قرار میدهد و تو را آشنا میکند بهمه دلها بکلماتی که بر زبان تو جاری شود دیگران را خوش آید (با اینکه از کلمات هادی است)

﴿هیچکس در پیش خود چیزی نشد﴾

بعد از اینکه خدای خود را شناختی و دانستی که روزی که متولد شدی هیچ چیز با خود نیاوردی الحال بدان که باید در دنیا فکر کنی که اگر چیزی از خودداری برای تو فایده دارد در اول وقت باید درس بخوانی و مواظب باشی شب و روز اول مسائل نماز خود را تعلیم بگیری که برای تو بعد از شناختن خدا بیاد خدا بودن از همه چیز واجب تر است نماز خواندن يك یادی است از خدا با

نظم و ترتیب اگرها کرده بودند شخص را دریاد خدا خودش از خودش چیزی
 نمیدانست پس این یاد است که در تحت نظم و ترتیب آمده نماز خدا را اول
 برنامه خود قرار داده تا همه چیز تو از نظافت بدن و لباس و زود از خواب -
 برخاستن و صبح آماده شدن برای درس خواندن منظم شود و اگر مسامحه
 کنی در امر نماز بهیچ کار خود در نهایت آرامی و رفاهیت نمیرسی بعد از نماز درس
 خود را حاضر کن بهر چه مربوط باشد و مواظب حفظ صحت و تندرستی خود
 باش در خوراك و لباس خود برای خود برنامه تهیه کن مطابق شرع و رسم
 مملکت البته باید در نظر بگیری اموری را که بر تو نهند و ایراد نکنند این
 مطلب بدست نیاید مگر بخواندن کتابها و باید هر روز يك آیه از قرآن حفظ
 کنی تو مسلمانی قرآن کتاب دینی تو میباشد برای درس عربی خواندن بتو
 كمك مینماید این تذكر را از خود دور کن که مسلمان بگوید قرآن کتاب دینی
 من است و در مقابل خارج از دین نتواند يك آیه از حفظ بخواند اینجا برای تو
 شرح میدهم اول قرآن سوره حمد است که هم برای نماز تو بکار میآید هم برای
 درس و هم برای امور آئینده است **بسم الله الرحمن الرحيم** یعنی بنام خداوند
 بخشنده مهربان **الحمد لله رب العالمين** یعنی هر حمدی از هر حمد کننده ای
 از ازل تا ابد سر زده و سر میزند مخصوص است برای خداوندی که پروردگار
 و پرورنده جهانیان و عالمیان است مگر خیال میکنی همین يك عالم است که
 تو میبینی تو که خبر از عالم بالای آسمانها نداری و خبر از اطراف زمین نداری
 وقتی که متولد شدی تا بحال آیا فهمیدی چند عالم را طی کرده ای در همه این
 عالمها خدا تربیت کرده تو را البته بعضی را با اسباب ملتفت باش فکر کن
 یاد بگیر تا در این موضوع برای تو شرح بدهم .

تو برای خود فکر کن يك عالم؛ عالم خواب است آیا فهمیده ای تا بحال

علت خواب چیست آیا سیر غذا خوردن است میبینی بعضی اشخاص که گرسنه هستند بخواب میروند که آنها را بیدار کرده غذا میدهند آیا گرسنگی سبب خواب رفتن است میبینی بعضی تا غذای کمی نخورند خواب نمیروند آیا خستگی سبب خواب است میبینی خستگی زیاد مدتی ناراحت خواب او کم است پس بدان عالمی است برای انسان بین زنده بودن و مردن علاوه خواب کافی حافظه تورا زیاد میکند امیدوارم در علم روانشناسی بخوانی فواید خواب کافی را و چون روزه بگیری هیچ چیز مانند خواب کمک بتو نمینماید هنوز بدرجه نرسیده که استکشافات راجع بخواب را برای تو شرح دهم در این عالم خواب کیست که تراتریت نماید مگر خدا آب گوش تورا تلخ قرار داده تا اینکه جانوران زمین از مزه آب گوش تو تنفر نمایند و از بوی آن بزحمت افتند که در خواب وارد گوش تو نشوند و دواب برای دهان تو قرار داده مانند دولنگه در دهان تورا در وقت خواب میبندد و برای چشم تو مژگانی و دری قرار داده که در وقت خواب چشم تورا حفظ نماید از گردوغبار و حشرات زمین و دوسو راجح بینی تورا مخرج (کربن) قرار داده و البته اگر بخواهی عالمان را بهتر بفهمی باید مراجعه کنی بتفاسیر که برای قرآن نوشته اند بیک تعبیر عالم جن و انس و ملائکه بتعبیر دیگر عالمهای که برای انسان است یا جمیع مخلوقات اینجا گنجایش شرح ندارد هر روز يك آیه بخوان و معنی آنرا بفارسی یاد بگیر برای تو بسیار مفید است •

خواب زیاد بآینده تو ضرر میزند

ملفت باش گفتم خواب کافی نه اینکه انقدر که تنبل و کسل شوی و کاری برای دنیا و آخرت خود نکنی سحر خیز باش تا کام روا باشی زود از خواب بیدار شدن و هوای سحر و قبل از طلوع آفتاب را استنشاق کردن فواید زیاد

برای بدن دارد اشعار زیاد شعر گفته اند . سعدی گوید :

دوش مرغی بصبح مینا لید	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید بگوش
گفت باور ندا شتم که ترا	بانگ مرغی چنین کند مدد هوش
گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح خوان و من خاموش

و این حکایت ۲۱ از باب دوم گلستان است یاد دارم شماره کرده اند حکایت های او را صد و هشتاد و یک حکایت تا باب هفتم دارد و صد و هشت حکمت و لطیفه و پند در باب هشتم دارد تنها خوشی که سعدی شیراز است و سبب فخر تو است مجسمه آنرا هم که در ۴ خرداد ۱۳۳۰ نصب کردند میبینی ولی از کتاب او استفاده بگیر نه فقط قسمت تفریحی اشعار فارسی او را بخوان و سرمشق زندگانی خود قرار بده تعریف سعدی در آثار او است توهم زحمت او را ضایع مکن و در حد خود آثار بگذارد پدر توهم مردی بود از علماء و او را فاضل میگفتند که در سال ۱۳۲۶ خورشیدی فوت شد.

غیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل
خودت کار بکن نگاه کن به (پروین اعتصامی) اشعار او را در نغمه صبح بخوان

صبح آمد و مرغ صبحگاه می	زد نغمه بیسا د عهد دیرین
خفاش برفت با سایه می	شد پسر همای روز زرین
در چشمه بشوق جست ماهی	شبم بنشت بر ریا حین
شد وقت رحیل و مسرد راهی	بنهاد بر اسب خویشتن زین
هر مست که بود هوشیار است	تا آخر آنچه در کتاب اوص ۲۹۹

که دو مرتبه چاپ شده و در عنوان ۱۹۶ دارد (دیگر) یادت میآید خانم دختر آقا سید علی چگونه ترویج میکرد مگر او زن نبود خانه داری و فرزندان داشت

که علاوه بر کارهای شخصی که با همه زنان شرکت داشت درس خوانده بودزنها را جمع میکرد برای آنها قرائت قرآن میکرد اعمال او موعظه بود مجالس و مجامع تشکیل میداد و چندین زن یهودیه در اثر تبلیغ او مسلمان شدند عالمه فاضله در شب چهارشنبه دوازدهم ماه رجب ۱۳۷۶ که مطابق بود با ۲۴ بهمن ۱۳۳۵ فوت شد و در حرم حضرت سید میر محمد ع دفن شد .

باز زنان دیگر برای تو معرفی کنم (حزینه) که دیوان آن مرحومه تازگی بچاپ دوم رسیده شرح حال او را اول کتاب بقلم آقای شاملی نوشته بخوان تا بدانی که زنی هم در شیراز تا حدود قوانین و شرح لمعه تحصیل کرده اشعار او را بخوان در این ایام هم در اصفهان مخترمه هاشمیه که کتاب او عبری و فارسی طبع شده در دست مردان است میخوانند بهره میگیرند خیال میکنی به لباس و شانه کردن بدرجات عالیه میرسی آنها هم نظافت است بجای خود خوب است ولی نه اینکه تمام اوقات خود را صرف کنی در شریعت اسلام منع از نظافت نکرده غسل جمعه هر هفته غسل عید هر روز عیدی و البته غسلهای واجب را می توانی بشمارای شش تا است ۱- غسل جنابت ۲- غسل حیض ۳- غسل استحاضه ۴- غسل نفاس ۵- غسل مس میت ۶- غسل میت عزیزه من هر وقت محتاج شدی سؤال کن اگر نکردین و نماز خود باشی رویم نمیآید جواب خدا نیست رساله عملیه را برای مسلمان شیعه مقلد مجتهد نوشته اند چاپ کرده اند در دسترس گذاشته اند بعلاوه هنوز علماء اسلام برای جواب مسائل شرعیه حاضر هستند باید احکام حیض و نفاس و استحاضه را بدانی که مخصوص زنهاست سه غسل دیگر هم باز زن با مرد شرکت دارد چون مسلمانی بر تو نوشتم هیچ تحمیل و اذیتی نیست باز برای تو میگویم امور شرعی تو با ماههای قمری صحت پیدا میکند مثلاً در باب بلوغ دختر یکسال اول معمر متولد میشود سال دیگر بحساب خورشیدی

روز دهم محرم یکسال او میشود آیا با قمری که حساب کنی همین طوار است پس در سه سال یکماه فرق میکند پس در سال نهم آخر ماه ربیع الاول میشود که بحساب خورشیدی بحساب قمری و هلالی نه سال و سه ماه است این سه ماه تو تکلیف داری قانون قانون ظلم نمیکند جمع امور اجتماعی از روی عدالت تنظیم و امر شد بآن (خیال میکنی) شریعت اسلام فرموده بپس قرآن پسردو برابر دختر ارث میبرد اینجا ملاحظه دختر نشده پس اگر دو برابر میگیرد مهر زن میدهد خوراک و پوشاک زن میدهد ولی دختر مهر میگیرد و خوراک و پوشاک و بر شوهر است پس عدالت شده مثلاً اگر مردی مردیک پسرو دو دختر دارد و دارائی او شش هزار تومان است دو قسمت مساوی میشود سه هزار تومان به پسرو دختر بهره می هزار و پانصد تومان میشود که دو قسمت آن سه هزار تومان میشود اینجا ملاحظه کن پس هزار و پانصد تومان مهر و خوراک و پوشاک بزن خود می دهد و هر دختری هزار و پانصد تومان مهر و خوراک و پوشاک از شوهر خود میگیرد آیا مساوی هستند یا نه و اینکه گفتم بلوغ نه سال گمان میکنی پس پانزده سال آیا درباره دختر مراعات نشده اولاً تو هم در پانزده سالگی داخل اجتماع میشوی ولی در این شش سال بحکم واجب بر تو نگهداری از تو میشود که با حواس جمع بخانه داری و تحصیل موفق شوی مد از آن هم تاسی سال تو و پسرباهم عبادت مساوی کرده اید شش سال در این مدت بیست و یک سال نماز از تو برداشته شده است .

اگر بعضی سؤالات را هم در سهای توازن تو بنمایند و ندانی بگو میپرسم و هر چه گفتند زود باور ممکن اعتقادات خود را تعلیم بگیر و از ته نشا رفتن خود داری کن تا تو را از دین منحرف ننمایند خودت حساب خود را نگاه دار بگفته دیگران اعتماد ممکن مثلاً پنج دقیقه قبل از صبح یا بعد از طلوع صبح را ملاحظه

بنما اگر کسی پنج دقیقه قبل از صبح زن حاضر شود هفت روز همان پنج دقیقه قبل از صبح است آن روز را باید روزه برود اگر وقت تنگ باشد تیمم میکند اگر پنج دقیقه بعد از طلوع صبح متولد شود در نه سالگی یا پانزده سالگی پنج دقیقه بعد از طلوع صبح بالغ میشود روزه طلوع صبح واجب نیست ولی از همان وقت نیت میکند و اگر پنج دقیقه بعد از زوال ظهر است آن روز واجب نیست پس متوجه باش در امور دین خود که روز قیامت صرافینا است گول نمی خورد رشوه قبول نمیکند هر کس بهر جا رسید درد نیار رسید کسانیکه اسم آنها را شنیده ای در همین دنیا ترقی کرده اند که تو نام آنها را میشنوی (رابعه عدویه) شنیده زنی زاهده بود حکایات بسیار دارد بعد از مردن زاهده نشد و قتی که کسی کار کرد نام او را میبردند سخاوت حاتم درد دنیا بود عدل انوشیروان درد دنیا بود خود آنها کار کردند نه اینکه دیگری بکند با اسم آنها تمام شود پس تو اگر طالب نام نیکی خودت برای خودت کار بکن

نام نیکی گر بماند ز آدمی به کز او ماند سرای زرنگار
حالا که نام را رابعه عدویه را بر دم شرح حال او را برای تو میگویم اولاً رابعه سه نفر بودند رابعه عدوی راجع الرجال میگویند و رابعه بلخی در شعراء ایران وصف میکنند اگر چه از اصل عرب بود و در اصحاب ابو مسلم پدر او کعب امده بلخ تا آخر حکایات و اشعار او ولی چیزی که برای تو نافع است کلمات نهج البلاغه است خیال مکن برای مردان است بلکه بهمه کس خطاب کرده اینجا سه کلمه از کلمات قصار برای تو میگویم.

۱- یا ایها الناس لم یکن لله سبحانه حجة فی ارضه او کد من نبینا
محمد صلوات الله علیه و آله و لاحکمت بلغ من کتابه القرآن العظیم
ولا مدح الله تعالی منکم الا من اعتصم بحبله و اقتدی بنبیه (تا آخر که

ترجمه آن اینست) ای مردم نمیباشد از برای خداوند پاك حجتي در زمین او محکمتر از پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله وسلم و حکمتی نیست رسا تر از کتابش که قرآن عظیم است و تعریف نکرده خدایتعالی از شمارا مگر کسی که چنك زده بر یسمان او و اقتدا کرده به پیغمبر او (بس حجت خدا تمام است و قرآن در دست مسلمان است باید پیروی و اقتدا به پیغمبر خود کند اینجا لازم است شرح حال و اعمال پیغمبر خود را بدانی مسلمان تاریخ پیغمبر خود را باید بداند نام او محمد پدر او عبدالله مادر او آمنه محل تولد او مکه چهل سال از عمرش گذشت دعوی پیغمبری کرد سیزده سال بعد از او در مکه بود آمد بمدینه ده سال در مدینه ماند همانجا وفات کرد قبر او زیارتگاه مسلمانان است از روزی که بمدینه آمد تا بحال بحساب شمسی ۱۳۳۶ و بحساب قمری ۱۳۷۷ سال است از محرم حساب میشود بقمری از نوروز سال خورشیدی کلمات آنحضرت را یاد بگیر و پیروی کن ناچار میشوی بکتابهاییکه در این قسمت نوشته اند بخوانی عربی نمیتوانی فارسی حیات القلوب جلد ۲ و ناسخ التواریخ دودسترس تو میباشد بخوان تا مطلع شوی در همه قسمت علماء کتاب نوشته اند در اعتقادات حق الیقین در اخلاق معراج السعاده در آداب حلیة المتقین اگر همینها را بخوانی و بکار به بندی افعال و اعمال پیغمبر خود را یاد میگیری اما کلمه دوم از کلمات قصار حضرت امیر المؤمنین است من وجد مورداً عذباً یأمر توی منه فلا یفتنمه یوشک ان یظلم او یطلبه فلا یجده هر که پیدا کند حشمه گوارائی که سیراب میشود از آن بس غنیمت نداند آنرا نزدیک است (طولی نمیکشد) اینکه تشنه گردد و بجوید آنرا و نیابد (اگر) خوب بفهمی يك نصیحت و حکمت و موعظه بزرگی است فرزندی که پدر و مادر دارد مانند چشمه ایست که از روی محبت دایم در جوشیدن هستند و امروز تمام اسباب تحصیل تور آماده کرده و میکنند و این جریان و گوارائی برای

تو مادامی است که آنها زنده هستند برای تو مهیا اگر غنیمت ندانستی و بهره نگرفتی روزی که پدر و مادر از کف تو رفتند و بخواب آنها را نمیبینی و مهربانی آنها از تو قطع شد از تشنگی هلاک خواهی شد و همچنین معلم تو عامل محل تو کسانیکه از تو داناترند هر وقت بخوای سؤالی کنی که مانند گرفتن همان آب گوار است مهیا و آماده برای تو میباشد هر روز که نگاه کنی بخود حسرت میخوری که دیروز دستم میرسید نکردم میتوانستم تعلیم بگیرم نگرفتم سعادتی گوید

ایکه دستت میرسد کاری بکن پیش از آن که ز تو نیاید هیچ کار

کلمه سوم احبب حبیبك هو نأما عسی ان یكون یغیضك یوما ما و ابغض عدوك هو نأما عسی ان یكون حبیبك یوما ما دوست دارد دوست خود را دوست داشتنی بشوی و مدارا (زیاد اظهار دوستی مکن و او را بر جمیع اسرار خود مطلع مگردان) که شاید روزی دشمن تو گردد و با دشمن خود چنان بملایمت رفتار کن و جای صلح بگذار شاید او روزی دوست تو گردد (سعدی شیرازی) هر آن سربکه داری با دوستان در میان مننه چهدانی که وقتی دشمن گردد و هر بدی که توانی با دشمنان مکن باشد که روزی دوست گردد. اگر میخوای معرفی کنم برای تو زنهای تربیت شده این کلمات یکی گوهر شاد خانم است که بکلمات رفتار کرده همان بانی مسجد گوهر شاد است که در خراسان نزدیک بحرم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام که در سال ۸۲۱ این مسجد را ساخته و بهره از عمر خود گرفته که تا حال که سال ۱۳۷۷ است ۵۵۶ سال است و نام او در دو موضع مسجد بکاشی ضبط شده یکی در کتیبه ایوان مقصوره که بخط پسرش میرزا بایسنقر است که پسر شاه رخ پسر امیر تیمور باشد و دیگر در دیوار و بقبله ایوان دارالسیاده مبارکه است ملاحظه کن در این چند سال چقدر از مردم نماز میکنند و استفاده های عمومی در این مسجد از یکدیگر میبرند این خوشبختی

برای گوهرشاد است چه اینکه در مکه و مدینه و نجف و سامره نیست مسجدی که شیعۀ در او نماز کند پس ملتفت شدی از چشمه گوار آب آشامید و بهره برد اینها در اثر تربیت پیغمبر است که در حدیث حوالاء عطاره که در زمان پیغمبر عطر میفروخت و در خانه‌ها میبرد و روزی بخانه ام سلمه رفت و نام این زن زینب بود و حوالاء مؤنث احوال است) حدیث طولانی نقل کرده که بعضی از آن در کتاب وسائل الشیعۀ در باب نکاح و تمام آن در کتاب مستدرک الوسائل است که آقای شاملی آنرا ترجمه فرموده‌اند و تحفه الصداق نام آن کتاب است حوالاء در خانه ام سلمه آمد بعد از وارد شدن رسول خدا سؤال کرده و از حق شوهر پیغمبر خدا برای او فرمایشاتی فرمود و در بین میفرمود ای حوالاء نیست زنی که نماز کند نماز خود را و لازم شود بیت خود را (یعنی در خانه بنشیند) و اطاعت کند زوج خود را مگر آنکه آمرزید خدا از برای آن گناهان آنرا آنچه مقدم داشته و آنچه مؤخر داشته ای حوالاء واجبست بر زن اینکه صبر کند بر زوج خود و بر ضرر و نفع و صبر کند بر شدت و رخاء مثل آنچه صبر نمود زوجه ایوب مبتلا صبر نمود بر خدمت آن حضرت هجده سال حمل میکرد آن حضرت را بر شانه خود با حمل کنندگان و آسیا میکرد با آسیا کنندگان و میشت با کسا نیکه میشتند و میآورد آن حضرت را و باره نان میخورد و حمد خدای عزوجل میکرد و زوجه ایوب میپیچید آن حضرت را در عبا و حمل میکرد بر شانه خود از جهت مهربانی و احسان و تقرب بسوی خدای عزوجل ای حوالاء قسم بکسی که فرستاده بحق مرا نبی و رسول هر زنی که صبر کند بر زوج خود بشدت و رخاء و برده باشد مطیع از برای شوهر خود و امران محشور کند خدایتعالی او را با زوجه ایوب تا اینجا کفایتست پس بدان گوهرشاد هم برای مریضی شوهر همراهی کرد با و از طوس تا این محل آمد و اینجا نذر کرد برای شوهر خود که صحت یابد بشکرانه مسجد بسازد شفا چون

پیدا شد این مسجد را ساخت علم عمل می‌خواهد حفظ می‌خواهد نشر دادن می‌خواهد
استماع و گوش دادن می‌خواهد روایت از موسی بن جعفر است از پدران خود از
رسول خدا که فرمود چهار چیز واجب می‌شود هر صاحب عقل را از امت من گفتند
ای رسول خدا چیست آنها فرمودند ۱- گوش دادن علم ۲- حفظ ۳- و نشر
دادن او در نزد اهل آن ۴- و عمل باو که هر يك از این چهار واجب حق علم است
پس دانستی که باید عمل به علم کنی خواندن تنها نیست ست نقیمه زنی بود دختر
حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب که لقبش طاهره و کریمه الدارین است
در سال ۱۴۵ در مکه متولد شد در سال ۲۰۸ در مصروفات نمود ۶۳ سال عمر کرد
شرح حال او طولانی است اینقدر بدان در حق فقرا و بینوایان و بیماران تلطف
های بی نهایت داشته و هماره روز و شب زنده دار بوده تا اسحق شوهر او حاضر نمیشد
غذا تناول نمی‌کرده و در حال احتضار نیز روزه دار بوده و جمعی از حاضرین درخواست
افطار کردند گفت سبحان الله سی سال است که از درگاه خداوندی مسئلت مینمایم
که روزه دار از دنیا رفته باشم چگونه باشد که از این آرزوی سی ساله دست بردارم و
در آنحال يك بيت عربی خواند و بعد از آن شروع بتلاوت سوره انعام کرده و چون
بآیه شریفه **لهم دارا السلام** رسید جان بمالک جانان سپرد این بوده حال زنان خوب
چند آیه از قرآن توحفظداری خیال میکنی درس خواندی کمال داری در راه دین
و محبت امام دوزن در کربلا کارزار کردند و يك زن کشته شد اما دوزن که کارزار
کردند ۱- مادر عبدالله بن عمر بود که چون پسرش کشته شد عمو و خیمه را بر گرفت
و حمله کرد بر لشکر پیس امام علیه السلام او را بر گردانید و فرمود بر گرد خدای
تعالی ترا رحمت کند بتحقیق که برداشته است خدایتعالی از توجها در ۲- مادر
عمر بن جناده بود بعد از شهادت پسرش سر بریده او را بر گرفته زد بمردی از لشکریان و
بدانضربت او را بکشت و پس از آن شمشیر بر گرفت و حمله کرد و رجز خواند امام

اورا برگردانید اما از نیکه کشته شد مادر و هب بود چون شوهر او کشته شد بر سر کشته او ایستاد و گفت سؤال میکنم از خداوند نیکه بهشت را روزی تو گردانید که مرا با تو محشور گرداند در آن حال رستم غلام شمر عمودی بر سر آن زن زد و او را بکشت عزیزه من خیلی خود را نگاهداری کن از غیبت کردن البته درس خوانده میدانی غیبت به پنهان شدن است غیبت به - پس سر کسی حرف زدن اگر عیبی در کسی ببینی بپوشان و پوشیده بدار از همه

بغیر ساتر و ستار اسم اعظم نیست که بهترین صفاتست عیب پوشیدن اسباب آن ده چیز است و قتی که خود داری از آنها کردی غیبت نمیکنی ۱- غیظ کردن بر کسی که بسبب غیبت میخواهد فرو نشانند (دل خنک کرده) ۲- همراهی کردن با همنشینان چون کسی میگوید تو عقب آن را میاوری ۳- تصدیق خبر دهنده بدون کشف آن از کجا این کلمه که میگوید حقیقت داشته باشد ۴- رفع تهمت از خود ۵- بدگمانی به مردم ۶- حسد داشتن ۷- مسخره کردن کسی ۸- تعجب نمودن از یک امری ۹- منضجر و ملول شدن ۱۰- زینت دادن و فخریه و مباحات نمودن و غضب کردن اخبار بسیار در این باب و دو آیه از قرآن که جای بیان آنها نیست این شعر را فراموش مکن و مکرر بخوان

حون پرده ببوشید بروی تو خداوند ظلم است اگر پرده مردم بدرانی اطاعت پدر و مادر واجب است تو که میتوانی طلب آمرزش کنی برای پدرت که بجای خوبی کردن با و در دنیا است همه باید این اطاعت را گردن بگیرند این شعر یادم آمد (تو بجای پدر چه کردی گوی که همین چشم بر پسر داری) اخبار بسیار و در ثواب خدمت آنها و همچنین اخبار بسیار در در باب اذیت کردن بآنها

با مادر خویش مهربان باش آماده خدمتش بجان باش
با چشم ادب نگری بدر را از طاعت او میبج سر را

خون این دو شوند از تو خرسند خرسند شود ز تو خداوند

مادر مادر مادر مادریکه پشرافت نست و نجابت و اوصاف نیکو باشد فرزند را باو نسبت میدهند، همین حق که آنها باعث آمدن تو در دنیا و واسطه وجود تو هستند و مخصوصاً مادر در اخباری که وارد شده بیشتر سفارش شده که با او نیکی نمایند مباد اذل آزرده گردد امام علیه السلام میفرماید من همراه مادرم غذا نمیخورم که مباد آن لقمه که او اراده دارد من سبقت بجویم و زودتر بردارم متوجه باش تاروایت و حکایتی برای تو بگویم حدیث در کتاب کافی است ترجمه آنرا تمام برای تو نقل میکنم ذکر یابن ابراهیم که مردی نصرانی بود میگوید من اسلام اختیار کردم و هنگامیکه بحج خانه خدا مشرف شدم وارد شدم بر امام صادق علیه السلام عرض کردم من مردی بودم بر دین نصاری اکنون بشرف اسلام مشرف شدم و مسئله دارم فرمودند چه چیز از اسلام دیدی که رغبت با اسلام کردی من این آیه را تلاوت کردم **ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه نوراً نهدی به من نشاء** یعنی این توفیق از جانب حق رفیق من گردید و نور اسلام از لطف باری تعالی در قلب من تابش کرد تا اینکه مرا از وادی ذلالت بشاهر اهدایت کشانید حضرت سه مرتبه فرمودند خدا تران این دین ثابت بدارد اکنون مسئله خود را سؤال کن ای فرزند عرض کردم یاسیدی پدر و مادر من بر دین نصاری میباشند و عشیره من همه نصرانی هستند و مادر من از هر دو چشم نابینا است و من با آنها در یک کاسه غذا میخورم این کار برای من جایز است یا خیر فرمودند مادر تو گوشت خنزیر (گراز) میخورد یا خیر عرض کردم خیر نمیخورد فرمودند با کی نیست با او غذا بخور و مخصوصاً با مادر خود کاملاً نیکوئی نما و همیشه ملاحظه حال او را داشته باش و هنگامی که از دنیا میرود تجهیز او را بکسی و امگذار مکن و خود متصدی غسل و کفن و دفن او بشو و چون از

نزد من بیرون رفتی مبادا که اظهار کنی که من در نزد جفر بن محمد بودم تا هنگامیکه در منی (که صحرای یکفر سخی مکه است) ترا ملاقات مینمایم انشاء الله زکریا بن ابراهیم گفت در منی خدمتش رسیدم و مردم در اطراف او هجوم آورده بودند برای اخذ مسائل مثل اطفالی که در اطراف معلم خود پره زده باشند و آنحضرت با کمال ملاطفت جواب مسائل آنها را میفرمود پس من بکوفه آمدم و بر خدمت مادر خود افزودم و او را بدست خود طعام میدادم و بشخصه خدمت او میکردم حتی آنکه لباسهای او را جستجو مینمودم و بدنش را شستشو میکردم روزی مرا گفت ای فرزند هنگامیکه بدین من بودی مرا این مقدار خدمت و سرپرستی نمیکردی اکنون که داخل در دین اسلام شده اهتمام بخدمت من داوی جهت چیست گفتم این وصیت امام من است که فرزند پیغمبر ما است گفت این امام تو پیغمبر است گفتم نه فرزند پیغمبر است گفت بایستی این پیغمبر باشد چه آنکه نیکوئی و والدین از وصایای پیغمبران است گفتم ای مادر بمادر پیغمبر ما پیغمبری نخواهد بود و لکن این فرزند پیغمبر ما است گفت ای فرزند جان من دین خود را بمن عرضه کن که بهترین ادیان است پس دین اسلام را باو تعلیم دادم و داخل دین اسلام گردید و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را ادا نمود همچنان که باو تعلیم داده بودم بناگاه عارضه او را رخ داد گفت ای فرزند دوباره دین اسلام را بمن عرضه کن و آنچه من یاد دادم را اعاده نما چون بمعتقدات اسلام اقرار کرد روح از بدنش مفارقت کرده مسلمین جمع شدند او را تجهیز کرده خودم بر او نماز خواندم و بخاک سپردم (۱) عزیزه من ملتفت باش تعریف کسی را مکن بوصفی که در او نیست چرا که عمل او تکذیب میکند قول تو را مثلاً تو میگوئی فلان کس خوب

(۱) اینجا بیانی مرحوم مجلسی در شرح این حدیث دارد اینجا گنجایش ذکر او نیست هر کس طالب باشد بمهر آت العقول رجوع کند.

آدمی است کارهائی که از او ظاهر میشود دروغ تو را ظاهر میکند که بسیار واقع شده که مردم از تعریف گول میخورند و مال و جان تلف میکنند پس مواظب راستگویی باش بلی در مقام امام که خودش تعریف خود را میکند بجای خود صحیح است توهم در باره امام خود آنچه از خود آنها به ما رسیده مادامی که ضرر با اعتقادات ما نزنند قبول داریم خصوصاً در مقام علم که علم و عقل تصدیق میکند اینجا حکایت حضرت صادق علیه السلام را با طبیب هندی در مجلس منصور میگویم پس بدان از ربیع حاجب منصور است که گفت روزی حضرت صادق علیه السلام نزد منصور خلیفه آمد طبیبی هندی نزد منصور بود و کتاب طب میخواند حضرت صادق میشنید چون هندی فارغ شد بحضرت عرض کرد ای ابو عبد الله از این علم که بامن است و من میدانم چیزی میخواهی امام علیه السلام فرمود نه زیرا که آنچه بامن است بهتر از آنست که با تو است هندی عرض کرد آن چیست که با تو است گفت مداوات گرم بسرد میکنم و مداوات سرد بگرم میکنم و خشک به تر و تر بخشک و مشیت آن با خدایتعالی اندازم و استعمال قول رسول خدا صلی الله علیه و آله کنم معده خانه درد است و پرهیز کردن داروی آنست و بر هر نفسی آن ده که عادت او بر آن رفته است هندی گفت طب خود این است حضرت صادق فرمود گمان میکنی که من آنرا از کتب طب تعلیم گرفته ام گفت بلی حضرت صادق فرمود نه والله بلکه این علم را از خدایتعالی فرا گرفته ام پس گفت مرا خبر ده که من عالم ترم بطب یا تو هندی گفت من عالم ترم بطب از تو حضرت صادق فرمود چیزی از تو میپرسم مراجواب بده عرض کرد پیرس حضرت فرمود از بهر چه جای اشک در سراسر است گفت نمیدانم ۲- فرمود از بهر چه موی بالا آن بنهاد گفت نمیدانم ۳- فرمود چرا پیشانی را از موی خالی کرده است گفت نمیدانم ۴- فرمود چرا خطها در پیشانی نهاد گفت نمیدانم ۵- فرمود از بهر چه

ابروها از بالای چشم بنهاد گفت نمیدانم ۶- فرمود چرا چشمها را چون بادام
 کرد است گفت نمیدانم ۷- فرمود چرا رگها را پهن نمود گفت نمیدانم
 ۸- فرمود چرا بینی را میان هر دو چشم بنهاد گفت نمیدانم ۷- فرمود چرا
 سوراخ بینی را از زیر کرد گفت نمیدانم ۱۰- فرمود چرا دندانهای پیش را تیز
 کرد و دندان ناب دراز گفت نمیدانم ۱۱- فرمود چرا مردان را ریش داد گفت
 نمیدانم ۱۲- چرا بر کف دست موی نیست گفت نمیدانم ۱۳- فرمود چرا در موی
 و ناخن حیات نیست گفت نمیدانم ۱۴- فرمود چرا دل را چون دانه صنوبر کرد
 گفت نمیدانم ۱۵- فرمود چرا شش و ریه را بدو پاره کرده است و حرکت وی در
 موضع خود باشد گفت نمیدانم ۱۶- فرمود چرا جگر را محذب و پشت برآمده
 ساخت گفت نمیدانم ۱۷- فرمود چرا کرده ها را چون لوییا کرد گفت نمیدانم
 ۱۸- چرا پیچیدن زانورا از پس کرد گفت نمیدانم ۱۹- فرمود چرا میان قدمها
 باریکست گفت نمیدانم جواب حضرت صادق علیه السلام فرمود من میدانم هندی
 گفت مرا خبر ده از این معنی که جمله حکمت است و مرا معلوم نیست فرمود
 ۱- جای اشك در سراسر است برای آنکه مجوف است اگر در آن فصل نباشد زودتر
 شکسته شود و چون در میان وی فصلی وجدائی باشد آن دیرتر بشکند ۲- موی سر را
 از بالای آن نهاد تا بواسطه موی روغن بدماغ میرسد و بخار از دماغ و مشام
 بیرون میآید و دفع گرما و سرما میکند که از بیرون بدو میرسد ۳- پیشانی را از
 موی خالی کرد از بهر آنکه مصب و محل ریزش نور است از دماغ نور باو میرسد
 و از آنجا بچشم ۴- خطوطی که در پیشانی بنهاد تا هرق که از سر فروآید در آنجا
 بایستد و در چشم نرود چندانکه شخصی او را پاك کند مثل جویها که آب در آن
 بازا یستند ۵- ابرو را در بالای آن قرارداد تا بقدر کفایت نور را رد کند بر آسته
 های هر قسمی از آن چشمی باشد زیرا که اگر ابرو ننمیبود ناگاه روشنی آفتاب

یا چراغ یا غیر آنها بر چشم می افتاد تباهی در او پدید می آمد و حاجبه را باره چشم کرد تا گرد و خاک در او کمتر رود . حاجبه آنرا دفع کند ۶- چشمها را همچون دو بادام کرد تا میل دو آن برود بداروی که دروی میکشند و درد از آن بیرون می آید و اگر گرد بود چهار سر میل در آن نمیرفت و دوا با و نمیرسید و رنج از او بیرون نمی آمد ۷- سوراخ بینی را از زیر کرد تا رنجهای که از دماغ فرو آید بیرون بیاید و بویها بمشام رسد و اگر سوراخ بینی از بالا میبود رنج از او بیرون نمی آمد و بویها بالا نمیرفت ۸- شارب و لب از بالای دهان بنهاد تا منع آن بکند که از دماغ بیرون می آید در دهان نرود و طعام و شراب با و مخلوط نشود و اینها منع و دفع کثافات دماغ را میکنند ۹- مرد را ریش بداد تا مستغنی باشد از عورت برهنه کردن و نمودن و نیز فرق باشد میان مرد و زن ۱۰- دندانهای پیش را تیز کرد و دندانهای عقب را پهن کرد تا طعام را بجود ۱۱- نابها را دراز کرد تا اضر اس و اسنان دندانها را استوار کنند مثل ستونهای در بناها ۱۲- کفها را خالی کرد از موی که لمس اشیاء بکفها میکنند اگر پرازم و میبود چیز نرم را از درشت تمیز نمیداد و پیش او همه یکسان مینمود ۱۳- موی و ناخن را از بهر آن از حیات خالی کرد که چون دراز شوند زشت باشند اگر حیات در آن بود چون ناخن را میچیدند یا موی را می تراشیدند بر رنج می افتادند و هیچکس بواسطه درد آنرا نمیچید و نمیتراشید و قبیح بود درازی آنها از این سبب حیات در آنها ۱۴- دل را مثل دانه صنوبر کرد برای آنکه سرش بزیراست و سرش باریک کرد تا در میان شش و ریه برود و راحتی یابد و از سردی شش جوشیده نشود از حرارت دل و دل را گرم آفرید و مغز را سرد تا سردی مغز بدل برسد و اگر نرسد دل میسوزد و گرمی دل بمغز نمیرسد و اگر نه فسرده میشود و چون فسرده شود آدمی هلاک گردد ۱۵- شش و ریه را باد بزن خوانند و از برای آن دو پاره آفرید تا آنچه بر آن تکیه

کرده است در میان آن باشد راحت مییابد بحرکت شش که چون بادبزن است دل را ۱۶- جگر را تیز پشت کرد برای آنکه معده سنگین است و بر سر جگر ایستاده است و جگر را میفشارد تا بخار یکه در وی است بیرون میاورد ۱۷- کرده را بمثل دانه لوییا کرد که مصب و محل ریختن منی بر آن است نقطه بعد از نقطه که اگر گرمی بود چهار نقطه اولین دفع آن دوام نمیکرد و شخص فاعل لذت نمیبرد از بیرون آمدن آن زیرا که منی از پشت مهره ها فرو میاید تا بمشاوی برسد همچون بندق شود که از کمان گرومه بیندازند ۱۸- پیچ زانوها را از پس کرد برای آنکه آدمی از پیش میرود چون پیچ زانوها از پس باشد حرکات معتدل شود و اگر از پیش میبود میافتاد و نمیتوانست برخیزد و میشکست ۱۹- میان قدم را باریک کرد برای آنکه هر چه یکبار بزمین بیفتد گران میشود مثل سنگ آسیای گران اگر برگذار افتاده باشد کودکی آنرا میتواند بیندازد و اگر بروی افتاده باشد برگرفتن آن دشوار خواهد بود هندی از این تقریر حکمت و بلاغت امام (ع) متحیر شد و گفت این علم را از کجا آموخته ای حضرت فرمود از پدرم و پدرم از پدرش تا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله که جدمن است او از جبرئیل و او از رب العالمین که آفریننده اجسام و ارواح است هندی گفت راست گفתי و من گواهی دهم که خدا یکی است بی شریک و بی مثل و محمد (ص) بنده و رسول او است و تو عالم اهل زمانه و مسلمان شد بحضور منصور دوانیقی و جمله خدم از وزراء و نواب و حجاب از فصاحت و علم او متحیر شدند که مثل این از کسی نشنیده بودند .

اینجا این حکایت تمام شد ملتفت باش گاهی طبیب هم بیچاره و گیج میشود آنجا علاج ندارد مگر بدرمانهای الهی و مذهبی و توسلات و صدقات و قربانی کردن و نذورات و آنچه برای شفاء مریض دستور رسیده در اسلام پیردازد و

بجای زخمه طیبی بنسخه خدائی امر کند و نتیجه بگیرد (حکایت) تازه که آقای
 حاج میرزا محمد طیب زاده احمد آبادی اصفهانی که در مقدمه چاپ دوم کتاب
 هشت بهشت مرقوم فرموده اند برای تو بگویم بانو بهجت آقا (اصفهانی)
 دوشیزه آقای محمد تقی شیخ بهائی قناد سه سال قبل بتر اخم چشم (جرب چشم)
 مبتلا شده دکتر (تونی) جراحی نموده در اثر جراحی حال تشنج و ارتعاش دائمی
 در سرو صورت و خصوص چشمها نمودار شده بطوری که اجفان چشمها بهم
 میخورده صدا مینموده و همیشه عینک بچشم میگذاشته حتی وقت خواب که
 فی الجمله حرکت چشم کمتر شود و منظره صورت هم از زیبایی افتاد و منظره
 سوئی پدیدار گردیده در ظرف این مدت معالجه دکتر کارون و جواد خان و
 میرزا احمد خان و نصیری و برومند و خواجه تور آلمانی بعض دیگر هر کدام بنوبت
 خود پرداخته بودند و علاج نشده بود عازم بحرکت بخارجه برای معالجه شده بود
 و نزد دکتر امیر نیرومند برای معالجه برده بودند و گفته بود قابل علاج نیست
 اخیراً بدکتر (ریاحی) مراجعه نموده بودند ایشان گفته بودند مگر توسل بایمه
 باعث شفاء شود لذا برای زیارت ایمه با جمعی از کسان خود حرکت نمودند
 شرح مفصل است خلاصه آنکه در شب بیست و هفتم ماه رجب سال ۱۳۷۱ که شب
 میث بود از اول شب در حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متحصن و
 ملتجیه و توسله شده باماد و کسانش نزدیک اذان صبح بین خواب و بیداری
 شخصی را بلباس سادات دیده که فرموده بود برخیز عینک را بردار از چشمت و
 انگشتی بچشم او کشیده بودند چشمها خوب شده و از ارتعاش رهائی یافته و
 بهاء و زیبایی و نورانیت تازه پیدا نمود عرض کرده بود سینه ام را هم شفا دهید
 فرموده بودند برو نزد طیب معالجه کن خوب میشود بالاخره بکلی رفع مرض
 شده و در نجف از خوف وقوع در زحمت اظهار ننموده بودند و بکربلا حرکت

کرده بودند که بالاخر منتشر شده و چراغان نموده بودند و شعر اشعاری را جمع باین معجزه انشاء نموده و محضر علماء قرائت نموده فعلاً سه روز است باصفهان مراجعت نمودند و فوج فوج بزیارتش میرفتند تا اینجا خوب فهمیدی بخوان و حاضر کن عجلتاً چند آیه از سوره مبارکه که مؤمنون برای تو تفسیر میکنم تا بهره بیری از آیات قرآنی که بدان این سوره مبارکه قرائتش ثواب بسیار دارد از حضرت صادق روایت شده هر که سوره المؤمنون را بخواند حق تعالی ختم کار او را بسمادت مقرون دارد خصوصاً اگر هر جمعه بخواند و مداومت کند بآن **بسم الله الرحمن الرحيم قد افلح المؤمنون** بدرستی که رستگار شدند و بمقاصد دنیوی و اخروی خود رسیدند و گروندگان چون مؤمنان از فضل الهی متوقع هستند فوز و نجات را از این جهت این سوره را در اول بشارت بفوز و نجات و رستگاری میدهد و بعد از آن در وصف ایشان فرمود **الذين هم في صلاتهم خاشعون** مؤمنان آنانند که ایشان در نماز خود ترسناک از خداوند میباشند روایت است که پیغمبر ص پیش از نزول این آیه در وقت نماز بجانب آسمان نظر میکرد چون این آیه نازل شد نظر بر موضع سجود گماشت و بهیچ جهت دیگر نظر ننهاد و البته نمازگزار باید باخشوع باشد که نداند نماز گزار بر دست راست و چپ او کیست و معنی خشوع بسیار است و در این مقام باید بکتاب تفسیر و لغت مراجعه بنمائی و فرق بین خشوع و خضوع را بدانی اینجا مختصر میگویم بدانی که خدا ترا مبیند تو مشغول عبث و بازیچه و شبیه آنها نباشی اگر مقابل یکنفر از افراد برجسته مردم بایستی آیانگاه باطراف خود میکنی که مباد مخاطب بخطایی شوی چرا متوجه من نیستی در نماز هم مینظر است بترسد از اینکه خدای عالم بگوید که ای بنده من بتو مینگرم تو بکه مینگری روی بمن آور که از من بهتری نیست و **الذين هم عن اللغو معرضون**

مؤمنان آنکسانی میباشد که از آنچه یهود و بنی فایده است از گفتار و کردار اعراض کنندگان میباشد بعضی لغو را تفسیر بیاطل کرده و در نزد بعضی معصیت و نزد بعضی دروغ و بقول بعضی خلاف وعده است و نزد بعضی شتم و دشنام میباشد و روایتی است از حضرت صادق ع که مراد آن است که شخصی از روی بهتان امر باطل را بتونسبت دهد و چیزی که در تو نباشد بتو اسناد دهد و تو خالصاً لله و قربۀ الی الله بخواب او التفات نکرده از او اعراض نمائی و در روایت دیگر آمده که لغو غناست و سایر ملامی و بازیچه‌ها و **الذینهم للزکوة فاعلون** و آنانکه ایشان در زکوة واجبی از اموال خود اداکننده گانند بعد از دو وصف آنها از عبادات بدنیه نعمت ایشان میفرماید بزکوة دادن که از عبادات مالیه است و اینجا مراد بزکوة زکوة مال و زکوة بدن و تصدقات مستحبیه است زکوة مال به ۶ چیز تعلق میگیرد -

- ۱ - گندم ۲ - جو ۳ - مویز ۴ - خرما ۵ - گاو ۶ - گوسفند ۷ - شتر
- ۸ - طلا ۹ - نقره بتفصیلی که در رساله عملیه است و زکوة فطره همان است که در روز عید فطر اول ماه شوال هر نفری یکصاع تقریباً سه کیلو است و بحساب مثقال و بازار امروز اگر یکمن یکوقه کم بدهد که ششصدوسی مثقال باشد ۶۳۰ چند مثقال زیاد تر داده و کسیکه ترك کند بعد از واجب شدن و قدرت در اداء مسئول است و درباره این سوره است که هر کس عمل کند به سه آیه از اول سوره و بند گیرد چهار آیه از آخر آن ناجی و رستگار گردد - اما چهار آیه آخر که باید پند سکیری **افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لاترجعون** آیا میپندارید شما را از کتم عدم بعرضه وجود آوردیم و خلق کردیم عبث و بیهوده و بازی بود و اینک شما باز گردیده نشوید استغهام برای انکار و توبیخ غافلان است یعنی اینطور نیست

که گمان میکنند بلکه خلق شدید که هستی خدا آشکارا شود و از مصنوعات او بی صفات کمالیه ببرند و بلکه برای ظهور نور محمدی (ص) چه از ازل مقرر شده بود آن گوهر تابان از صدف انسان بیرون آید پس او اصل است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرماید در خطبه فان الله سبحانه و تعالی لم یخلقکم عبثا و لم یترککم سدى بعد از موعظه میفرماید خدایتعالی خلق نکرده است شمارا عبث ووا نگذاشته شما رامهل حکیم کار عبث و بازیچه و لغو نمیکند و خلقت برای عبادت است که و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون آیه ۵۶ از سوره والذاریات بوجه اختیار نه طریق اجبار که اگر بطریق اجبار باشد ثواب ندارد و بعضی گفته اند که ما خلقت الجن و الانس الا لیقرو بالعبودیه که اقرار به بنده گی خدا کند که فرض خدا از خلقت مجرد رساندن نفع است نه اینکه از ایشان نفع ببرد پس باید عبادت کنی از عبادت بدنی که در نماز و سه آیه اول سوره گذشت و عبادت مالی که زکوة و صدقات بود و کمک بزرگستان خصوصاً خویشان و ندان و اقوام خود نیکو گفته :

دانی که خدا ترا چرا داده دودست ﷻ من معتقدم که اندر آن سری هست

تا با دستی بکار خود پردازى ﷻ با دست دیگر ز بینوا گیری دست

آیه دوم فتعالی الله الملك الحق لا اله الا هو رب العرش الكريم پس برتر است خدا و بزرگتر است از آنکه بعثت بیافریند یا از آنکه ولد و شریک گیرد پادشاهی که سزاوار آنست که ملک مطلق باشد و ماعدای او مملوک بالذات و مالمک بالعرض یعنی پادشاهی بحقیقت سزاوار آنست نه غیر او نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مگر او چه غیر او همه بنده گانند او آفریده گار و پروردگار و پرورنده عرش بزرگی که محیطست بجمیع اجرام

و تفاسیر دیگر در این باب شده و من یدع مع الله الهما آخر لا برهان له فانما
حسابه عند ربه انه لا ینفالج الکافرون و هر که بخواند و برسد با خدای بحق
خدای دیگر هیچ حاجتی برای او نیست بیرستیدن آن پس جز این نیست که حساب
عمل آنکس و مکافات کردار او نزد پروردگار او است بدرستی که شان چنین است
که فلاح و رستگاری نیابند کافران (اول سوره رستگاری مؤمنان و آخر سوره
رستگار نشدن کافران را خبر داد) پس رسول خدا را امر میفرماید باستغفار و
استرحام بدین وجه و قل رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین و بگوی
ای پروردگار من بیامرزم را در ترک منسوب و سایر مؤمنان را که مرتکب معصیت
شده باشند و ببخشای بر من و ایشان برحمت و اسمع خود و نعمتهای بیکران و
تو بهترین رحم کنندگانی و نعمت دهندگانی و نوشته اند که عبدالله مسعود روزی
بنزد مبلتائی رفت و آیه افحسبتم را تا آخر سوره در گوش او خواند فی الحال
از جا برخاست و از آن بلا نجات یافت چون خبر به پیغمبر رسید فرمود اگر
بنده ای از سریقین این آیه را بر کوه بخواند از جا برود پس عز بزم هر روز
جمعه توانستی این سوره مؤمنان را بخوان که ثمرات دنیا و آخرت از او
میگیری خیر دنیا و آخرت در خاموشی و سخن کم گفتن است مگر واجب شود
حرف بزنی تا از تو خبری رانبرسند مگوی اگر از کسی دیگر هم میپرسند تو
مگوی صبر کن تا آنکس بگوید اگر درست و صحیح ادا نکرد جواب را تو با
ادب اذن بگیر و جواب را بگوی تا کسی از تو رنجیده نشود این رباعی را حفظ کن
کم گوی و بجز مصلحت خویش مگوی چیزی که نپرسند تو از پیش مگوی
دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی
اخبار در باب خاموشی بسیار است یک حکایت برای تو بنویسم پادشاهی را
پسری بود در غایت عقل و کیاست و نهایت فهم و فراست چرن مشغول تحصیل

علم شد معلم او گفت اگر خواهی در هر دو جهان رستگار باشی خاموشی اختیار کن چون پسر در حضور پدر سخن نمیگفت گمان کرد مرضی عارض او شد اطبا را بمعالجه آن امر کرد مفید نیفتاد و سخن نگفت روزی پادشاه بعزم شکار بیرون رفت و پسر را با خود برد در صحرای آواز دراجی بگوش ایشان رسید چند کس بر او ریختند و او را چند چوبه تیر زدند ملکزاده بتکلم در آمد و گفت اگر خاموش بود دراج سلامت ماندی یکی از ملازمان این سخن را بیادشاه رسانید ملک را غضب مستولی شد فرمود تا او را پنجاه چوب زدند خسته و مجروح بخانه رفت مادر او چون بر این حال وقوف یافت بگریست و گفت تو میتوانی سخن بگوئی چرا نگوئی پسر جواب داد اگر سخن نگفته بودم پنجاه چوب نمیخوردم برای يك سخن بود و اگر دو سخن گفته بودم صد چوب بایستی خورد زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد

به پیری رسیدم در اقصای یونان بدو گفتم ای آنکه با عقل و هوشی ز مردم چه بهتر بود آدمی را بگفتا خموشی خموشی خموشی و در مقام سخن گفتن لجاجت ممکن لجاج طرفداری از مطلب باطلی است که فساد آن آشکار شده و آن کسیکه لجاج میکند بطلان آن عقیده را در دل تصدیق دارد ولی خود پسندی نمیکند بفساد عقیده اش اقرار کند زیرا آنرا برای خود کوچکی و حقارت میندازد و گاهی طوری بر او غلبه میکند خود پسندی که مانع میشود از اینکه پی بفساد عقیده خود برد و میندازد آن راهی را که میرود پسندیده و صواب است و متوجه باش ممکن داری در خانه خود پشت بام رفته زیارت عاشورا بخوانی که اخبار بسیار در فضیلت و کیفیت آن وارد شده و فوائد زیادی درباره آن نوشته اند بلکه رساله های مستقله در شرح و کیفیت بجا آوردن آن در دسترس تو می باشد و حکایتی دارم اینجا از زنی از اهل یزد که بسبب زیارت

ها شورا خواندن بدرجه و مقامی رسید بدانکه حکایت در کتاب نجم الثاقب نقل
 شده از حاجی محمدعلی یزدی که مرد فاضل صالحی بود در یزد که دائم مشغول
 اصلاح امر آخرت خود بود و شبها در مقبره خواجه یزد که در آن جماعتی مدفونند
 و معروف است بمزار بسرمیبرد و او را همسایه ای بود که در کودکی با هم بزرگ
 شده و در نزدیک معلم میرفتند تا آنکه بزرگ شد و شغل عشاری (گمر کچی) پیش
 گرفت تا آنکه مرد در همان مقبره نزدیک محلی که آن مرد صالح بیتوته میکرد
 دفن کردند پس او را در خواب دید پس از گذشتن کمتر از ماهی که در هیئت
 نیکو نیست پس بنزد او رفت و گفت میدانم مبدء و منتهای کار تو و وظاهر و باطن
 ترا و نبودی از آنها که احتمال رود نیکی در باطن ایشان و شغل تو مقتضی نبود
 جز عذاب را بکدام عمل هاین عمل رسیدی گفت چنان است که گفתי و من در اشد
 عذاب بودم از روز وفات تا دیروز که زوجه استاد اشراف حداد (آهنگر) فوت
 شد و در این مکان او را دفن کردند و اشاره کرد بموضعی که قریب صد ذرع از او
 دور بود و در شب وفات او حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام سه مرتبه او را
 زیارت کرد و در مرتبه سوم امر فرمود بر رفع عذاب از این مقبره پس حالت ما
 نیکو شد و در سه و در نعمت افتادیم پس از خواب متحیرانه بیدار شدم حداد را
 نمیشناخت و محله او را نمیدانست پس در بازار حدادان از او تفحص کرد او را
 پیدا نمود و پرسید تو را زوجه بود گفت آری دیروز وفات کرد و او را در فلان
 مکان و همان موضع را اسم برد دفن کردم گفت او زیارت ابی عبدالله علیه السلام
 رفته بود گفت نه گفت ذکر مصائب او میکرد گفت نه گفت مجلس تعزیه داری
 داشت گفت نه آنگاه پرسید چه میجوئی خواب را نقل کرد گفت آن زن مواظبت
 داشت بزیارت ها شورا و آقای شاملی شرح زیارت را با کیفیت در رساله
 جداگانه نوشته اند ممکن است بعضی نتوانند از روی کتاب بخوانند حاضر شود

در محلی که میخوانند صحیح میخواند بلند میخواند دیگران همراه او میخوانند سابقاً گفتیم استماع گوش دادن که بفهمد انسان معارف خود را حضور و اجتماع در دین ما مطلوب بلکه سفارش آن شده مانند مجالس تعزیه داری بر حضرت ابی عبدالله علیه السلام ثوابهایی که روایت شده بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داد بفاطمه از تشکیل مجالس زمانی که حضرت از آخر کار امام حسین (ع) خبر داد زمان آنرا جو یا شد حضرت پیغمبر فرمود زمانیکه من و علی و تو و برادرش در دنیا نیستیم عرض کرد کیست که عزای او را بگیرد فرمود ان رجال امتی یسکون علی رجال اهل بیتی و ان نساء امتی یسکین علی نساء اهل بیتی تا آخر روایت که تشکیل مجمع راجه مردانه بشه می و چه زنانه بشهائی را سبب تسلی حضرت فاطمه قرارداد از آنطرف نگاه کن اول ماه محرم که میشود در میان مسلمین بلکه غیر آنها از اهل هند که سایر فرق نیز حاضر برای عزاداری میشوند ماه رمضان فقط مسلمانان رو بنماز و روزه و قرآن و مسجد میکنند اما ماه محرم تمام موجودات مردم از هر فرقه که باشند تأسیس مجلس میکنند چه بر کاتبی از این تأسیس گرفته شده و میشود این نیست مگر از بزرگی آن حضرت ع پس میبینی بسبب ذکر مصیبت اعتقادات اخلاقیات مسائل دینی دعا و توسل بلکه تاریخ انبیاء و ائمه و بعضی از تراوشات علمیه بگوش مردم میرسانند البته شرط دارد گوش دادن و قصد قربت داشتن و ضمناً اطعام و احسان و ملاقات و بعضی تربیت و ترتیب لازمه از شرکت بدست میاید دین اسلام اجتماعات زیاد دارد که بدون خرج کردن مال زیادی از جماعت و مجامع و مجالس تذکر و ملاقات در جشن عیدها که استفاده از اجتماعات گرفته میشود یکی همین مجلس عزای ابی عبدالله (ع) است که حکایات در این باب بسیار است از آن جمله مرحوم دربندی در کتاب اسرار الشهادة نوشته است در این زمان مسرد عظیم الشانی هست ملقب

بافتخارالدوله از بلاد هند که در دولت خود منصب مستوفی الممالك داشت اول
 مشرك بود از طایفه هنود و لكن در ایام كفر خود در هر سال در ماه محرم بذل
 میکرد اموال زیادی برای مخارج اقامه عزای حسین (ع) سیدالشهداء بعد بمرض
 شدیدی مبتلا شد بطوریکه مشرف بهلاکت شد و در مثل حالت احتضار و اغماء
 یکمرتبه از برای اوصحت و عافیت حاصل شد و مشرف اسلام مشرف شد سببش را
 پرسیدند گفت که سیدالشهدا در آن حال بر من ممثل شد فرمود برخیز خدا عافیت
 داد تو را بمرکت اقامه عزای من و این زمان از زاهدترین مردم است در عتبات
 هالیات این فایده دنیوی آن است البته سعادت اخروی هم دارد اگر حکایت کنم
 برای تو تعجب میکنی میترسم باور نکنی پس همین اندازه بدان کمتر کسی است
 که انکار کند اینهمه کتاب که در این باب نوشته شده و بزرگان از سلاطین و علما
 و عقلا از این راه استفاده کرده اند اشعار ناصرالدین شاه را برای تو بخوانم
 حفظ کن این پادشاه ایران بوده البته رعیت هم متابعت میکردند .

خرم دلی که منبع انهار کوثر است	کوثر کجا ز دیده پراشك بهتر است
نام حسین و قبر حسین هر دو دلرباست	نام علی اکبر از آن دلربا تر است
رفتم بکربلا بسر قبر هر شهید	دیدم که تربت شهدا مشک و عنبر است
هر يك شهید مرقد او چار گوشه داشت	شش گوشه يك مزار در این هفت کشور است
پرسیدم از کسی سببش را بگریه گفت	با نین پای قبر حسین قبرا کبر است
پس این پای قبر علی اکبر جوان	هفتاد و يك شهید چو خورشید انور است
در سمت راست مرقد يك پیر جلوه کرد	در گوشه رواق که نزدیک است
پرسیدم از مخدوم آنجا مزار کیست	گفتا حبیب نور دو چشم مظاهراست
در جنب نهر علقمه دیدم یکی شهید	گفتم چرا جدا ز شهیدان دیگر است
گفتا خموش باش که عباس نامدار	منظور او ادب بجانب برادر است

رفتم بخیمه گاه و شنیدم بگوش دل آنجا افغان زینب و کلثوم اطهر است
 وارد شدم بهجله داماد شاهدین دیدم هروس قاسم دستش زخون تراست
 رفتم ز کسر بلا بسر مرقد علی دیدم که بارگاه علی عرش اکبر است
 ناصر چو بر نجف برسد و بگریه گفت هر صبح و شام چشم امیدم بدین دراست
 و بسا هست در چنین مجالس حال گناهکاران تغییر میکند و از راهی که دارند بر
 میگردند و تاوب میشوند حکایت شعوانه را فراموش مکن که در کتاب معراج
 السعاده و مصابیح القلوب است که در بصره زنی بود نام او شعوانه هیچ مجلس
 فسادى از او خالى نبودى روزى با کنیزان چند در کوچه میرفت بدو خانه صالح
 مری رسید و فرو یاد میشنید که از آن خانه بیرون میآید گفت دو بصره چنین
 ماتمی هست و ما را خبر نه کنیز کی باندوون فرستاد تا ببیند حال چیست کنیز در
 رفت و بیرون نیامد دیگری را فرستاد آنهم رفت باز نیامد گفت این علتی دارد
 این ماتم مرده گان نیست که میدارند این ماتم زندگان است که میدارند این
 ماتم بدکاران است این ماتم گناهکاران است این ماتم مجرمان است این ماتم
 نامه سیاهان است این ماتم عاصیان است پس گفت من خود در روم و بنگرم
 در رفت صالح را دیده که این آیه را تفسیر میکند که **وَإِذَا رَأَوْهُمُ** **مِنْ مَّكَانٍ** **بَعِيدٍ**
سَمِعُوا لَهُمْ **تَغِيظًا** **وَزَفِيرًا** یعنی جهنم چون گناهکاران را ببینند در غریبند آید
 و عاصیان در لرزیدن عاصیان را چون در دوزخ اندازند **وَأَن جَاهِلِی تَنَكَّ** و
تَارِیكٌ و زنجیرهای آتشین در گردن نهاده و بیکدیگر باز بسته که **وَإِذَا الْقَوْمُ** **مِنْهَا**
مَكَانًا ضِيقًا **مَقْرَنِينَ** **دَعَا هَٰئِلًا ثُبُورًا** و این آیه ۱۴ و ۱۵ از سوره فرقان
 است فریاد و اوایله بر آرند **مَا لَكَ** **كُوَيْدٌ** **زُودَ** **بِفِرَادٍ** **أَمَدِيدٍ** ای بسا فریاد که
 خواهید کردن شعوانه چون این شنید بسیار در وی اثر کرد و گفت ای شیخ چه
 گوئی اگر من توبه کنم و بدرگاه او رجوع نمایم مرا بیا مرزد شیخ گفت بیا مرزد

اگرچه گناهات مثل گناه شعوانه باشد گفت شعوانه منم توبه کردم که دیگر گناه نکنم شیخ گفت خدای تعالی گناهان تو را عفو کند و بیامرزد شعوانه غلامان و کنیزان را آزاد کرد و صومعه بساخت و در آنجا بنشست و عبادت میکرد تا آخر حکایت امروز هم بوسیله همین مجلس عزاست که تفسیر آیات میشود پس عزیز من تمام آداب و مستحبات و مکروهات و واجبات و محرمات آنچه بحال دنیا و آخرت سود و زیان دارد نوشتند و کتاب در آنها نوشته اند ملاحظه کن کتاب سراج الشیعه که یکی از علماء بزرگ وقت خود را صرف فرموده با وجود اینکه عربی را بنام کتاب مرآة الکمال تالیف نموده و بآن غرض خود را بعمل آورده بعد برای امثال تو هجم زبان که از علم صرف و نحو و عربیت محروم میباشند ترجمه نموده آماده کرده و سه سال است که در تهران طبع شده آداب از ولادت را تا آخر عمر و در سفر و غیر آن و از ذکر و قرآن و اخبار در زناشویی و امور خانه داری و روایات معتبره در حقوق زن و شوهر تمام در صفحه ۳۶۸ در دسترس تو است بخوان تا بهره خود را بگیری

مستحب است زنی که صبر نماید بر صدمات حمل و ولادت بجهت رضای حق جل و علا تا اجر و ثواب باو بدهند چه در این باب روایت شده ازام سلمه که بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت که مردها تمام خیر را بردند بجهت زنهای بیچاره چه چیز است حضرت فرمود زن همینکه حامله شد بمنزله روزه دار و روزه احواء کننده شب و جهاد کننده بنفس و مالش در راه خداوند است تا آخر خیر و افضل آنست که بچه را بشیر مادر خود شیر دهند که برکت دار است و واجب نیست بر مادر شیر دادن بطفل خود و یکی از آداب عقیقه نمودن است و روایتی است که پسر سه سال که رسید و اداشته میشود بگفتن هفت بار لا اله الا الله همینکه سه سال و هفت ماه و بیست روز رسید و اداشته میشود بگفتن هفت بار محمد رسول الله

و همینکه چهار سال او تمام شود بگفت ۷ بار اَللّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ
 همینکه پنج سال او تمام شد از او میپرسند که کدام دست راست است و کدام دست
 چپ و همینکه شش سال او تمام شد امر بنماز میشود و رکوع و سجود باو تعلیم
 میشود و همینکه ۷ سال او تمام شد امر بشتن روی و دست همینکه آنها را شست امر
 بنماز میشود و همینکه نه سال او تمام شد وضو باو تعلیم میشود و بر ترک آن زده
 میشود و همینکه وضو و نماز را یاد گرفت پدر و مادرش را خداوند متعال میامرزد
 و مستحب است طفل را قرآن یاد دادن از حضرت رسول اکرم ص رسید که هر
 کس بچه اش را قرآن یاد دهد روز قیامت باو و مادر آن بچه دو لباس خوب میپوشاند
 که از نور آنها روی اهل بهشت روشن شود و فرزند را حقانی است بر پدر و مادر
 که در جای خود در کتب فقهیه ذکر شده است

عزیزه من سَمی کن در مکارم اخلاق یعنی اوصاف حمیده و آداب حسنه و
 بفارسی کارهای خوب که از انسان جدا نمیشود چه اینکه هر چه بدست آوری و
 او را دوست بداری یقین است که روزی از دست تو خواهد رفت اگر چه تا آخر
 زندگانی باشد که بمردن تو از تو جدا خواهد شد و اما عمل خیر و کار خوب از تو
 جدا نخواهد شد در همان کتاب سراج الشیعه شماره در آورده و از اوصاف مذمومه
 نکوهیده شده دوری کن که درد نیا هم سبب ضرر و خسران تو خواهد بود عمل خوب نتیجه
 علم است يك نگاه کن به آنها یکبار بیشتر از تو عمر کرده اند بگو عبادت بیشتر از من
 کرده و نتیجه اعمال خوب خود را از من بیشتر ذخیره دارد و فوائدا و بجامعه بیشتر
 از من رسیده من هم يك کاری کنم و نگاه کن .کوچکتر از خود با خود بگو از من
 کمتر معصیت کرده و وقت و عمر را تلف کرده و جزا و سزای بدیها برای او کمتر
 نوشته شده البته عمل بواسطه علم است و علم هم برای عمل است ابن عبد الدائم شامی
 مقدسی فاضل کاتب حنبلی ملقب بزین الدین و معروف بابن الدائم از مشاهیر

ادبا و خطاطان و فقهای حنبلیه میباشد که بسیار سریع الكتابة و کثیر الحفظ بودند چنانکه يك صفحه را یکبار نظر کرده و تا آخر آن از حفظ خاطر روی کاغذ آورده و محتاج به نظر دوبی آن صفحه نبود و روزی تا نه جزوه بخط خود می نوشتند و گوینده زیاده بر دوهزار کتاب بخط وی نوشته شده و در آخر عمر ناینا گردیده و شمر خوب نیز میگفته فقط اینجا يك بیت اورا برای تو مینویسم با ترجمه

ما العلم فخر امرء الا لعامله **ان لم يكن عمل فالعلم كالعدم**
 نیست علم و دانائی فخر کسی مگر برای کسیکه عمل بکند اگر عمل نباشد پس دانائی بمانند نادانی است بفهم و غنیمت دان بین حضرت علی بن الحسین ع در دعاء ابو حمزه بر درگاه الهی چطور اظهار فروتنی و تواضع میفرماید که آن دعا را آقای شاملی ترجمه نموده اند و همچنین مناجات پانزده گانه که در کتاب مفاتیح الجنان و سایر کتب ادعیه درج است عجلتاً مناجات اولی را برای تو ترجمه میکنم تا معنی آنرا بفارسی بفهمی بدان روح دعا دانستن معنی آنست که گوینده بفهمد چه میگوید تا نتیجه بگیرد **الهی البستنی الخطایا ثوب** **مذلتی** خدای من پوشانیده است خطایا و گناهان بر من لباس ذلت و خواری را **وجللنی التباعد منك لباس مسکنتی** و پوشانیده است دوری من از درگاه تو لباس و پوشش کدائی بر من و امانت قلبی عظیم جنایتی و میرانیده است دل مرا جنایت و جرم بزرگ من فاحیه بتوبه منك یا املی و بغیتی و یا سؤلی و منیتی پس زنده بدار قلب مرا بقبولی و پذیرفتن توبه از جانب خود ای آزر وی من ای مطلوب من ای مسؤول من ای منتهای آرزوهای من **فوعزتك ما اجد** **لذنوبی سواک** غافر آبعزت خودت قسم نمی یابم آمرزنده ای برای گناهانم کسی غیر از تو (چه اینکه او نهی کرده او باید بیامرزد) **لا اری لكسری غیرك**

جابر! و نمیبینم احدی را برای شکستگی خودم غیر از تو کسی را که تدارك کند
 اورا و قد خضعت بالانابة اليك و عنوت بالاستكابة لديدك و بتحقيق من
 خاضع و فروتن شدم بپا ز گشت بسوی تو و وجس شدم من بذاك نشینی در گناه تو
 فان طردتني من بابك فبمن الوذ بسا اگر برانی مرا از در گناهت پس بکدام
 کس پناه ببرم و ان رددتني عن جنابك فبمن اعوذ و اگر رد کنی مرا از
 آستانه خود پس بکدام کس پناه ببرم فوالسقاء من خجلتني و افتضاحی و
 والهفاه من سوء عملي و اجتراحی بس وای از حزن من بسبب شرمندگی
 و رسوائی من وای بر من از اندوه من از بدی عمل خودم و پس انداز کرده ام
 استلك يا غافر الذنب الكبير و يا جابر العظم الكسير سؤال میکنم از تو
 ای آمرزنده گناه بزرگ وای التیام دهنده استخوان شکسته ان تهب لي
 موبقات الجرائر و تستر علي فاضحات الاسرائر باینکه ببخشی مرا آن
 گناهان هلاک کننده را و اینکه ببوشانی بر من سریره ها و پنهانیهای رسوا کننده
 را و لا تخلفني في مشهد القيامة من برد عفوك و غفرك و خالی مگذاری
 مرا در روز قیامت از خوشی و سرور بخشش و آمرزش خود و لا تعرني من جميل
 صفحك و سترك و برهنه مگذاری مرا از نیکویی گذشت و پوشش خود ااهی
 ظالم علمی ذنوبی غمام رحمتك و ارسل علمی عیوبی سحاب رأفتك
 ای خدای من سایه انداز و ببوشان بر گناهان من ابر رحمت خود را و بفرست عیبهای من
 ابر مهر بانی خود را ااهی هل يرجع انعبد الا بق الا الی مولا خدایا آیا
 بنده گریز یا جائی را دارد که برگردد بسوی او مگر در خانه مولایش ام هل
 یجیره من سخطه احد سواه یا اینکه آیا پناه میدهد بنده گریز یا را از غضب
 و سخط مولایش احدی غیر از او ااهی ان كان الندم على الذنب توبة فانی
 و عزتك من الناده بين خدای من اگر پشیمانی از گناه توبه کردن است بعزت

تو قسم من ازبشیمانان میباشم وان كان الاستغفار من الخطيئة حطة فاني
 لك من المستغفرين واكر استغفار كردن از خطايا و گناهان سبب ريزش آنها
 است بدرستي كه من از استغفار كنندگانم لك العتبي حتى ارضى برآي تو
 است سرزنش كردن تاراضى و خوشنودشوى از من الهى بقدرتك تب تلمى
 و بحلمك عني اعف عني و بعلمك بى ارفق بى خداى من بقدرت خود پذير
 توبه مرا و بحلم و بردبارى خود از من عفو كن از من و بسبب دانائى خود بمن
 مهربانى كن با من الهى انت الذى فتحت لعبادك باباً الى عفوك سميت
 التوبة خديا تو آنكسى كه باز كردى براى بندگانت درى بسوى عفو خود
 ناميدى او را توبه فقلت توبوا الى الله توبة نصوحا كه فرمودى در قرآن
 توبه و باز گشت كنيد بسوى خدا توبه خالص فما عذر من اغفل دخول الباب
 بعد فتحه پس چه عذرى دارد كسيكه غافل شود ز داخل شدن در بعد از باز شدن آن
 الهى ان كان قبح الذنب من عبدك فليحسن العفو من عندك اى خداى من
 اگر زشت باشد گناه از بنده ات پس نيكو است عفو و بخشش از نزد تو الهى ما
 انا باول من عصاك فثبت عليه و تعرض لمعروفك فجدت عليه خداى
 من من اول كسى نيستم كه نافرمانى كرده است تو را كه قبول كردى تو توبه
 او را و نافرمانى براى نعمت واحد تو كرده باشد كه توب بخشيدى براى او

يا مجيب المضطر يا كاشف الضريا عظيم البريا عليم بما فى السريا
 جميل السر اى اجابت كننده مضطراى باز كننده سختى اى صاحب نيكوئى
 بزرگ اى داناي بآنچه در پنهانى است اى صاحب پوشش نيكو استشفعت
 بجدوك و اكرمك اليك و توسلت بجنابك و ترحمك لذك جود و كرم
 تو را شفيع قرار دادم نزد تو و توسل مي جويم بآستانه تو و ترحم تو در دوگاه تو
 فاستجب دعائى ولا تخيب فيك رجائى پس مستجاب كن دعاء مرا و نا -

امیدمکن در باره خود امیدمرا و تقبل توبتی و بپذیر توبه مرا و کفر خطایم
و پیوشان خطای مرا بمنک و رحمتک یا ارحم الراحمین بسبب من و رحمت
خودای بهترین رحم کنندگان

مقربان درگاه را واسطه کن یکی از آنها که صدمات و مصیبات بسیار
دید که در زمره صابرات میتوان شمرد زینب کبری دختر امیرالمؤمنین و حضرت
زهر اخواهر امام حسن و امام حسین علیهما السلام بوده شرح حال آن محترمه
طولانی است مختصری برای تو بیان کنم بدانکه در کتاب ویحانة الادب جلد ششم
صفحه ۲۳۵ چنین مینگارد حضرت زینب کبری ع بنت حضرت علی بن ابیطالب ع
و فاطمه زهرا در پنجم جمادی الاولی سال پنجم یا ششم و یا در ماه شعبان سال ششم
هجرت متولد و از طرف قرین الشرف حضرت رسالت (ص) بزینب موسوم و در
اسدالغالبه ابن الاثیر از صحابه معدود و در مشیخه صدوق از رواة حدیث دانسته و
گوید هر آنچه از کلمات حضرت فاطمه را بچندین واسطه از اسمعیل بن مهران
روایت میکنم اسمعیل با سه واسطه از زینب بنت امیرالمؤمنین علی از فاطمه ع
روایت مینماید و کنیه اش ام الحسن و ام کلثوم و اوصاف و لقبش فاضله و کامله و
موقفه و عارفه و عقيله بنی هاشم و عقيله طالبیین و عایده آل علی و عالمه غیر معلمه و
صدیقه و غیر اینها و این لقب آخری را بمحض امتیاز از اوالده معظمه اش که لقب
صدیقه کبری داشت مقید بکلمه صغری نموده و صدیقه صغری گویند چنانچه اصل
اسم و کنیه اش را نیز محض امتیاز از خواهر کهنترش که متحد الاسم و الکنیه
بوده اند مقید به کبری کرده و زینب کبری کرده و زینب کبری و ام کلثوم کبری
گفته و خواهر مذکورش را زینب صغری و ام کلثوم صغری نامند باری زینب کبری
بزرگترین دختران حضرت علی ع و فاطمه ع بوده و در تحت تربیت پدر و مادر و
جد امجد و دوبرادر دارای تمامی اخلاق فاضله و در زهد و تقوی و فصاحت و بلاغت

و وفور عقل و حسن تدبیر و سیاست و حیا و عفت و صبر و توکل و تسلیم و رضا و دیگر مراحل باطنیه انسانیّه تالی پدر و مادر بوده و خطب بلاغت مشحون آن مخدیره و جرات و جسارتی که در منازل کربلا و مجلس یزید و این زیاد از آن خاتون معظمه بروز آمده در اثبات فضائل و کمالات سامیه اش کافی است و بنظر حقیقت شریک این نهضت محیر العقول حسینی و رواج مرام مقدس و خدمات دینیّه متنوعه آن حضرت میباشد و یحیی مازنی قسم میخورد که سالیان دراز در جوار حضرت علی و دخترش زینب کبری بوده ام و در این مدت متمادی اصلاً قامت آن مخدیره را ندیدم و صوت و صدای او را نشنیدم و هر وقتی که اراده زیارت قبر مطهر جدش حضرت رسالت ص را داشتمی در دل شب از خانه بیرون شدم و حضرت علی ع در پیش و دو برادرش در راست و چپ وی بوده و در موقع نزدیکی قبر مطهر حضرت علی سبقت گرفته و قندیلها را خاموش کرده و در جواب استفسار امام حسن ع از سبب آن فرمودی میترسم که نظربیکانه بقامت خواهرت افتد و عادت حضرت حسین ع نیز آن بوده که در هنگام ورود آن مخدیره از راه تعظیم اکرام برخاسته و بجای خود نشاندی

مسافرت‌های زینب کبری

سفر اول - از مدینه بکوفه در حضور و االد معظم و چند برادر و الا که برادر دوی بزرگ با عظمت در نهایت عزت و غایت وقار و سکینه و جلال زیر پرچم خلافت که برادرش جناب محمد بن حنفیه بیرق دار و شوهرش عبدالله و دیگر فرزندان جعفر طیار و اولاد عقیل و دیگر جوانان بنی هاشم و خدم و حشم و رؤسی قبائل همراهش بوده اند.

سفر دوم - از کوفه بمدینه بعد از صلح امام حسن و معاویه و این نیز در کمال

جلالت و فخامت بوده بلکه بقول بعضی از اجله کمتر از اولی نبوده است .

سفر سوم - از مدینه بکربلا با اذن شوهرش جناب عبدالله بن جعفر طیار در موکب‌های یون حسینی ع باز با نهایت وقار و حشمت و عزت و جلالت در کجاوه‌های مزین با حریر و دیبا که غلامان و کنیزان و اصحاب حسینی در تحت امر او و برادران و برادرزادگان و بنی اعمام و دیگر جوانان بنی هاشم در دوش جمع و بالخصوص حضرت ابوالفضل عباس بن علی ع حامل لوای حسینی که در پاسبانی و رعایت مقامات آن عقیده بنی هاشم همه گونه وظائف جانفشانی را معمول میداشته است سفر چهارم - از کربلا بکوفه و شام بعد از روزه جانسوز کربلا که برخلاف مسافرت‌های سه گانه اولی با بدن مرتعش و چشم گریان و دل بریان و شکسته و قلب نالان و خسته در تحت اسات اشقیاء و دردورش از یک طرف ظالمان و غارتگران خیام طاهرات از کسانیکه ذره‌ای از رحم و انصاف و مروت در دلشان راهی نبود تا آنجا که میتوانسته اند از انواع آزار و شکنجه فرو گذاری نمیکرده اند حتی در جامی که گریه آن مخدرات را گلو گیر کردی با ضرب تازیانه شان اسکات کردند و با اینهمه شداوند طاقت فرسا باز با تمام متانت و قوت قلب و شهامت همه گونه وظائف لازمه کفالت عیال و اطفال و خانواده رسالت ص را معمول می داشته است و نگارنده گوید شرح و بسط و قایع جان گداز این مسافرت در این مختصرات از عهده قلم و ورقم خارج و بهتر مو کول داشتن بکتاب اخبار و سیر مبسوطه مربوطه میباشد و بالا جمال .

لوانهم امروا بالبفض ما صنعوا فوق الذی صنعوا یا بنس ما عملوا

سفر پنجم از مدینه بمصر چنانچه علامه نسابه عبیدلی سید احمد بن محمد بن مهناب بن علی بن مهنای حسینی علامه نسابه از اکابر علمای او اخر قرن هفتم بوده از تالیفات اوست الانسان المشجره یا مشجر النسب یا پنج نفر دیگر را عبیدلی

میگویند جد آنها عبیدالله بوده بجهت انتساب عبیدلی واحمد بن مهنا وحسن بن ابی الحسن وسید حیدر بن علوی مازندرانی وسید محمد بن ابی جعفر وسید یحیی بن حسن عقیقی که مؤلف اخبار الزینب است که در آن شرح حال نسوان زینب نام از اولاد حضرت ابوطالب که در سال ۱۳۳۳ در مصر چاپ شده است و این یحیی نسابه را در ذریعه از اصحاب امام رضاع شمرده و نوشته همین یحیی گفته است و پیش از نقل این قضیه تذکر می‌دهیم که در کلمات اکثر ارباب سیراثری از این سفر نبوده و ما بین اینکه آن خاتون معظمه در هنگام مراجعت از کربلا در دمشق شام و یا حوالی آن و یا در دهی از دهات آن و یا مدتی بعد از ورود مدینه در همان ارض اقدس وفات یافته و یا بواسطه مجاعه عمومی در مدینه باز بمصاحبت شوهرش عبدالله بن جعفر باز بشام برگشته و در آنجا وفات یافته بچندین عقیده بوده و لکن هیچک از این اقوال مستند بمدرک معتدلی نیست و بسالخصوص وفات در مدینه دیگر واضح البطلان میباشد و پرواضح است که اگر راجحه صحیحی داشته و احتمال ضعیفی بودی اثری برای مدفن شریف آن مخدیره باقی بودی چنانچه از کسانی که ادنی مناسبتی با این خانواده جلیله دارند و همچنین است قول بمراجعت از مدینه بشام که در هیچ کدام از کتب انساب و سیرذکری از آن نیست و کلینی ۱ و صدوق ۲ و مفید ۳ و سید مرتضی ۴ شیخ طوسی ۵ و ابن شهر آشوب ۶ و ابن طائوس ۷ و علامه حلی و علی بن عیسی اربلی و مجلسی و نظائر ایشان از امامیه و همچنین ابن جوزی و ابن صیاغ مالکی و ابن طلحه شافعی و حافظ گنجی و محب طبری و دیگر اکابر علمای عامه که در تاریخ خانواده عصمت تألیفات متنوعه دارند اصلاً از این قضیه مراجعت شام و مجاعه مدینه نامی نبرده و با آنهمه قرب زمان که البته اخبار و ابصر بوقوع قضایا بوده اند تصریحاً و تلویحاً توجهی بدین موضوع نکرده اند و بخصوص علامه مجلسی که کتابخانه اش جامع ترین

کتابخانه‌ها بوده و در کثرت احاطه با اخبار و آثار اهل بیت طهارت تخصصی بسزا و تبجری بی‌منتها داشته است و پس از آنکه این مطلب خاطر نشان گردید گوئیم علامه نسابه سید یحیی بن حسن عبیدلی سابق الذکر در کتاب اخبار الزینبات گوید بعد از آنکه زینب کبری از اسارت بنی امیه خلاص شده و بمدینه آمد مردم را بر علیه یزید تحریص میکرد عمرو بن سعید اشدق که والی وقت بوده از خلل اساس خلافت اندیشناک شده و صورت قضیه را یزید بنگاشته و جواباً مأموره مفترق ساختن آن مخدوره از اهالی مدینه گردید اینک والی درخواست نمود که از مدینه بیرون شده و بهرجائی که موافق میل و اراده خویش باشد برود پس آن مخدوره صریحاً امتناع کرد که اگر خونها ریخته شود از مدینه بیرون نرود تا آنکه بالاخره در اثر بعضی از حرفهای پیروان و مصلحت آمیز و ملاطفت انگیز دختر عمویش زینب بنت عقیل و دیگر زنان بنی هاشم بخروج از مدینه راضی و مصر را بیلا دیگر ترجیح داده و حضرت سکینه و فاطمه بنت الحسین ع نیز در حضور مبارکش رهسپار مصر شدند و در حین ورود مسلمة بن مخلد انصاری که والی مصر بوده با جماعتی استقبالش کرد و با فاصله یازده ماه و پانزده روز در روز یکشنبه پانزدهم رجب شصت و دوم هجرت وفات یافت و در کتاب بطله کربلا چاپ دوم ص ۱۱۴ تألیف دکتره بنت الشاطبی است که سیده زینب شام روز یکشنبه ۱۴ رجب سال ۶۲ (باشهر احوال) زندگی را بدرود گفت و در موضوعی حمراء القصوی نامی از فسطاط مصر مدفون گردید و در همان روز وفات و روز آخر سال وفات قراء و فقهاء و تمامی اهل مصر جمع و مراسم عززگی ترتیب داده و بهمه گونه وظائف عزاداری قیام نمودند و این رسم را همه ساله خلفا عن سلف معمول میداشتند بلکه در هر سال از اول رجب شروع کرده و در شب نیمه آن ختم مینمودند و مخفی نماند که ناشر کتاب اخبار الزینبات عبیدلی موافقت او در

مسئله دفن حضرت زینب ع را چنانچه مذکور افتاد این عسا کرد مشقی در رساله که موصوف بحافظ کبیر و دارای تألیفات بسیار است مؤلف تاریخ کبیر دمشق است متوفی سال ۵۷۲ هجرت و رساله زینبیه ابن طولون دمشقی نیز نقل کرده و شیخ جعفر نقدی پس از آنکه مراتب مذکوره را در کتاب زینب الکبری نام خود از کتاب اخبار زینبات عبیدلی نقل کرده گوید شعرانی مصری درس ۲۳ جلد اول لواقع الانوار (متوفی سال ۹۷۳ در مصر) و شبلینجی درس ۱۶۶ نور الابصار و شیخ محمد صهبان (متوفی سال ۱۲۶۰ در ص ۱۹۶ اسعاف الراغبین و شبراوی در ص ۹۳ کتاب الاتحاف بحب الاشراف (متوفی سال ۱۱۷۲ مدفون در مصر) و شیخ حسن عدوی درس ۱۰ مشارق الانوار از انوار القدسیه شعرانی و طبقات علامه مناوی (متوفی سال ۱۰۳۱ هجری در قاهره) و سیوطی در رساله زینبیه در همین مسئله دفن حضرت زینب کبری با عبیدلی موافقت دارند در قاموس الاعلام سامی نیز گوید که تربت زینب بنت علی ع در مصر زیارتگاه است و غرض اصلی از این جمله تعیین تاریخ ولادت و وفات و مدفن مبارک حضرت زینب کبری سلام الله علیهاست تا اینجا کفایت است و مصائب وارده بر آن محترمه زیاد است هر امری در روز عاشورا متوجه حضرت سیدالشهدا شد آنحضرت هم شریک بوده بعلاوه بعد از شهادت آنجناب تا ورود بدینه مرحوم حاجی نوری در دارالسلام کرامتی از آن مخدوم نقل کرده و آن اینست که یکی از علماء راسخین سید محمد باقر سلطان آبادی عراقی است (اواک حالیه) میفرماید مریض شدم و بعد چشم چپم رمد بهم رسانید و قسمی درد گرفت که خواب نمیرفتم و بعض اطبا گفتند باید شش ماه دوا بخوری شاید چشمت خوب بشود و بعضی گفتند يك اربعین که دوا بخوری کفایت میکند و من بسیار مهموم شدم از شنیدن سخنان آنها زیرا که در این مدت بسیار دوا خورده بودم و برادر صالحی داشتم

اراده کرده بود که برود بکربلا بیرادرم گفتم منم میایم شاید چشمم را بمالم
 بعتبه همان کسیکه تربت او شفاء هر دردی است برادرم گفت شما با این مرض و
 دردی که داری ممکن نیست از برای شما حرکت و این مطلب را اطبا شنیدند
 بعضی گفتند منزل دوم کوو میشود بعضی گفتند هنوز بمنزل اول هم نرسیده کور
 میشود و مرا منع از این سفر کردند و من بحسب ظاهر بعنوان بدرقه برادرم رفتم
 تا منزل اول و آنجا یکی از اخیار بود حکایت مرا که شنیدم را ترغیب و تحریم به
 رفتن کرد و گفت لا شفاء الا عند خلفاء الله و گفت من نه سال مبتلا بوجع در
 قلب بودم و همه اطبا عاجز شده بودند رفتم بزیارت امام حسین ع و خدا مرا شفا داد
 میفرماید سید که من اعازم شدم بر رفتن بمنزل دوم که رسیدم شب که شد شدت کرد
 درد چشم که زبان ملالت کنندگان دراز شد و گفتند یا شما برگرد یا ما ترك
 سفر میکنیم جواب دادم که صبح تکلیف معین میشود سحر که شد يك قدری درد
 چشم تسکین یافت و خوابم برد فرأيت الصديقة الصغرى زينب الكبرى قد
 دخلت علي واخذت بطرف مقنعة كانت في رأسها و ادخلتها في عيني
 ومسحها به فانتهت فلم ار في عيني وجعا همینکه صبح شد بهم راهان گفتم
 من چشمم درد نمیکند دیگر مرا منع نکنید از آمدن اول سخن مرا حمل بر حيله کردند
 و رفتم يك قدری که از روز گذشت شب آن خرقه که روی چشمم بسته بود باز کردم
 و نگاه کردم بکوهها و تلتها دیدم فرقی بین این چشم و چشم دیگرم که صحیح
 بوده نیست بیکی از هم راهانم گفتم بیا يك نگاهی بکن بچشم من همینکه آمد
 نگاه کرد گفت سبحان الله ليس فيهما رمد ولا بياض ولا اثر من المرض
 ولا تفاوت بين العينين میفرماید من ایستادم و ندا کردم جمیع زوار را و
 خوابم را نقل کردم و کرامت صدیقه صغری را باز هم نمیتوانم شرح حال و
 کرامات محترمه را بیان کنم خدا را قسم بده و متوسل شو و آن حصرت را واسطه

قرار بده امید دارم که هر وقت متوسل شوی حاجت خود را بگیری باذریه پیغمبر
 نیکوئی کن حدیثی برای تو نقل کنم از کتاب جامع الاخبار که پیغمبر فرمود
 چهار طایفه هستند که شفاعت من روز قیامت برای آنهاست اول - المکرم
 لذویقی یعنی کسانی که اکرام و احترام کنند ذریه مرا دوم - القاضی لهم
 حوائجهم کسانی که بر آورند برای آنها حاجتهای آنها را سوم - الساعی
 لهم عند اضطرارهم کسانی که سعی کنند برای آنها هنگام اضطرار و
 بیچارگی آنها چهارم - الممحب لهم بقلبه ولسانه کسانی که دوست بدارند
 آنها را بدل و زبان

امید خود را کوتاه کن

چون تو فردا را ندیده ای مواظب خود باش که شب که میخواهی مسؤول کسی
 نباشی و وقت خود را تلف نکرده باشی برای هیچ و بخیال گذرانیده باشی

☆ (قطعه) ☆

هر زمان میگفت باجفت این سخن	بلبلی بنشست در طرف چمن
دل بسا مید گلستان بسته ایسم	ما ز سرمای زمستان رسته ایسم
کل در این بستان بسی خواهیم چید	ما رخ زیبای گل خوا هیم دید
باشه آمد ربو دش ناگهان	این سخن بودش هنوز اندر زبان
عمر کوتاه بین و امید در از	در دهان بسا شه بلبل گفت راز
کس نمیاند بجز پروردگار	این چنین چیزی است حال روزگار

کار عبث و لغو و بی فایده مکن هر چیزی را بخواهی طلبی قبل از سه امر را باید
 ملاحظه کنی ۱- بشناسی آن امر را در بین کارها ۲- فایده آن را باید بدانی ۳- اساس
 و لوازم آن کار را معین نمایی

صائب تبریزی گوید

موش با جاروب در سوراخ نتوانست رفت خواجه با چندین علایق چون بحق و اصل شود
در بیابان سهل باشد چشم پوشیدن ز خضر وای بر آنکس که از باد خدا غافل شود
چون وعده کردم تفسیر سوره کوثر را برای تو بنویسم اینک خواهم نوشت

بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطیناک الکوثر بدانکه این سوره را

بمناسبت کلمه سوم کوثر مینامند و کوثر در لغت چنانچه در قاموس در کثر آورده
و اینجا ترجمه را از روی ترجمه قاموس برای تو مینویسم کوثر بر وزن جوهر
بسیار از هر چیز است و بمعنی بسیار پیچیده شده از غبار است بمعنی اسلام و بمعنی
نبوت و دهی است بطائف و حجاج در آنجا تعلیم یافته بود بمعنی بسیار چیز بخشنده
است مثل کثیر بر وزن صیقل و بمعنی مهتر و بمعنی نهرو نهری است در بهشت که
از آنجا جاری میشود جمیع نه‌های بهشت و در تفسیر کبیر فخر رازی شماره کرده
پانزده معنی و توجیه ۱- نه‌ر در بهشت ۲- حوض در بهشت و جمع بین این دو بمعنی
آنست که ممکن است نه‌ر وارد حوض شود و از اطراف حوض تقسیم و تفریق
باطراف شود یا اینکه حوض منبع باشد و از او نه‌ری بیرون آید که جریان به
اطراف باشد ۳- اولاد و کثرت نسل که بین چقدر از نسل پیغمبر گذشته شد اما
بنی امیه معاویه و یزید و قضیه کربلا که در روز عاشورا دوازده هزار فرزند از
بنی امیه شیرخواره در گهواره بود و از حضرت امام حسین علی بن الحسین
زین العابدین با وجود بر این یک نفر از بنی امیه که اعتنائی با او باشد روی زمین
پیدا نمیشود بعد از آن بنی عباس اولاد امام حسن را از حسین قتل در فسخ با
همراهان او که حضرت جواد میفرماید بعد از کربلا مانند قضیه فسخ نشد و فسخ
یک نفر سخی مکه است معروف به شهداء و آن زمان موسی هادی بودی بعد از آن
مهدی عباسی هارون و مأمون تا برسد متوکل حمید بن قحطبه یکشب سر شصت نفر

آنها را برید با وجود اینکه کشته شدن والان میبینیم در صحراها و بیابانها چقدر
 قبر آنهاست و در هر شهری چندین قبر با اسم اولاد پیغمبر و امامزاده ها زیارت
 کرده میشوند ۴- از جوه کوثر علماء امت ۵- نبوت ۶- قرآن ۷- اسلام
 ۸- کثرت امت ۹- الفضائل الکثیره ۱۰- رفعت ذکر ۱۱- علم ۱۲- خلق حسن
 ۱۳- المقام المحمود ۱۴- عین سوره ۱۵- جمیع نعم و این سوره با اینکه
 کوچکترین سوره های قرآن است سه آیه سه معجزه دارد اول بهر معنی که
 باشد اخبار نغیب است مانند کثرت نسل و ذریه که ظاهریا بمعنی علم و فضائل
 که صدق آن ظاهر دوم ان شائک که خبر داد از قضیه و شماتت کننده که چنین
 واقع شد سوم عاجز شدن از آوردن مثل آن با کوچکی این سوره در جواب فاتوا
 بسورة من مثله پس عجز آنها در کمال قرآن است ثواب خواندن این سوره
 ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق ع روایت کرده که هر که این
 سوره را در فرائض و نوافل قرائت کند حق تعالی او را از حوض کوثر آب دهد
 در زیر طوبی و حضرت رسالت حدیث کننده برای او باشد

تفسیر آن

اَنَا اعطيتُكَ الْكَوْثَرَ بدرستی که ما عطا کردیم ترا خیر بسیار که آن اولاد
 و اعیان بیشانند در خلاصه المنهج است که یکروز رسول با اصحاب نشسته بود
 ناگاه انروحی بر او ظاهر شد بعد از زمانی بر بالای منبر رفت و فرمود ایها الناس
 بدانید بدانید که حق تعالی سوره بمن فرستاد و در آنجا نوازش بسیار بمن کرده
 گفتند آن سوره کدام است حضرت این سوره را برایشان خواند و فرمود که
 کوثر جوئیست در بهشت که از شیر سفید تراست و از مشک خوشبو تر و از غسل
 شیرین تر و از برف سفید تر و قدحهای مروارید از یاقوت و جواهر بر کنار او

نها ده و منبع آن زیر درخت سدرۃ المنتهی است طول آن از مشرق تا مغرب
 هر که از آن آب خورد هرگز تشنه نگردد امت من در آن از حمام نمایند و جمعی از
 ایشان را چون چهار پایان دور گردانند و ایشان در میان امت چون شتران گر گین
 باشند گویم من اینها امتان منند خطاب آید که تونمیدانی و در معالم التنزیل
 همین روایت را نقل کرده و ساقی این آب کوثر حضرت امیر المؤمنین علی (ع)
 باشد که دوستان خود را آب دهد با یازده فرزند بر گزیده وی و دشمنان خود را
 تشنه و دوزخ فرستد و بر هر تقدیر میفرماید که چون خیر دنیا و آخرت را بتو
 کرامت فرمودیم بروجهی که هیچکس دیگر را ندادیم فصل لربك پس نماز
 گذار برای پروردگار خود یعنی مداومت کن بر آن نماز یعنی خالص از برای
 خدای بجهت شکر گذاری کثرت نعم او بر تو چه نماز جامع اقسام شکر است
 وانحر و قربان کن شتر را که خیار اموال هر بست و تصدق نمای آنرا بر محتاج
 برای رضای وی و تقرب بر رحمت او بخلاف مشرکان که اهل احتیاج را از آن منع
 میکنند و از ایشان باز میدارند و یا برای بتان آنرا قربان میکنند این سوره
 در مقابل سوره مقدمه است یعنی نقیض سلوک اهل شرك و عناد را اختیار کن از
 عطیه مرویست که مراد صلوة فجر است در مزدلفه و نحر بدنه در منی و نزد قتاده
 و عکرمه نماز عید است بقرینه نحر یعنی نماز عید بگذار و ذبح هدی کن و گویند
 مراد نماز یومیه است یعنی نماز یومیه را ادا کن و بنحر خود مستقبل قبله شو
 جمیل بن دراج فرمود که من از ابی عبدالله پرسیدم از معنی نحر آنحضرت سردو
 دست خود را بر روی خود آورد در افتتاح نماز و بعد از آن فرمود هکذا یعنی نحر
 باین وجه است از مقاتل بن حیان مرویست که اصبع بن نباته حدیث کرد بمن از
 امیر المؤمنین علی علیه السلام که چون این سوره نازل شده حضرت از جبرئیل
 پرسید این نهر که حق تعالی بمن امر فرموده چه چیز است گفت این نحر نیست

ولیکن ترا امر کرده که از برای نماز چون تکبیرة الاحرام گویی دستها را برداری و چون رکوع کنی و راست شوی و سجده کنی تکبیر را بهمین کیفیت بگویی که نماز ما و فرشتگان همین طریق است و بدرستی که هر چیزی رازینتی است و زینت نماز دستها برداشتن است برای هر تکبیری و از عطا مرویست که معنی آیه آنست که نماز بگذار و سراز رکوع و سجود او بردار چنانچه نحر سینه تو پیدا شود **ان شائک** بدرستی که دشمن دارنده ترا یعنی عاص بن وائل **هو الا بتر** او است دم بریده و منقطع از خیر و نسل و ذریه و چنان شد که خدا تعالی از آن خبر داد چه عاص و اتباع او که در حق رسول این سخن میگفتند نه عقب ایشان ماند و نه اثر اما آثار حضرت سید مختار علیه الصلوة والسلام و آثار فضل بیشمار تاقیامت باقی مانده و در آخرت مزیت و نهایت قربت ایشان نزد حضرت عزت چنان خواهد بود که در تحت وصف در نیاید و این ذویه از حضرت فاطمه میباشد چه اینکه بعد از پیغمبر ص این يك دختر بجای ماند

چند بیت در شأن حضرت فاطمه (ع)

بضعه خیر الوری حبیبه یزدان	دختر بدرالدجی شفیعه محشر
فاطمه نام وز کیه نفس و فلك جاه	هرش مقام و فرشته خوی و ملک فر
طیبه با وقار و عصمت کبری	طاهره روزگار و عفت اکبر
عالمه علم حق محدثه دهر	فاکمه اصفی عزیز پیمبر
دخت رسول انام و ام ائمه	زوج ولی گرام و همسر حیدر
روح بود گوچه روح روح مجسم	عقل بود گوچه عقل عقل مصور

فاطمه زهراء بر ذریه اش شفقت دارد

شیخ صدوق روایت کرده از عمار از حضرت صادق ع که فرمود حلال نیست

برهیچکس که بین دو نفر اولاد فاطمه در ازدواج جمع کند چه آنکه این خبر بفاطمه میرسد و فاطمه در مشقت میشود از این قضیه (یعنی شنیدن این خبر بفاطمه دشوار است) راوی گوید من از حضرت سؤال کردم آیا این خبر بفاطمه میرسد فرمود آری بخدا قسم و ظاهراً این حدیث چنان است که مرد در زن گرفتن زیاده از یکی اگر خواست بگیرد زن اوسیده باشد سیده دیگری را نمیتواند بگیرد و بر این قول رفته اند بسیاری از علمای اخباری ما **حاج شیخ یوسف صاحب حدائق** رساله مخصوصه در این باب نوشته لکن فقهای اصولی ماحمل بر کراهت کرده اند صاحب عمدة الطالب در طی احوال بنی داود بن موسی حسنی حکایتی نقل فرموده که مضمونش اینست و عین این حکایت در دیوان ابن عنین موجود و مضبوط است و آن حکایت چنان است که ابن عنین دمشقی شاعر معروف بقصد مکه معظمه بیرون آمده بود و مال واقمشه بسیاری نیز همراه داشت ناگاه طایفه بنی داود بن الحسن بر او خروج کردند و آنچه مال واقمشه که همراه داشت بغارت بردند و او را مجروح ساختند و برهنه گذاشته رفتند پس از مدتی که بحال آمد نامه پیادشاه یمن عزیز بن ایوب قصیده ای نوشت .

و عزیز بن ایوب را برادرش (ملک ناصر) فرستاده بود برای اقامت در ساحل دریائی که از دست اهلالی فرنگ گرفته بودند بفتح (یعنی ملک ناصر برادر عزیز بن ایوب از برادر خود دعوت کرده بود که محل اقامت خود را در ساحل که مسلمین از فرنگ بفتح گرفته بودند قرار دهد . ابن عنین در این نامه قصیده پیادشاه یمن نوشته بود که ساحل فرنگ خوب نیست بلکه شما باید به یمن بیایید و نیز تحریص و ترغیب کرده بود او را بیمن و برانگیخته بود او را برای دشمنی با اشراف (از آل محمد صلی الله علیه و آله) که او را صدمه زده بودند و اول آن قصیده اینست در اصل مرئی بوده .

سخنوران فصیح و بلیغ نتوانند صفات بخشش وجود تو بر زبان رانند
 مگو که ساحل افرنج بر گشودم من که نیست ساحل افرنج همچو شهر عدن
 اگر جهاد کنی تیغ خود بکش ز نیام بزن تو گردن اولاد فاطمه بتمام
 که این گروه فرض خدا و سنت او نموده ضایع و باطل نهاده بر یکسو
 بکش تو تیغ و نما خانه خدا را پاک از این گروه خسیس و زخاک و از خاشاک
 مگو که جمله ز اولاد پاک فاطمه اند که این گروه بضد رسول یکدل اند
 گر آل حرب بدست آورند این مردم کشند تیغ بسروی حسن امسام دوم
 باری چون این قصیده را ایرداخت شب در عالم رؤیا فاطمه سلام الله علیها را
 ملاقات کرده که در خانه خدا طواف مینمود ابن عنین بآنحضرت سلام کرد
 ز هراع جواب سلام اوراندا تضرع و زاری کرد و هلت را سؤال نمود که چه
 گناهی مرتکب شده ام که جواب سلام مرا نمیدهید فاطمه ع در جواب ابن عنین
 اشعار انشاء فرمود

حاشا که گناهکار باشند	ذریه فاطمه (ع) تما می
از گردش روزگار وارون	وز حیل و مکر او تما می
بر ما ستم است و ظلم عدوان	بر دشمن ما ست شاد کامی
فرزند من اریکی کند بد	از بهر چه سب کنی تمامی
کن توبه ز قول زشت بر ما	تا زخم تو گیرد التیامی
بر خاطر جدشان محمد (ص)	اولاد و را کن احترامی
توهین منما بآل احمد (ص)	میدار تمام را گرامی
ز ایشان اگر آیدت گزند	اجرت بر ما ست نیک نامی

ابن عنین گوید که با فزع و جزع و ترس و لرز از خواب برخاستم و جراحات
 مرا خدا عافیت بخشیده بود که اصلا زخم و مرضی در من نبود من نیز این ابیات

را نوشتم و از حفظ کرده میخواندم و توبه کردم بسوی خدا از آنچه که گفته بودم و آن قصیده چنین است (ترجمه آن بفارسی)

عذر آوردم بسوی دختر خیر البشر بلکه از جرم و گناه عبدجانی بگذرد
توبه کردم گر قبول حضرتش افتد ولی از مقال خویش اندر رنجهام گر نگذرد
گر بشمشیر ستم یا نیزه ظلم و عناد پاره پاره سازدم ذریه خیرالنساء
کار اولاد علی را ما نیندازیم زشت من نبینم جز نکوئی آنچه را آورد بجا
و این حکایت را صاحب ناسخ التواریخ در جلد حالات امام حسن درص ۳۴۷ در
ضمن حالات داود بن موسی بن عبدالله معروف بموسی ثانی بیان کرده که او
پسر هفدهم موسی ثانی است و او معروف بود با بن الکلابیه و امیری جلیل بود
در وادی صفرا میان مکه و مدینه جای داشتند و بعضی از فرزندان برادرش
علی بن موسی از نزد ایشان به جاز و عراق کوچ دادند

اینها چه نسبتی بحضرت زهرا داشتند

فرزندان داود پسر موسی پسر عبدالله پسر موسی پسر عبدالله محض

پسر حسن مثنی پسر حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام

ملاحظه کن نظر مهربانی با فرزندان هفتم از فرزندان و فرزندان دکان

خود دارد برای اطلاع تو حالات امام حسن را ذکر میکنم

امام دوم ابو محمد حسن بن علی بن ابیطالب

سید جوانان اهل بهشت علیهما السلام

حضرت حسن علیه السلام در روز شنبه نیمه رمضان سال دوم یا سوم از هجرت

در مدینه متولد شد شیخ صدوق با سند خود از حضرت رضا علیه السلام از پدران

خود از علی بن الحسین علیه السلام روایت میکند که اسماء بنت عیس گفت من

دروقت تولد حسن و حسین علیهما السلام قابله جدّه ات فاطمه ع بودم و هنگامیکه

حسن بدنیا آمد رسول اکرم صلی الله علیه و آله تشریف فرما شد و فرمود ای اسماء فرزندانم را بیاور من حسن را در حالیکه میان پارچه زرد رنگی پیچیده بودم باو دادم رسول خدا ص آن پارچه را دور انداخت و فرمود ای اسماء مگر من نگفتم غو زادرادر پارچه زرد مپیچید من اورادر پارچه سفیدی پیچیدم و خدمتش آوردم رسول خدا ص در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت و سپس بعلی ع فرمود نام فرزندانم را چه نهادی گفت یا رسول الله ص من در نام گذاری او بر شما سبقت نگرفتم ولی دوست می داشتم نام او را حرب بگذارم پیغمبر ص فرمود منم در نام گذاری او بر پروردگار خود سبقت نمی گیرم پس از آن جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و میفرماید علی نسبت بتو مانند هرون است نسبت بموسی ولی پس از تو پیغمبری نیست نام این فرزندان را نام فرزندان هرون بگذار رسول خدا ص پرسید نام فرزندان هرون چیست گفت شبر فرمود زبان من هربی است جبرئیل گفت او را حسن نام گذار رسول خدا ص او را حسن نامید و چون هفت روز از ولادتش گذشت پیغمبر اکرم ص دو گوسفند خوش رنگ برای او عقیقه نمود و ران گوسفند را با یکدینار یقابله عطا نمود و پس از آن سر او را تراشید و هم وزن موهای او نقره صدقه داد و با عطرها ی مخصوص سر او را خوشبو گردانید و فرمود ای اسماء

مالیدن خون بر سر نوزاد از کارهای جاهلیت است تا پایان روایت و نیز از جابر روایت شده که چون فاطمه ع بفرزندش حسن حامله شد و حسن علیه السلام بدنیا آمد با اینکه رسول خدا ص دستور داده بود او را در پارچه سفید پیچید آورد و فاطمه بعلی ع گفت یا علی اسمی برای او بگذار گفت من در اسم بر رسول خدا سبقت نمی گیرم پس از آن پیغمبر اکرم ص آمد و او را در بر گرفت و بوسید و زبان در دهان او گذاشت حسن شروع بمکیدن زبان آنحضرت نمود

پس رسول خدا فرمود مگر من پیش از این بشما نگفتم که او را در جامه زرد میپچید آنگاه جامه سفیدی طلبید و او را در آن پیچید و پارچه زرد را بگوشه ای انداخت و در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت و بعد علی ع فرمود چه اسمی بر او گذاشتی گفت من در نام گذاری او بر شما پیشی نگرفتم پس از آن خداوند بجبرئیل وحی فرستاد که مولودی برای پیغمبر متولد شده است نزد او برو سلام برسان و او را از جانب من و خودت تهنیت بگو و بگو علی ع نسبت بتو مانند هرون است نسبت بموسی بدین جهت فرزند خود را بنام فرزند هرون نام بگذار جبرئیل فرود آمد و مأموریت خود را انجام داد پیغمبر ص او را احسن نامید و چون حسین ع متولد شد رسول خدا ص نزد آنان آمد و آنچه در ولادت حسن ع کرده بود در ولادت حسین ع انجام داد جبرئیل نازل شد و گفت خداوند عز و جل ترا سلام میرساند و میفرماید علی نسبت بتو بمنزله هرون است نسبت بموسی این مولود را همنام فرزند هرون قرار بده فرمود نام پسر هرون چیست جبرئیل گفت شبیر فرمود زبان من عربی است گفت پس نام او را حسین بگذار

پاره ای از مناقب حضرت مجتبی (ع)

فضل حسن بن علی بن ابیطالب ع در زمان خود از همه مردم عبادت و زهدش بیشتر و فضل او از همه برتر بود و هر گاه بحج میرفت پیاده و گاهی با پای برهنه میرفت و چون بیاد مرگ و قبر و بمث و نشورو گذشتن از صراط میافتاد میگريست و هر گاه متذکر عرض اعمال بر خداوند میشد صیحه میزد و غش میکرد و چون در برابر پروردگار بنماز میایستاد بدنش میلرزید و هر گاه بیاد بهشت و آتش دوزخ میافتاد مانند مار گزیده در اضطراب میشد و از خداوند درخواست بهشت میکرد و از جهنم با و پناه میبرد و در وقت خواندن قرآن چون بآیه یا ایها الذین

آمنوا میرسد میگفت **ایک اللهم لییک** و در هیچ حالی دیده نشد مگر اینکه
 ذکر خدا می نمود و از تمام مردم راستگو تر بود و چون وضو می گرفت اعضای بدنش
 میلرزید علتش را پرسیدند فرمود هر کس در برابر پروردگار می ایستد شایسته
 است رنگش زرد و بدنش لرزان باشد و هر گاه بدرج مسجد میرسد سر بر
 می داشت و میگفت **الهی ضیفک یبابک یا محسن قد اتاک المسنی فتجاوز**
عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم خداوند! میهمان تو بدرخانه
 تو است ای خدای نیکوکار کنه کاری بدرگهت روی آورده از زشتکاریهای او
 بواسطه زیبائیهای که نزد تو است چشم بوشی کن ای خدای بزرگوار و چون از
 نماز صبح فارغ میشد با کسی سخن نمیگفت تا آفتاب طلوع کند و آنحضرت
 بیست و پنج حج پیاده رفت در صورتیکه شتران نجیب به همراهی او راه میپیمودند
 و دوبار یاسه بار اموال خود را با خدا تقسیم نمود و ثروت خود را کاملاً بدو نیمه
 می کرد حتی دو جفت کفش اگر داشت یک جفت آن را در راه پروردگار بدرماندگان
 و فقرامیداد و روایت شده که آنحضرت در سن هفت سالگی بمجلس رسول خدا
 حاضر شده و حی را میشنید و فرامیگرفت و سپس نزد مادرش میآمد و آنچه فرا
 گرفته بود برای مادر میگفت چون امیرالمؤمنین ع بخانه میآمد میدید فاطمه ع
 از آیات قرآن که در آنروز نازل شده با اینکه کسی نزد او نیامده مطلع است
 علت آنرا پرسید فاطمه فرمود فرزندت حسن برای من میگوید روزی آنحضرت
 در گوشه خانه و خواست برای مادر بگویند ولی نتوانست سخن را ادا کند مادر
 در عجب شد حسن ع گفت مادر جان تعجب میکنی زیرا مرد بزرگی گوش بسخن
 من داده و استماع او مرا از گفتن بازداشت علی ع از جای خود بیرون آمد و او
 را بوسید و در روایت دیگری وارد شده که حسن ع گفت **قل بیانی وکل لسانی**
لعل سیداً یرعانی بیانم گم و زبانم نا توان گردید شاید مرد بزرگواری

مراقب گفتار من باشد (از انس بن مالک) روایت شده که هیچکس از حسن بن علی شبیه تر بر رسول خدا ص نبود و هم از انس نقل شده که یکی از کنیزکان حسن دسته گلی باو هدیه کرد حضرت او را در راه خدا آزاد نمود من گفتم برای دسته گلی بی ارزش او را آزاد کردی فرمود خداوند ما را تأدیب نموده و فرموده **وَإِذَا حِيتِمُ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا** اور دوها یعنی چون درود و تحیتی بشما تقدیم شد در برابر آن تحیتی نیکوتر یا مانند آن باز دهید و اینک بهتر از هدیه این کنیز آزاد کردن او بود

و روایت شده که هرگز سخن ناپسندی از آن حضرت شنیده نشد جز یک مرتبه که بین او و عمرو بن عثمان راجع بقطعه زمینی اختلاف و نزاع بود حضرت باو فرمود ما عمرو و عندنا الا ما یرغم انقه عمرو را نزد ما چیزی نیست جز آنچه بینمی او را بخاک مالده و ذلیلش سازد و در باره حلم و برد باری آنحضرت کافی است روایتی که مبرد و دیگران نقل کرده اند که مردی از اهل شام حضرت حسن را سواره دیده و آغاز بدگوئی و دشنام نمود و آنحضرت ساکت بود و جوابی نمیکفت تا آنکه شخص شامی از دشنام دادن فارغ شد حسن ع بر او سلام کرد و بروی او تبسم نمود و فرمود ای پیر مرد گمان میکنم غریب باشی و شاید اشتباه کنی (بهر جهت) اگر خواهان عفو و بخشش باشی ترا میبخشم و اگر گرسنه باشی ترا بی نیاز میکنیم و اگر مطرود و رانده شده ای ترا پناه میدهم و اگر حاجتی داری روا میسازم و اگر اثاث خود را بخانه ما آوردی و تا وقت رفتن میهمان ما باشی برای تو بهتر است زیرا ما خانه وسیع و منزلتی بزرگ و ثروت بسیار داریم آن مرد چون سخنان آنحضرت را شنید گریست و گفت گواهی میدهم که تو در زمین خلیفه الله هستی و خداوند بهتر میداند که منصب رسالت و پیغمبری را در چه خاندانی قرار دهد همانا تو و پدرت مبعوض ترین مردم

بودید نزد من ولی اکنون محبوبترین مردم میباشید سپس اثاث خود را بخانه آنحضرت انتقال داد و میهمان او بود تا از آنجا رفت و معتقد بدوستی و ولایت این خاندان ارجمند گردید

و روایت شده که چون حضرت حسن ع از دنیا رفت جنازه را از خانه بیرون آوردند مروان بن حکم گوشه تابوت را بدوش گرفته میبرد حسین ع باو فرمود امروز جنازه برادر مرا بدوش گرفته در صورتیکه دیروز جام غم و اندوه بگلوی او میریختی و آزرده اش میساختی گفت آری چنین میکردم ولی بایگانه مردی که حلم و بردباری او هم وزن کوهها بود

فصل در بیان وفات حضرت مجتبی (ع)

حضرت حسن بن علی ع روز پنجشنبه هفتم ماه صفر سال ۴۹ هجری در سن -چهل و هفت سالگی در اثر زهر از دنیا رفت و بقولی وفات آنحضرت در روز بیست و هشتم و بقول دیگر روز آخر ماه صفر بوده و جنازه در قبرستان بقیع در مدینه مدفون گردید شیخ کلینی از ابی بکر خضرمی روایت میکند که جمعه دختر اشعث کندی حضرت حسن را بایکی از کنیزان آنحضرت زهر داد کنیزك زهر را برگردانید ولی زهر در درون حضرت حسن ع جای گرفت و مجروح نمود و در اثر آن از دنیا رحلت نمود مؤلف گوید جمعه بنت اشعث بن قیس دختر ام فروه خواهر ابی بکر بن ابن قحافه بود و روایت شده که معاویه ده هزار دینار و ده قطعه مملک از املاک دمشق و کوفه باو بخشید که حسن ع را مسموم نماید و شیخ مفید گوید معاویه عهده دار شد و ضمانت کرد که جمعه را بفرزندش یزید تزویج کند و صد هزار درهم برای او فرستاد بدینجهت جمعه حسن ع را زهر داد و آن حضرت چهل روز بحال مریضی بود تا در ماه صفر از دنیا رفت و ابوالفرج در

مقاتل الطالین می‌نویسد حسن بن علی ع پس از صلح با معاویه بدین‌آورد و در آنجا بماند از آن‌طرف معاویه می‌خواست برای پسرش یزید از مردم بیعت بگیرد و هیچ موضوعی بر او سنگین تر از امر حسن بن علی و سعد بن ابی وقاص نبود (زیرا یکی از شرایط اصلاح آن بود که معاویه جانشینی برای خود انتخاب نکند بدین‌جهت با مکر و حیلۀ برای آن دو نفر زهر فرستاد و هر دو را مسموم نمود در کتاب احتجاج از اعمش از سالم بن ابی الجعد روایت می‌کند که یکی از دوستان ما را گفت خدمت حسن بن علی رفتم و گفتم یا بن رسول الله گردنهای ما را زیر رذلت نهادی و ما جمعیت شیعه را غلام و برده دیگران ساختی و اکنون یک نفر برای تو باقی نمانده فرمود برای چه گفتم برای اینکه خلافت را باین مرد ستمکار (معاویه) واگذار کردی فرمود بخدا قسم من خلافت را با او واگذار نکردم مگر اینکه یآوری برای خود ندیدم و اگر یاور میداشتم شب و روزم را با او می‌جنگیدم تا خداوند میان من و او حکم کند و من اهل کوفه را شناختم و آزمایش کردم آنها نمیتوانند خرابیها و فسادها را اصلاح کنند زیرا او فواو عهد در گفتار و کردار نیست و با یکدیگر متحد و یکدل نیستند میگویند دلهایشان با ما است در صورتیکه شمشیرهای آنان برای جنگ با ما برهنه و آماده است آن شخص گفت در همان حال که حسن با من سخن میگفت ناگهان خون از گلویش فرو ریخت و طشت طلبید و آنقدر خون از گلویش آمد که طشت پر از خون شد من گفتم یا بن رسول الله این خونها چیست من شمارا رنجور و دردمند میبینم فرمود آری این مرد سرکش ستمکار کسی را مأمور نمود تا مرا زهر داد و آن زهر بر جگر من وارد شده اینک یارهای جگر من است که قطعه قطعه بیرون می‌آید گفتم آیا معالجه نمی‌فرمائید فرمود دوبار مرا زهر داده‌اند و این سومین دفعه است و دوائی برای آن ندارم

ابن(امیه) روایت میکند که خدمت حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام رفتم در مرضی که بواسطه آن از دنیا رفت دیدم نزد آنحضرت طشتی است که خون گلویش در آن فرو میریخت گفتم ای مولای من چرا خود را علاج نمیکنی فرمود ای بنده خدا **بماذا اعالج الموت** مرگ را بچه چیز علاج کنم من گفتم **انا لله وانا اليه راجعون** پس از آن حضرت حسن بسوی من نگرست و فرمود بخدا سوگند پیغمبر اکرم بمافرموده که یازده نفر از نسل علی و فاطمه علیهما السلام امامت را عهده دار میشوند و هیچک از ما نیست مگر اینکه باز هر با باشمشیر کشته میشود در آن موقع طشت را برداشتند و حضرت گریست گفتم یا بن رسول الله مرا موعظه فرما فرمود آری آماده سفر آخرت خود باش و توبه پیش از پایان مدت زندگانی خویش بدست آورو بدانکه تو در جستجوی دنیائی و مرگ در جستجوی توست و هیچگاه غم و اندوه فردا را که نیامده امروز مخور چنانچه موعظه آنحضرت را نقل میکند تا آنجا که میگوید پس از آن نفس حضرت قطع شد ورنکش زرد گردید ترس مرا فرو گرفت حسین ع و اسود بن ابوالاسود داخل حجره شدند حسین خود را روی بدن برادر افکند و سر و چشم او را بوسید و سپس نزد او نشست و ساعتی بایکدیگر راز گفتند اسود بن ابوالاسود گفت **انا لله** حسن بن علی ع احساس مرگ نموده و اینک وصیت خود را با حسین در میان نهاده است و حضرت حسن ع در روز پنجشنبه آخر ماه صفر سال پنجاهم هجری در سن چهل و هفت سالگی از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید -

از جمله وصایای آن حضرت بابرا درش حسین آن بود که چون من از دنیا رفتم مرا غسل بده و کفن کن و نزد قبر جدم رسول خدا بپر تا با او تجدید عهده کنم و سپس مرا نزد قبر مادرم فاطمه علیها سلام برگردان و در آنجا بخاک بسپار و بزودی خواهی دانست که این جمعیت (یعنی بنی امیه) گمان میکنند که تو میخواهی

مرا نزد قبر رسول خدا دفن کنی و اجتماع میکنند و از دفن من در آنجا ممانعت
 مینمایند ولی ترا بخدا سوگند میدهم مبادا بقدریک حجامت خون ریخته شود
 پس از آن در باره اهل بیت و فرزندان و اموال خود و همچنین درباره وصیتی که
 امیر المؤمنین هنگام انتخاب او بجان نشینی خود فرموده بود و صایائی ببرادرش
 حسین نمود و چون از دنیا رفت حسین ع اورا غسل داد و کفن نمود و روی تابوت
 نهاد و بآنجا تیکه رسول خدا بر جنازه ها نماز میخواند برد و بر او نماز گذارد
 مروان و سایر بنی امیه که با او بودند یقین کردند که بنی هاشم جنازه آنحضرت
 را نزد قبر پیغمبر ص دفن خواهند کرد همگی اجتماع کرده لباس جزک پوشیدند و چون
 جنازه را برای تجدید عهد بسوی قبر رسول خدا میآوردند بسوی او آمدند و عایشه
 سوار بر استر شده بآنها پیوست و میگفت مرا با شما چکار است که میخواهید کسی را
 بخانه من آورید که دوست ندارم **انکم عن یتیمی** پس خود را از خانه من دور
 کنید زیرا نمیگذارم کسی را در آن دفن نمایند و هتک حجاب رسول خدا کنید
منعته عن حرم الرسول ضلاله و هو ابنة فلای امری منع فکانه روح-
النبی و قدرات بالبعد بینهما العلائق تقطع یعنی عایشه منع کرد از
 ورود جنازه در حرم رسول خدا در صورتیکه حسن فرزند پیغمبر بود با اینحال
 چرا جلو گیری و مما نعت بعمل آمد حسن بمنزل روح پیغمبر بود و عایشه گمان
 کرد بسبب دوری از رسول خدا علاقه بین آنها از هم گسیخته میشود حسین باو
 فرمود از قدیم تو و پدرت هتک حجاب رسول خدا نمودید و تو کسی را در خانه
 پیغمبر داخل کردی که آنحضرت دوست نداشت نزدیک شدن او را و خداوند ترا در
 این کار مورد پرسش قرار خواهد داد مروان میگفت یا رب هیجاهی خیر
من دعه ایدفن عثمان فی اقصى المدینه و یدفن الحسن مع النبی
لا یكون ذلك ابدآ وانا احمِل السیف چه بسا جنگی که بهتر از آسایش

تن است آبا عثمان دردورترین نقطه مدینه بخاک رود و حسن نزد پیغمبر ص مدفون شود هرگز چنین چیزی نخواهد شد و حال آنکه شمشیر در دست من است و نزدیک بود بین بنی هاشم و بنی امیه فتنه واقع شود و ابن عباس نزد مروان شتافته و گفت ای مروان از همان راهی که آمدی برگرد زیرا ما اراده نداریم حسن را نزد پیغمبر دفن کنیم ولی میخواهیم تجدید عهدی در زیارت پیغمبر بعمل آید و سپس نزد قبر مادرش فاطمه ع برده و طبق وصیتش او را در آنجا بخاک بسپاریم و اگر وصیت کرده بود که او را نزد پیغمبر دفن کنیم همانا میدانستی که تو کوچکتر از آنی که ما را بازگردانی و لکن آنحضرت داناتر بود بخدا و پیغمبر خدا و احترام قبر آنحضرت از اینکه خرابی بقبر رسول خدا واه بدهد چنانکه دیگران باعث این خرابی شدند و بدون اذن آنحضرت داخل خانه او گردیدند صاحب مناقب مینویسد جنازه حضرت امام حسن را تیر باران کردند (در هنگام دفن) هفتاد چوبه تیر از آن بیرون آوردند و در زیارت نامه امیر المؤمنین است عباراتی که ترجمه آن اینست شما خانواده رسالت هر کدام گرفتار رنج و زحمت و ظلمی شدید یکی با فرق شکافته در محراب افتاده و دیگری پس از شهادت بر بالای تابوت از تیرهای دشمن بارچههای کفنش سوراخ سوراخ گشته و بعضی از شما پس از کشته شدن سرش بالای نیزه زده شده و برخی از شما در گوشه زندان گرفتار حلقههای زنجیر و اعضایش در اثر فشار آهنها درهم کوفته گردید و دیگری از شما بوسیله زهر امایش پاره پاره شده است تا اینجا شرح حال امام حسن علیه السلام را خاتمه میدهم .

پسر دوم حضرت زهرا (ع)

امام حسین ع پس بدان دوشب جمعه سوم شعبان چهار سال از هجرت گذشته
بنجم آل عبا شش ماهه متولد و هفت زمین را هشت بهشت گردانید

شب جمعه چو زد صبح دوم دم عیان شد عیسی از دامان مریم
زللمی گوهری آمد گوارا ز خورشیدی مهی شد آشکارا
یقین است تا حال شرح حال حضرت را مکرر شنیده مثل ذکر آنجناب مثل
مشك است هر چه او را مکرر کنی بوی آن بیشتر میشود

يك قصه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر کسی که میشنوم نا مکرر است
هر چه گفته شود و نوشته شود و شنیده شود مثل اینکه يك تازگی دارد مانند
نشیده ها بین بطلموع هلال محرم در تمام روی زمین چه جنبشی و حرکتی پیدا
میشود از شیعه و غیر شیعه از مسلمان و غیر مسلمان متوجه آنجناب میشوند و
بالاترین کرامت همینکه سبب تازه شدن و ترویج دین اسلام بشهادت و گواهی
نویسندگان بیگانه تا چه رسد بکسانیکه از روی عقیده در باره آنجناب
قلمفرسایی کرده اند .

از حیث تاریخ

قضیه کربلا زینت تاریخ و آثار آن تا کنون باقی تاریخ امویان را که بخوانی
میدانی چون حکایات توسعه پیدا میکند سایر امور متعلق بآنحضرت ذکر میشود

از حیث اخبار

کتب علماء اخبار از نام آنجناب و قضایای آنحضرت از آداب زیارت و
سوگواری و آنچه بعد از شهادت ظاهر شده مشحون است

اشعار

شعراء عرب وعجم مرثیه سرائیها که نموده اند ادبیات خود را آشکار کرده
زینت دواوین آنها شده نجات گرفتاران بتوسل بآنجناب علیه السلام بسیار
خصوصاً در مکانهای خطرناک در طوفان دریا و غیره مانند این حکایت آنست
که شخص برزک نبیل وسید ثقة جلیل حاج سید عبدالرحیم کوهرودی عراقی
حشره الله مع اجداده الطاهرین آنرا نقل نموده و بیان آن اینست که سید
مذکور در او اوسط عشره خامسه از مائه رابعه از هزار باراده حج بیت الله از
قریه کوهرود بیرون رفت و در مراجعت از کشتی و راه بوشهر آمد و وقوف او
و همراهان در کشتی طول کشید بطوری که کسان ایشان مأیوس شدند بلکه
خبر وفات او رسید تا آنکه پس از زمان طویل کشتی ایشان بساحل رسید و آن
زمان حقیر طفل بودم اگرچه مسافرت و مراجعت را در خاطر دارم لکن قابل
مخاطبه و نقل وقایع نبودم تا آنکه بعد رشد رسیدم و مراتبی از علوم را تحصیل
نمودم اتفاقاً شبی باسید مذکور در مجلس بودم و پس از تفرقه اکثر اهل مجلس
با او در مقام مکالمه و استفسار از غرائب امور برآمدم از جمله وقایع که خود او
مشاهده کرده ذکر نمود این بود که گفت در آن سفر دریا کشتی ما از اختلاف
هوا از کار بماند تا آنکه ذخیره ما بآخر رسید و خوف گرسنگی و تلف نمودیم
تا آنکه فضل خداوند شامل اهل کشتی از برای تجدید ذخیره از کشتی بیرون
آمده شهری واقع در بعض جزایر دریا رسانیدیم اهل کشتی از برای تجدید
ذخیره از کشتی بیرون آمده بشهر مخارفتند و توقف کشتی در آن مکان تا سه روز
طول کشید و اهل کشتی در این باب بنزد ملاح شکایت کردند که ما مدتی است در
دریا مانده ایم و سایر حجاج بخانه های خود رفته اند و خبر مرگ ما را برده اند
با اینحال این توقف چه خوبی دارد ملاح هم ایشان را اجابت کرده شخص را روانه

از برای اعلام حجاج کرد که امشب کشتی میرود حجاج هم بعد از اطلاع از شهر مخاجوقه جوقه بساحل آمده بر کشتی کوچک سوار شده خورا بر کب بزرگ رسانیده سوار میگرددند تا آنکه از حجاج چند نفری باقی ماندند که از جمله ایشان سیدی بود از اهل بعض بلاد خراسان که حاج سید حسین نام داشت و او مردی بود عالم و عابد و بزرگ و با او بود جمعی از بزرگ زادگان و از اهل بلد او و آن سید بسبب بزرگی و حسن اخلاق سایر همراهان و اهل کشتی کوچک سوار شده بسوی مرکب بزرگ روانه گردیدند اتفاقاً پس از آنکه دست ایشان از ساحل برید بادی و طوفانی شدید وزیدن گرفته پدید آمد و کشتی کوچک را آورده بر کشتی بزرگ بزد و آنرا منقلب نمود و اهل آن جمیعاً بدریا ریختند و ضجه و ناله از کسان ایشان که در مرکب بزرگ بودند برآمد بلکه همه اهل مرکب بر حالت حاج سید حسین گریستند بعد از آن ملاح را شاگردان چند بود تیز چنگ که روزی کاردی از دست بعضی همراهان بدریا افتاد و بعضی شاگردان در آب فرو شده آنرا بر آورد ملاح ایشان را بطلب غرقی در آب فرستاد و کسی از ایشان را نیافتند مگر آنکه غرقی را که مرده بود بیرون آوردند و اهل کشتی چون این بدیدند از حیات کسان خود مأیوس گردیدند و بملاحظه اینکه اگر کسی هم بیرون آورند چون مرده است باید او را تفسیل کرده دوباره در آب اندازند دست از طلب و جستجو کشیده کشتی را راه انداختند بعد از آنکه هوا تاریک و شب داخل گشته روانه گردیدند اتفاقاً هوا هم موافقت کرده کشتی با کمال ملایمت روانه گردید لکن کسان سید مذکور و سایر همراهان از غصه و اندوه مفارقت ایشان گریان و نالان و سر در گریان بودند تا آنکه صبح از افق دریا طالع گردید و فریضه صبح را دادا نمودیم و هوا روشن گردید و ملاح بر عرشه کشتی برآمد پس شادان و خندان و صلوات گویان فرود

آمد و اهل کشتی را بشارت داد که اگرچه کسان شما غرق شدند لکن در عوض آن مصیبت خداوند منت گذاشته هوا موافقت نمود و در این شب هیجده روز مسافت طی نمودیم و اینک ساحل دریا نزدیک زمان خروج از کشتی قریب گشته اهل کشتی از این بشارت مسرور شدند پس آرمیدند تا آنکه آفتاب طلوع نمود و اندک بالا آمد ناگاه در جلوراه کشتی که در سواحل دریا کار میکند ظاهر و هویدا گردید و شخصی از آن کشتی پارچه‌ای در بالای نیزه کرده بود که با سر نشینان این کشتی کاری دارد پس ملاح لنگر را انداخت و کشتی را از حرکت بازداشت تا آن کشتی برسید چون ملاحظه نمودیم دیدیم که سید جلیل حاج سید حسین مذکور که در شب گذشته در ساحل مخا که آنجا تا اینجا هیجده روز مسافت بود از میان آن کشتی برخاست و اهل این کشتی از مشاهده او مبہوت شدند و از گریه شوق ایشان ضجه در کشتی افتاد پس شرح حال از آن مرد که او را آورده بود خواستیم چون عرب بود و قادر بر مکالمه با ما نبود اینقدر ملاح گفت که دیشب در اول آن ساحل دریا با همراهان خود گرد آمده بودیم و آتشی بر افروخته ماهی کباب مینمودیم ناگاه آوازی شنیدیم که **هَذَا وَدِيعَةُ الْحَسَنِ (ع)** یعنی این امانت حسین (ع) است و این مرد را در میان حلقه ما گذاشت و دیگر کسی را ندیدیم چون مشاهده حال و لباس کردیم او را غریق دیدیم و بیخود پس بمعالجات غریق او را بخود آوردیم و از حال او پرسیدیم چون عربی زبان نبود اینقدر فهمانید که سر نشین این مرکب بوده و دیشب در ساحل مخا غرق گردیده با او گفتیم که غم مخور که ما آن کشتی را میشناسیم و معبر آن از اینجا خواهد بود چون بیاید تو را بآن برسانیم تا آنکه روز برآمد و این کشتی نمایان گردید و اگرچه از مخا این مسافت در ظرف یکشب بعید بود لکن از مشاهده علامات دانستیم لهذا او را سوار کرده رسانیدیم پس اهل کشتی

بعد از سکوت از گریه شوق و مصافحه و معانقه با سید مذکور از شرح حال پرسیدند و ذکر کرد که چون آن کشتی کوچک از آن طوفان و صدمه مرکب منقلب گردید و مادر آب فرو شدیم من بملاحظه اینکه شناوری میدانستم و شاگردان ملاح هم چست و چالاک دیده بودم مأیوس نشدم و شناوری کرده تا آنکه خود را از آب در آوردم دیدم که ملاحان جستجو مینمایند لکن در غیر محل هوا راهم قدری تاریک دیدم پس دست بلند کرده آواز بر آوردم که مرا در اینجا دریابید ناگاه موج دریا مرا فرو گرفت و دیگر بار غرق نمود باز هم ثانیاً باز حمت بسیار شناوری خود را از آب بیرون آورده هوا تاریکتر و خود را دور تر دیدم باز نفس تازه کرده آواز بر آوردم باز موج دریا غرق کرد تا آنکه در دفعه سوم خارج شدم و از مشاهده تاریکی هوا و دوری پابندگان از ایشان مأیوس شده متوجه سمت کربلا و عزیز زهرا شده عرض کردم یا جداه یا ابا عبدالله ادر کنی مرا دریاب و عیال و اطفال مرا چشم براه مخواه این بگفتم و دیگر باز از صدمه موج غرق گشته و دیگر حال خود را ندانستم تا آنکه خود را در میان حلقه اعراب دیدم پس اهل کشتی از این معجزه قاهره و امر غریب در حیرت شدند حاج سید عبدالرحیم مذکور گوید که با حاج سید حسین مزبور بودیم تا آنکه از کشتی بیرون آمدیم و در بوشهر تا شیراز و از شیراز تا اصفهان با او هم خرج و هم سفر بودیم و در اصفهان هم خواست که مادر مسافرت بخراسان از او دیدن نمائیم پس در اصفهان از ایشان جدا شدیم و توفیق مسافرت مشهد رضا (ع) هم هنوز بدست نشده و بعد از ایشان خبری دانسته نشد

بلی امثال این حکایت بسیار است و همچنین در باب شفاء بیماران بخصوص بوسیله تربت آن حضرت علیه الصلوة والسلام که خاک قبر آنجناب چون مغلوط باخون و گوشت آن حضرت میباشد و خواص بسیار نقل نموده اند و غالباً اشخاص

بزرگ و مردان دانا و کسانی که راستگو و درست کردار بوده اند نقل نموده اند و توسلات خود را ذکر کرده اند و تا الان کرامتهائی از قبر مقدس ظاهر شده آنقدر که شرح آنها موجب طول کلام و بزرگ شدن این رساله مختصر است و این مرحمتیهای خداوند بآنحضرت است که آنجناب برای رضای خدا قدم برداشت و از همه چیز گذشت نمود و چیزی برای خود نگذاشت خداوند عالم هم همه چیز باو داد خواستند نام او را از میان ببرند بکشتن نام او زینت مجالس و کتا بها گردید بدن او را انداختند و رفتند خدا قبر او را زیارتگاه ملائکه و انبیاء قرار داد شجاعت آنحضرت همان اول مرتبه که اظهار تبعیت کردند ظاهر و آشکار گردید .

درخواست بیعت از حضرت امام حسین (ع)

هبدالله انصاری گوید باجمعی مردم در خدمت امام حسین ع بودیم بادی عظیم از جانب شام برآمد یکی از موالیان معاویه گفت یا بن رسول الله جدت مردم را از وزیدن باد خبر میداد تو نیز اگر میتوانی خبر بده که این باد چه می گوید آنحضرت فرمود که میگوید ها کم شام مرده و جرعه اجل را نوشیده آن ملعون را سخن آنحضرت بسیار گران آمد اما بغیر از سکوت چاره ای ندید روز دیگر خبر رسید که معاویه مرده و رخت فنا از دار دنیا بسوی عقبی کشیده (و مرویست) که چون معاویه لعین بهاویه پیوست یزید پلید مردم را بتجدید بیعت خود دعوت کرد و ارکان دولت خود را تشریفهای لایق بداد و در خاطر نهاد که در تمام بلاد بدین منوال کتابت کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله یزید امیر المؤمنین الی فلان اما بعد فان معاویه کان عبداً من عباد الله اکرمه الله بالولایة واستخلفنه و عین له و فعاش بقدر

ومات یا جل تا آنجا که اکنون واجب میکنند آنانکه در تحت حکومت تواند
خواه صغیر خواه کبیر خواه فاجر خواه صالح باما تجدید بیعت کند و متابعت
ما را واجب شمارند و بطاعت ما سرعت نمایند بی آنکه ایشان را رخصت
انصراف و اجازت تأخیر بدهی و اگر چه یزید این منشور را بهر شهری و بلدی
بصحبت سفیری ارسال داشت لیکن تمامت همت او بر اخذ بیعت آن چهار تن که
ولایت عهد او را انکار کرده بودند مقصود بود و هر روز بر کید و کین ایشان
میافزود نخستین حسین بن علی ع و دیگر عبدالرحمن بن ابی بکر و دیگر عبدالله
زبیر و این وقت که یزید بر سریر سلطنت نشست عبدالرحمن مرده بود پس بهمین
گونه پسر عم خود ولید بن عتبۀ بن ابی سفیان را که اینوقت حکومت مدینه داشت
مکتوب کرد اما بعد فخذ حسیفاً و عبدالله بن عمرو و عبدالله بن الزبیر
بالبیعة اخذ اشدیدا لیست فیه رخصة حتی یایعوا این سه تن را مأخوذ
و محبوس بدارورها مکن تا بیعت کنند هر یک سراز بیعت بر تافت سراز تن او
بردارد و با جواب مکتوب بمن فرست و چون این نامه بولید رسید گفت **انا لله**
وانا الیه راجعون و ای برولید این چه کار است که مرا فتاده کدام کس این
آتش در من افکند و این حکومت بمن داد مرا با حسین فاطمه و پسرینم بر چکار
و چون از جانب یزید اشارت رفته بود که در آن حکم با مروان حکم مشورت
کند در زمان کسی بتاخت و مروان را حاضر ساخت و گفت معاویه از جهان رفته
این نامه یزید است و در حق این سه کس چه رأی میدهی و چه مصلحت می بینی
مروان گفت از عبد الله عمر دست باز دار و او را بحال خود واگذار چه او را
اندیشه خلاف و نیروی انحراف نیست اما در کار حسین بن علی و عبدالله بن زبیر
صواب آنست که بزودی ایشان را حاضر کنی و بی آنکه از مرگ معاویه خبر دهی
به بیعت یزید دعوت کنی اگر اجابت کردند و متابعت یزید را گردن نهاده چه

جای سخن است و گرنه هر دورا کردن بزن و سرایشان را بنزد یزید فرست و این امر بر ولید بسیار گران بود پس عمر بن عثمان بن عفان را فرستاد و ایشان را طلب نمود و ایشان در آن وقت در روضه منور حضرت رسالت ع بودند که عمرو آمد و گفت امیر شما را طلبیده در جواب گفتند تو برو ما از عقب میرسیم و چون عمرو برگشت عبدالله بن زبیر از حضرت حسین ع پرسید که هیچ یافته‌اید که ولید ما را از برای چه می‌طلبید حضرت فرمود **اظن طاعتهم قد هلك و بعث الينا لياخذ البیعة علینا لیزید قبل ان یفشو فی الناس الخیر من** چنان گمان میکنم که معاویه ستم‌کیش و گردن‌کش مرده و ولید ما را از برای بیعت بیزید دعوت مینماید تا از آن پیش که خبر مرگ معاویه منتشر شود این خدمت بخاتمت برد و من دیشب در خواب دیدم که منبروی نگو سار و آتش در سرای او افتاد و عبدالله گفت جواب بصواب فرمودی مرا نیز جز این در ضمیر نمی‌گذرد اکنون بگوی چون بیعت یزید را با تو عرضه دهند چه خواهی گفت حضرت فرمود هرگز با یزید بیعت ندهم و بخلاف او کردن نهم که یزید مرد خمر خواره و لهو باره‌ایست که روز باسک و یوز بشام میبرد و شام بلهو و لعب بصبح می‌آورد چگونه در میان مردم آمو و نااهی خواهد شد ما بقیه آل رسولیم هرگز از پسر مصطفی این امر بوقوع نمیرسد هنوز این سخن در دهان داشت که عمرو بن عثمان دوباره آمد و گفت فارغ نشسته‌اید و امیرانتظار شما میبرد حضرت بانگ بروی زد که باز شواگر هیچکس بدیدار ولید نیاید من خواهم آمد و عمرو برگشت و بگفت مروان گفت دور نیست که حسین غدر کند و حاضر نشود ولید گفت ای مروان حسین را بغدر نسبت نتوان کرد حسین آنکس نیست که بوعده وفا نکند از آنسوی چون عبدالله زبیر بر این امر آگاهی یافت بخانه رفت و با برادرش ابراهیم بن زبیر راه مکه را پیش گرفتند و فرار اختیار کردند و ایشان واقف

شده روز دوم هشتاد نفر از عقب ایشان فرستادند نیافتند اما حضرت حسین (ع)
 بخانه تشریف برد و سی نفر و بر اویتی پنجاه نفر از خویشان و اصحاب خود حاضر
 کرد و امر فرمود برایشان که سلاح با خود بردارند و فرمود ان الولید قد
 استدعانی هذا الوقت ولست آمن ان یکلفنی فیه امر لا احیب الیه و
 هو غیر ما مون ولید در این وقت مرا خواسته و مطمئن نیستم از اینکه امری
 بر من تکلیف بنماید که قبول نکنم و از شما و ایمن نیستم فکونو معی فاذا
 دخلت علیه فاجلسوا علی الباب فان سمعتم قد علا صوتی فادخلوا
 علیه لتمعنوه عنی پس شما با من باشید و در در سرای او جای کنید اگر مرا
 باولید در میان محاوره کار بمشاجره افتاد و صدای من بلند شد بخانه در آئید تا
 دفع شما را از من نمائید پس حضرت بمجلس ولید داخل شد و او را بامارت
 تهنیت گفت چون از این پیش در میان ولید و مروان مناقشتی رفته بود و از دیدار
 یکدیگر و وحشتی داشتند حضرت این وقت که ایشان را باهم دید اظهار فرحتی
 نمود و فرمود اریکما مجتبعین اصلاح الله بینکما شمارا متفق و مجتمع
 میبینم خداوند میان شما اصلاح بنماید ایشان این سخن را پاسخ گفتند حضرت فرمود
 روزی چند است که از رنجوری معاویه خبرها بما میرسد حال او چیست و چگونه
 است و ولید آهی سرد بر آورد و کتابت یزید را خواند و از مرگ معاویه خبر داد و
 آن سرور را به بیعت یزید دعوت کرد حضرت فرمود ان الله وانا الله راجعون
 عظم الله لکما الاجرانها مصیبة عظیمة ولنا بها شغل عن یزید خداوند بر
 شما اجر عظیم دهد بدرستی که آن مصیبت عظیم است ولی از بیعت یزید ما را اشتغال
 و اجتناب است و ولید عرض کرد لا بد من ذلك یا ابا عبد الله باید بیعت کنی فرمود
 ان مثلی لا یباع سر آ و لا اظنکم ترضون بذلك دون الجهر و بالکتمان
 دون الاعلان مثل من پنهانی بیعت نمیکند و گمان ندارم که شما هم بدین رضا بدهید
 که من بکتمان بیعت کنم نه با اعلان و بروایت دیگر فرمودانی لا اراک تقنع ببیعتی
 لیزید سر آحتی ابا یعه جهر آ فیه عرف ذلك الناس من نمیبینم که توقعات
 کنی بیعت من بر یزید در پنهان اما اعلانیه در حضور مردم بیعت بنمایم و مردم این امر
 را بدانند و ولید گفت آری چنین است فرمود فتمصبح و تری رایک فی ذلك پس
 صبح میکنی و رای خود را در این باب میدانی ولید گفت بسم الله تشریف بیرید تا با
 جماعت مردم بسوی ما بیایند و کان رجلا یحب العافیة فی الامور و مردی بود
 که سلامتی در کارها را دوست میداشت مروان حکم ملمون گفت ان فالتک الاسد
 لم تر الا غبار فاحذر ان یخرج حتی یایع او تضرب عنقه اگر شیراز تو فوت
 شود ندیبینی مگر غبار او را مگذار بیرون برو و تا بیعت کند یا گردن او را بزن و
 بروایت دیگر گفت لئن فارقتک الحسن الساعه و لم یایع لا قدرت منه علی
 مثلها ابد آحتی تکثر القتلی بینکم و بیعت اگر در این ساعت حسین از تو مفارقت

کند و بیعت نماید هرگز باو دست نخواستی یافت مگر آنکه خون بسیاری در میان
 شما و او ریخته شود احبسی الرجل ولا یخرج من عندك حتی یدایع او تضرب
 عنقه مگذا را این مرد را که از نزد تو بدر رود تا اینکه بیعت نماید و الا گردن او را بزن
 و بروایت دیگر که مروان شمشیر خود را از غلاف کشید و گفت هر سیافک این یضرب
 عنقه قبل ان یخرج من الدار و دمه فی عنقی امر کن بجلا د خود که گردن او را
 بزنند پیش از آنکه از این خانه بیرون برود و خون او در گردن من فلما سمع الحسین
 کلامه و ثب قائما علی قدمیه چون آنحضرت این کلام را از آن بدفرجام شنید
 خشمناک شده از جای خود برخواست و فرمود یا بن الزرقاء انت تقتلنی او هو کذبت
 یا بن الخناء بیت الله لقد هيجت عليك و علی صاحبك منی حربا طویلا ای
 پسر زن کبود چشم تو مرا میکشی یا او دروغ گفتی ای پسر زن بد بسو کند بخانه کعبه
 بتحقیق بهیجان آوردی بر خود و بر صاحب خود از جانب من حرب طویلی را و
 آنحضرت چنان بی تاب شد که کرسی آهنینی آنجا نهاده بودند از روی غضب بر سر
 گرفت و بمروان انداخت مروان گریخته کرسی بردیوار آمد و بشکست پس
 روی بولید آورد و فرمود ایها الامیرانا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة
 و مختلف المکاتکه و بفتح الله و بنا ختم الله ویزید رجل فاسق شارب
 الخمر قاتل النفس المحرمه ملعن بالفسق و مثلی لایایع مثله ای امیر ما
 اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم و خانه ما محل آمد و شد ملائکه است و خداوند
 ببا فتح کرده نبوت و خلافت را و بما ختم خلافت و امامت خواهد کرد ویزید
 مردیست فاسق و شراب خوار و کشنده نفس محترمه و متجاهر بفسق و مثل من کسی
 با چنان کسی بیعت نمیکند و لکن نصبح و تصبحون و نظرون و تنظرون
 اینا حق بالبیعة و الخلافة و لیکن ما بامداد کنیم و شما نیز ما مداد کنید و
 باین امر نظر نمائید و ببینم که کدام کس سزاوار بیعت و شایسته خلافت است
 این بگفت و روان شد و چون صدای حضرت بلند شد فهجم تسعة عشر من اهل
 بیه و قد انتضوا خناجرهم نوزده نفر از اهل بیت آنسرور با خنجرهای کشیده
 هجوم آوردند و حضرت با ایشان بیرون آمد متغولست که مروان ملعون روزی
 در عرض راه آنجناب را دید و گفت یا ابا عبد الله یا یزید بیعت کن که خیر دنیا و
 آخرت تو در آنست فقال الحسین علیه السلام ان الله وانا اليه راجعون
 و علی الاسلام السلام ان قد بلیت الامة براع مثل یزید آنحضرت از این
 سخن حیرت انگیز کلمه ترجیع گفت و فرمود اسلام را سلام باد زیرا که امت را مصیبتی
 عظیم و بزرگ روداده که کسی مثل یزید برایشان راعی و فرمان گذار شده و لقد
 سمعت جدی رسول الله (ص) یقول الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان
 و بتحقیق از جد خود رسول خدا ص شنیدم که میفرمود خلافت بر آل ابی سفیان حرام
 است و آنحضرت علیه السلام استقامت کرد تا روز عاشورا که بدرجه شهادت رسید

استقامت فقط برای خداوند پسندیده است

و از اینجا معلوم میشود که هیچ هدفی نیست که ارزش آن را داشته باشد که انسان در راه رسیدن بآن تمام هستی خود را از دست بدهد بلکه از جان خود نیز بگذرد همانا راه خدا و قدم بسوی حق برداشتن است در این راه که انسان چیزی از دست نمیدهد بلکه هر چه از دست بدهد ده چندان نصیب او میشود اگر از حیات خود صرف نظر کند حیات ابدی و زندگی همیشگی بدست خواهد آورد کسی که در راه خدا دست از جان بشوید هنگام مرگ بسیار خوشحال و خندان است و هیچگونه پشیمانی ندارد یکی از یاران امام حسین (ع) در شب عاشورا می خندید و بدوله میگفت دیگری از یاران آنحضرت مسلم بن عوسجه موقعی که پس از جنگ نمایانی بر زمین افتاده و جان میدهد حبیب بن مظاهر که از دوستان دیرین او بوده بر سر کشته او حاضر میشود مسلم مژده بهشت میدهد مسلم با آهنگ ضعیفی میگوید خدای بتو مژده خیر دهد حبیب میگوید اگرازی تو نمیآدم و زنده میمانم دوست میداشتم که اگر وصیتی داری بوصیت تو عمل کنم مسلم اشاره با امام حسین ع نموده به آهنگی نا رسا و ضعیف میگوید که یتو وصیت میکنم که جان خود را در راه این مرد فدا کن حبیب بخدا سوگند میخورد که چنین خواهم کرد سپس مسلم جان بجان آفرین تسلیم میکند از آنطرف نگاه کن به طلحه ولی طلحه از برای ریاست و پول با امیر المؤمنین ع به نبرد میپردازد و جنگ جمل را برپا میکند هنگامی که بر اثر تیر مروان از اسب بر زمین میافتد و جان میدهد میگوید بزرگی از بزرگان قریش را به بدبختی خود ندیدم که باین خواری جان بدهد آری مرگ در راه خدا شرافتمندانه است و تادم آخر سرور و خوشنودی رو با افزایش است هر چه بیقاعده او ند نزدیکتر میشود فرح و انبساط بیشتر میشود ولی مرگ در راه غیر خدا هر چه باشد دردم آخر جز پشیمانی بهره ای ندارد و پشیمانی سودی

نخواهد داشت خدا یتعالی میفرماید و ان لو استقاموا علی الطریقه لاستقیمناهم
 ماء غدقا قرآن مجید در این مقام است که بمسلمان نشان دهد که استقامت را
 در کجا باید مصرف نمود و گرنه هر مقصودی شایستگی آنرا ندارد که بخاطر
 آن دست از همه چیز شسته شود قرآن پس از آنکه ستمکاران را کنده جهنم می-
 خواند میفرماید در صورتیکه آنها بهمان راه (راه خدا) استقامت میورزیدند و
 از آن منحرف نمیشدند هر آینه ما آب گوارا و فراوان بآنها مینوشانیدیم

استقامت زن در عفت و پاکدامنی

علت آنکه موضوع نوشتن استقامت زن در عفت و پاکدامنی است در صورتی
 که عفت در مرد نیز بحد اعلی لازم و واجب میباشد دو چیز است نخست آنکه تنها
 سرمایه زن عفت و پاکدامنی است زن اگر بالاترین مقامات و هالیتیرین معلومات
 را دارا باشد و نتواند عفت خود را نگاهداری کند و پاکدامنی نداشته باشد
 ارزش واقعی ندارد حتی خود زن ها برای چنین زنی احترام قائل نیستند ولی اگر
 عفت خود را حفظ کرده و دامن به نانجیبی نیالوده باشد محترم ترین و محبوب-
 ترین زنی خواهد بود و خدا و خلق چنین زنی را دوست میدارند چیزی که تمام
 خردمندان بلکه فطرت بشر از زن انتظار دارد همان عفت و پاکدامنی است
 شوهر را اگر بداند که همسر او بگرداب بی عفتی نزدیک میشود هر چند قلبش از
 محبت آن زن آگنده باشد مهر آن زن از دل شوهر رخت میندود هر چند در صورت
 ظاهر بواسطه عللی نتواند سخنی بگوید پدر و مادر اگر آگاه بشوند که دخترشان
 از راه عفت برکنار و بسر منزل نانجیبی نزدیک شد افسرده و دلخون میشوند و
 در حدود توانائی خود در مقام جلوگیری بر میآیند برادران خواهر نانجیب را
 ناخوش دارند و از آن بیزارند اگر زنی یا دختری نانجیب در فامیلی یا خانواده ای

یافت شود هر يك از افراد فامیل چه زن و چه مرد آن را برای خود نقطه ای سیاه می‌شمارند و لکه عار و ننگ میدانند چنانچه تمام این اشخاص زنهای نجیب را در خاندان خود از افتخارات می‌شمارند گریزان است بیشتر از آن باید در حفظ عفت و پاکدامنی کوشا باشد و در این راه استقامت کند زیرا مرگ از زندگی با عار و ننگ آسان تر و بهتر است دومین علتیکه موجب شد که علت نوشتن این کلمات باستقامت زن در عفت و پاکدامنی اختصاص داده شود خطراتی است که از ناحیه مرد برای بر باد دادن زن ایجاد میشود من برخلاف بسیاری چنین عقیده دارم که زن را مرد فاسد میکند این موجود لطیف و ضعیف را مرد چنانبتکار برای اطفاء شهوت خود به بد بختی میکشاند کمتر زنی است که خود بخود دست از عفت بردارد شاید هشتاد درصد از زنانی که از جاده عفت خارج شده اند در اثر حيله گری مرد بوده مرد برای آنکه غریزه جنسی خود را آرام کند بلطائف الحیلی متشبث شده و موجودی ضعیف را سیاه بخت میکند این خطاب من بخانههاست که از این موجود خطر ناك که نامش مرد است بپرهیزند و خود را متوجه کنند که گول او را نخورند چون مرد برای فریفتن و جلب خاطر زن و سائلی بر میانگیزد و از راههای مختلفی و طرق عذیبه ای دست بکار میشود گاه دلسوزی میکند و او را مظلوم میخواند گاه اظهار عشق و علاقه کرده خود را در دوستی جا نفاشان معرفی میکند و بعنوان دفاع از آن موجود ساده لوح با چند چاقو کشی که خود آنان را بر انگیزخته بنبرد میبرد و پیروز میشود تا دلاوری خود را نشان دهد یا کتک میخورد تا زن او را وفادار بداند گاه در نامه های عاشقانه از سوز گداز عشق سخن میراند و از شام تاریك فراق و بی خوابی شب دم میزند گاه لباس معلمی پوشیده بوسیله نمره خوب دادن و نوید بپذیرفتن در امتحان دختران معصوم را میفریبد گاه در سر راه ایستاده میکوشد که توجه آن پاکدلان را بخود جلب کند گاه

نقاب خیرخواهی بر چهره زده بایند دادن و اندرز گفتن خود را بمقصود پلید
 خود نزدیک میسازد گاه زنی را بر میانگیزاند که بوسیله او بمقصود خود دست
 یا بد نقشه ها میکشد طرحها میریزد تضرع و زاریها میکند یا با خشونت و تند
 خوئیها نشان میدهد از مسافرت سوغاتهای دلربا میآورد تا دختری پاکدامن را
 بدام خود کشیده یا زنی زیبا را از خانه شوهر بیرون آورده چند گاهی از اولدنی
 برد آنگاه بدنبال دیگری میافتد و داستان تکرار میشود زن باید بداند که هر
 مردی که او را احترام میکند و اظهار دوستی و صمیمیت مینماید از لحاظ شهوت
 رانی است خواه آن مرد از دوستان برادرش خواه پسر خاله و پسر عمو
 و پسر دایی و پسر عمه اش خواه از خویشان دیگرش باشد جلسات فامیلی
 که تشکیل میشود از نقشه های خطرناکی است که مرد برای استفاده از پاک
 دامنان فامیل خود کشیده بوسه های آبداری که مرد در موقع وداع از زنان
 میکند فقط از نظر شهوت رانی پلید او است اگر نه اینست پس چرا اینگونه اظهار
 محبتها را به پیره زنی آبله و روسفید مو و ژنده پوش نمیکند هر چند نزدیکترین
 خویشان او باشد مرد وقتی بخواد زن را بکاری که برخلاف عفت است وادارد
 وزن بر حسب نجابت فطری از آن امتناع نماید با استدلال غلطی بزن تلقین میکند
 که قلب پاک باید باشد زن را بهر گونه بی عفتی و آلودگی میکشاند بعنوان
 آنکه قلب باید پاک باشد بالبهای آکنده از آتش شهوت بوسه بر میدارد با
 دستهای دزد و جنایتکار خود هر گونه عملی انجام میدهد با چشمهای خائن خود
 هر بی ناموسی را مرتکب میشود میگوید قلب باید پاک باشد مرد برای فریفتن
 زن معانی الفاظ را تغییر میدهد شهوت رانی را عشق میخواند بی عفتی و هرزه
 درانی را وفا میگوید نجابت و پاکدامنی را جفا و بد اخلاقی مینامد سست بودن
 و مقاومت نکردن زن را که بدترین فاجعایی است خوش اخلاقی اسم میکند

طمع مرد بحدی است که نمیتواند بیک زن اکتفا کند بلکه حریص است که در هر آنی از چندین زن استفاده کند و برای آنکه بدین مقصود کامیاب شود با هر مانع که در این راه باشد بستیزه رمیخیزد باشدیدترین وضع با حجاب و پوشیدگی آن مبارزه میکند طرفداری از آزادی زن مینماید و آنرا نهضت بانوان لقب میدهد آزادی زن در نظر مرد آنست که در هر آنی خواسته باشد بتواند از چند زن رنگ آمیزی شده لذت ببرد و در کوچه و خیابان و محافل چشم چرانی کند آزادی زن در لذت مرد آنست که بدن بالهرزنی که رهسپار شود کسی مانع از او نشود آزادی زن در نظر مرد آنست که عده ای لجام گسیختگی و رنگ آمیزی شده اوقات عزیز و گرانبهای خود را با مردوحشی در پای میز قمار بسر ببرند یا در کاباره ها و شب نشینی ها نیمه عریان بعیش و عشرت بگذرانند یا در مجلسهای دانس و باله زن و مرد بایکدیگر تماس تن بدن داشته باشد تا در دژ و خانه عفت قرار دارد در نظر مرد آزادی نهادن همانکه از آن خانه قدم بیرون نهاد و در بازار بی عفتی متاع خود را در معرض فروش قرار دارد چنین زنی در نظر مرد آزادی دارد حیل گری مرد بحدی است که تمام این خیانت کاریهای خود را از زن پوشیده داشتند و آن موجود لطیف و ساده لوح مینماید که مردانی که دم از آزادی زنان میزنند نظر حقیقت خواهی دارند زن اگر باقیافه ساده خود را در لباس عفت بپوشاند و از خانه بیرون آید آتش شهوت مرد زبانه کشیدن آغاز میکند دشنام میدهد چنین زنی را امل لقب میدهد میگوید فواحش اغلب در این لباسند مردم میخواهد زن را بهر طوری که ممکن است نانجیب بیند اگر زن واقعاً نجیب و پاکدامن باشد مرد بهمین مقدار قانع است که او را در کوی و برزن لباس نانجیبی بر تن کرده باشد تا از لذت چشمی محروم نگردد و آن را مقدمه رای لذت دیگر قرار دهد مرد اگر بفتح آزادی زن مقابله مینویسد یا سخنرانی میکند از آن نظر است که اگر

زن لباس عفت در بر کرد مرد از چشم چرانی و دست دادن و بوسیدن در وقت وداع
 و او محروم میشود اگر مرد چنانکه میگویند که زن شریک زندگی او است
 راست میگوید پس چرادلش دنبال دیگران میرود و دله گی شهوانی خود را
 بروز داده با هر زن زیبایی بازبان یا بادست و چشم مغالزه میکند ای مرد جنایت
 تا کی خیانت تا کی تاجپند با موجود رعنا و لطیفی که همچون موم در دست تو
 نرم است و تسلیم تمایلات تو است حيله گری سزاوار نیست خدعه و فریب ناپسند است
 چند اندر بسی رنگ و بوی بتکا پسو بسر هر کوی
 مات و حیران برخ نیکوئی کرده ای بوالهوسی هر چه بس است
 من اگر از زن طرفداری میکنم میگویم این محیطی که زن عقیقه را از جاده
 عفت خارج میکند باید نا بود گردد و بجای آن محیطی ایجاد شود که بتواند
 عفت خود را حفظ کرده و دامن خود را به تنگ نیالاید زن نجیب و عقیف زنی است
 که جز شوهرش تن مردی با او تماس نکرده باشد دست دادن زن و مرد بواسطه
 ارتباط الکتریک که میان آن دو حاصل میشود و اشعه مغناطیسی که از بدن
 هر دو خارج میشود در بدن دیگری داخل میشود عفت آن دو را متزلزل میکنند و
 از قله عفت بقعر دره فحشاء نزدیکشان میکند مرد نجیب و زن عقیف کسانی هستند
 که جز همسر خود دیگری را دوست نداشته باشند زن باید شوهرش را بهترین
 فرد و زیباترین مرد و محترم ترین کسی بداند مرد باید زنش را نمونه جمال و
 زیبایی و آراستگی و پیراستگی بشمارد خطراتیکه از ناحیه مرد متوجه زن است يك
 صدم خطراتی که از ناحیه زن متوجه مرد است نیست لذا استقامت زن در عفت و پا کد امنی
 است لذا استقامت زن در عفت و پا کد امنی دو برابر مرد سخت تر از استقامت مرد
 در عفت و پا کد امنی است نگاهداری گنج کار آسانی نیست هر کس گنج گرانبهای
 دارد در حفظ و نگاهداری آن اگر کوشا نباشد طمعکاران از کفش میربایند
 عفت زن بزرگترین و گرانترین گنجها است عفت گنجی است که راه موفقت دنیا و

آخرت از آن آغاز میشود امیرالمؤمنین ع پیوسته میفرمود (افضل العبادۃ العفاف) عفت بالاترین عبادتها است زنی که بتواند عفت خود را نگاهداری کند بزرگترین وظیفه دینی و انسانی خود را انجام داده البته چنین گوهر نئین و اینگونه جواهر درخشان دزدان بسیاری دارد که همواره در کمین نشسته اند تا آنرا از کف دارنده اش بر بایند برای ربودن گوهر عفت دزدان از قتل و غارت از تهمت و افتراء دریغ نمیکنند همانطور که پیش از این ذکر شد از هر چه از دستشان بر آید برای ربودن عفت کوتاهی نمیکنند وظیفه زن در پایان خود را ناگزیر از ذکر این نکته میدانم که زن نجیب هم نباید طوری رفتار کند یا قدم بردارد که شهوت مرد شهوت پرست را برانگیزاند راه رفتن زن باید راه رفتن آرام و نجیبانه باشد سخن گفتن زن باید بسیار ساده باشد و هیچگونه کرشمه ای در آن بکار نرود قرآن میفرماید **وَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ** در سخن نرمی بخرج ندهید آواز خود را نازک نکنید تا آنان که دچار بیماری شهوتند با شما طمع نکنند زن نباید آرایش خود را بکسی بجز شوهرش نشان دهد چنانچه نباید جز برای شوهرش خود را بیاراید قرآن میفرماید **وَلَا يَضْرِبْنَ بَارِجَهُنَّ لِيَعْلَمَ مَا يَخْفَيْنَ مِنْ زِينَتِهِنَّ** از زن نباید رفتاری که آرایش او آشکار شود سرزند نابود باد زنی که خود را برای شوهر نیاراید ولی هنگامیکه از خانه بیرون میرود خود را بیاراید آراستن زن برای نمایاندن خود بر هکذا ران یا بکسانیکه با آنان ملاقات میکند یا در بازار از آنان خرید میکند یکی از بزرگترین بی عفتی ها است زیرا چنین زنی عملاً مرد شهوت انگیز را بخود دعوت میکند و موجب میشود که شهوترانان از بی او بر خیزند و استدلال مخالفین که میگویند تا در زن از طرف خودش چیزی نباشد مردی از بی آن روان نمیشود درست میآید هر چند من با کلیت این استدلال مخالفم ولی در اینگونه



زنان کاملاً صحیح بنظر میآید زیرا کمتر زنی است که در راه بطور عادی حرکت کند در راه رفتن عشوہ گری نکند ژستهای تحریکی بخود نگیرد در قیافه و لباسهای خود سادگی را مراعات کرده باشد مردان بسراغ اوروند بسیاری از مردان بچنین زنی رحم میکنند و نجابت و عفت او را میستایند زیرا هر مردی نظر باز و شهوتران نیست یا اگر هم چنین باشد در برابر اینگونه عفت و نجابت و پاکدامنی سر تسلیم فرو دمیاورد و با نظر اعجاب و تحسین بتحقیق مینگرد

آنچه نهمین هیچ نظری بشخصی معین نداشتیم

اگر کسی سوء ظن پیدا کند حالش نمیتکنم

انسان تکلیف دارد عاقل برای امر دنیا تنها عاقل نباید باشد بلکه برای آخرت هم زیرک باشد که در دنیا راحت میخواهد ولی بعد از مرگ راحت نمیخواهد خواهی گفت اینها اعتقاد ندارند من میگویم اینطور هم نیست بسا هست شیطان نفس اماره غفلت چهل شهوترانی ضعف ایمان اگر خوب ملتفت باشی همه اینها دخیل است باید عاقل محرم و نامحرم نماید

متوجه باش محرم و نامحرم

کدام است

یک جماعتی از زنان هستند که ایشان را مطلقاً جمعی از مردان نتوانند خواست و عده دیگر از زنانند که حرام شدن ایشان عارضی است و بسبب آن نکاح ایشان جایز نیست

اما تفصیل آنها را برای تو بگویم

۱- مادر که پسرا و با او محرم هر چند بالا رود یعنی مادر مادر و مادر جد

- ۲- دختر که بر پدر حرام است ۳- فرزند زاده دختر دختر و دختر پسر
 ۴- خواهر پدری و مادری ۵- دختر خواهر و دختر برادر هر چند پائین رود
 ۶- عمه و هر چه بالا رود چون عمه پدر و عمه مادر و عمه جد ۷- خاله و هر چند
 بالا رود چون خاله پدر و خاله مادر و خاله جد

از اینجا فهمیدی

- که بر زنان هفت جماعت حرامند و محرم آنها هستند بسبب همین خویشی و نسبت
- ۱- پدر و هر چه بالا برود پدر پدر و پدر مادر و جد
 - ۲- پسر که مادر بر او حرام است - ۳ پسر پسر و پسر دختر هر چه پائین رود
 - ۴- برادر پدری و مادری ۵- پسر برادر و خواهر هر چه پائین رود
 - ۶- عم هر چه بالا رود چون عموی پدر و عموی مادر
 - ۷- خاله که در فارسی اورادائی میگویند و هر چه بالا رود چون دائی پدر و دائی مادر و دائی جد و اما آن عده که بسبب حرام شدن عارضی بنکاح بهم نمیرسند و نکاح آنها جایز نیست
 - اول مادر زن و هر چه بالا رود چه هر گاه کسی زنی را بنکاح صحیح و مانند آن دخول کند مادر آن زن و هر چند بالا رود بر او حرام مؤبد میشود اگر چه مادر رضائی آن باشد و همچنین مادر کنیزی که با او دخول کرده
 - دوم دختر زن مدخوله سوم زن پدر هر چند بالا رود چهارم زن فرزند و هر چه پائین رود

اینجا مابقی احکام را حواله میدهم بر سائله های عملیه

و در موقع احتیاج سؤال کن از علما

اگر نتوانی زبانی بگوئی بنویس بر کاغذ که هنوز هستند جواب بدهند و حرفهای عامیانه که جهال از مردم میزنند از نزد خود باور ممکن باید رساله

که یقین داری بصحیح شدن آن یا اشخاص عالم عادل که اطمینان بقول آنها هست مثلاً بعض از اجزاء و اعضاء حیوانات حرام است و مردم ندانسته میخورند و بدیگران هم امر میکنند آنها را هم برای تو بگویم تا بدانی از اجزاء و اعضاء حیوانات حلال گوشت کدام را نخوری

اما حلال گوشت ۱- شتر- ۲- گاو اهلی و وحشی- ۳- گوسفند و قوچ و بز کوهی و آهو- ۴- گورخر- ۵- پرند که برهم زدن بال او بیشتر از پهن داشتن آن باشد یا آنکه چینه دان یا سنگدان داشته باشد یا آنکه در عقب پای او چیزی مانند خاری باشد پس کبوتر و قمری و کبک و دراج و تیهو و گنجشک و آنچه بدینها مانند حلال است- ۶- ماهی که فلس دار باشد پس آنچه از حلال گوشت باشد که ذبح شرعی شده رواست خوردن آنها غیر از خون و سپرز که همان چیزی که به او (اسبل) میگویند و سرکین و آلت رجولیت او و آلت انوئیت او و بعض چیزها است که محل خلاف است که باید غیر مجتهد یا احتیاط کند یا اینکه تفحص کند فتوای مجتهد خود را بدست آورد

عزیزه من

شریعت مظهره هرچه که فایده و مصلحت او زیاد است بعنوان واجب فرموده و هرچه فایده و مصلحت آن کمتر است بعنوان مستحب فرموده و هرچه ضرر آن زیاد بلکه هلاک کننده است بعنوان حرام فرموده و هرچه ضرر آن کمتر است یا نوازش کمتر بعنوان مکروه فرموده و هرچه فایده و ضرر آن یکسان است مباح یعنی روا و نسا روا و قتیکه تحصیل کنی و مطالعه کنی میفهمی

گاهگاهی دل خود را بهر عظه زنده کن

از کلمات قسار حضرت امیرالمؤمنین است احی قلبك بالموعظه و

امته بالزهادة وقوة اليقين وذلة بذكر الموت زنده بدار قلب خود را
 به بند و موعظه و بمران او را بزهدت و ترك دنیا و قوی كن او را به یقین و ذلیلش
 كن بیاد آوری مرك خدایتعالی در سوره یونس میفرماید یا ایها الناس قد
 جائتكم موعظة من ربكم وشفاء لما فی الصدور ورحمة هدی للمؤمنین
 واین آیه ۵۸ از سوره ۱۰ قرآن است ندا عام است ای جمیع مردمان بتحقیق آمد
 شمارا بند و موعظه از جانب پروردگار تان و شفا از برای آنچه که در سینه های
 شما است (از کبر و کینه و حسد و بخل و دیگر اخلاق ذمیه) و راهنما و رحمت
 است از برای مؤمنین چه اینکه قرآن کتابی است جامع چه موعظ او که اعمال
 نیکو ترغیب میکند و از اعمال بد دوری میفرماید مشتمل است بر حکمت عملی
 و معانی او که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسد باز میربایند (بند عالم
 بگوش و جان بشنود و نوشته است بند بردیوار و از زینتی که خدا حلال کرده است
 خصوصاً برای زنها اما برای مردان انگشت طلا حرام است اینرا هم از زنان
 غصب کردند دادند بمردان ولی زینت زنان هم باید قناعت کند بآنچه دارد بلکه
 تا مقداری از عاریه گرفتن و زیاده از متعارف زمان باید خود داری کند

حکایت و روایت

(۱۸۲) و در وسائل ج ۳ ص ۴۵۲ از محمد بن الحسن الطوسی باسناد خود
 از سعید بن مسیب از علی بن بی رافع روایت کرده که گفت من خاذن بیت المال و
 کاتب امیر المؤمنین (ع) بودم و در بیت المال آن حضرت گلو بندی بود از رشته
 مروارید که در روز فتح بصره بدست آمده بود دختر علی بن ابیطالب ع کسی
 نزد من فرستاد که بمن خبر رسیده که در بیت المال امیر المؤمنین رشته ای از
 مروارید است که آن در اختیار تو است و در روز هید اضحی خود را بدان زینت
 کنم من نزد آن مخدیره فرستادم و پیغام داده گفتم عاریه مضمونه مردوده است

ای دختر امیرالمؤمنین آن مخدومه فرمود آری عاریه مضمونه است که بعد از سه روز برگردانم من رشته مروارید را بدو تسلیم نمودم از قضا که امیرالمؤمنین علیه السلام آن عقد مروارید را شناخته بوده از دخترش پرسیده بود دختر من این رشته مروارید را از کجا آورده ای گفت بودیمه از علی بن ابی رافع خازن بیت المال امیرالمؤمنین ع عاریت گرفته ام که در روز عید اضحی خود را بدان زینت بخشم و پس از انقضای ایام عید مسترد دارم گفت امیرالمؤمنین ع کسی نزد من فرستاده مرا احضار فرموده چون در نزد آن حضرت آمدم بمن فرمود در اموال مسلمین خیانت میکنی ای بسرا بی رافع گفتم معاذ الله پناه میبرم بخداوند که من در اموال مسلمین خیانت میکنم فرمود چگونه است که عقد مروارید را بدختر امیرالمؤمنین عاریه دادی بدون اذن من و بدون رضای مسلمانان گفتم یا امیرالمؤمنین او دختر تو بود و از من درخواست کرد که آن عقد مروارید را بدو عاریه دهم تا خود را در ایام عید بدان بیاراید و من آنرا عاریه دادم بشرط ضمانت و اینکه برگرداند او را به بیت المال و من خودم از مال خود آن را ضامن شده ام که هرگاه دختر امیرالمؤمنین آن عقد را نیاورد من از مال خودم قیمت آن را ضامن بیت المال مسلمانان باشم و برعهده من است که آنرا صحیحاً و سلیمانه در موضع خود گذارم حضرت فرمود همین امروز بفرست و آنرا در جای خویش برگردان و دیگر مثل این عمل برنگردی و مرتکب چنین خیانتی نشوی که عقوبت من ترا دریابد سپس فرمود و سزاوارا از برای دختر من چنین بود که هرگاه این عقد را بغیر عاریه مضمونه مردوده گرفته بود در این هنگام اولین زنی بود از بنی هاشم که دست او در سرقت قطع شود گفت این کلام علی ع بدخترش رسید عرض کرد یا امیرالمؤمنین ع من دختر توام و بضعه و قطعه از تو میباشم پس چه کسی سزاوارتر است از من که آن عقد را ببوشد علی بن ابیطالب

امیر المؤمنین ع فرمودای دختر علی بن ابیطالب ع خویش را از راه حق و درستی بیرون مبرد (گول نفس اماره را مخور) آیا تمام زنان مهاجر در این عهد بمثل این عقد مروارید خود را زینت میکنند علی بن ابی رافع گوید پس من آن عقد را در همان روز گرفته بموضع خود برگردانیدم و رواه فی الوافی ج ۲ جزء ۹ ص ۸۱

مگر فراموش کرده‌ای حکایت حضرت زهرا (ع)

و پرده و دست بر نجن فرمایش رسول ص

این بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که چون حضرت رسول ص از سفری مراجعت میفرمودند اول بخانه فاطمه ع تشریف میبردند و مدتی میماندند بعد از آن بخانه زنان خود میرفتند پس در بعضی از سفرهای آنحضرت فاطمه ع دودست برنج و قلاده و دو گوشواره از نقره ساختند و پرده در خانه آویختند چون حضرت مراجعت فرمودند بخانه فاطمه داخل شدند و صحابه بردر خانه توقف نمودند چون آن حال را مشاهده فرمودند غضبناک بیرون رفتند بمسجد درآمدند بنزد منبر نشستند و حضرت فاطمه دانست برای آن زینتها حضرت رسول ص چنین بنضب آمدند گردن بند و دست برنجا و گوشواره‌ها را کنند و پرده را گشودند و همه را بنزد حضرت فرستادند و بآن شخص که اینها را برد گفتند بگو دخترت سلام میرساند و میگوید که اینها را در راه خدا بده چون بنزد آنحضرت آورد سه مرتبه فرمود کرد آنچه میخواستم پدرش فدای او باد دنیا از محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر پشه میبود خدا در دنیا کافری را شربتی از آب نمیداد پس برخاستند بخانه حضرت فاطمه ع رفتند روایت کرده‌اند که روزی حضرت امیر المؤمنین ع در بعض از باغها بیللی در دست داشتند و اصلاح انباغ میفرمودند ناگهان زنی پیدا شد در نهایت حسن و

جمال گفت ای فرزند ابوطالب اگر مرا تزویج نمائی ترا غنی میکنم از این مشقت و ترا دلالت میکنم بگنجهای زمین و تازنده باشی پادشاهی خواهی داشت حضرت فرمود نام تو چیست گفت نام من دنیا است حضرت فرمود برگرد و شوهری غیر از من طلب کن که ترا در من بهره ای نیست و باز مشغول بیل زدن شدند و حضرت رسول ص فرمود غافل ترین مردم در دنیا کسی است که از تغییر احوال دنیا پند نگیرد و قدر کسی درد دنیا عظیم تر است که دنیا را نزد او قدری نباشد فرمود حق تعالی وحی فرمود بدنیا بتعب انداز کسی را که ترا خدمت کند و خدمت کن کسی را که ترك کند فرمود رغبت در دنیا موجب بسیاری حزن و اندوه است و زهد در دنیا مورث راحت دل و بدن است و حضرت صادق ع فرمود محبت دنیا سر جمیع گناهان و خطاهاست و حضرت رسول ص فرمودند هر که از امت من از چهار خصلت سالم نماند بهشت او را واجب میشود هر که سالم باشد از میل بدنیا و متابعت خواهشها و شهوت شکم و شهوت فرج

اینجا مجاهده با نفس میخواند که خود را

نگاهداری کند اگر از مباح و ممدوح گذشت کرد

از حرام و مکروه هم میتواند گذشت نماید

و این صفت شریفی است که مدح شده و آیات و اخبار و حکایات در این باب بسیار است اینجا اقتصار میکنم بذکر مختصری از آنها روایت نموده که فرمود ان رسول الله بعث سرية فلما رجعوا قال مرحباً بقوم قضاوا الجهاد الا صغر و بغى عليهم الجهاد الا كبر قيل يا رسول الله وما الجهاد الا كبر قال جهاد النفس ثم قال افضل الجهاد من جهاد نفسه التي بين جنبيه یعنی بدرستی که رسول خدا برانگیخت طائفه را بجهاد کفار پس

زمانی که رجوع نمودند فرمود مر جبا بقومی که بجا آوردند جهاد اصغر را و باقی ماند
برایشان جهاد اکبر گفته شد یا رسول الله جهاد اکبر چیست فرمود جهاد نفس پس
فرمود افضل جهاد جهاد کسی است که مجاهده کند با نفس خود که میان دو پهلوی اوست
و آنرا که اکبر گویند بواسطه چند جهت است اول اینکه دشمن درونی است چنانچه
فرمود اعدی عدو ک نفسک التي بین جنبیک و دشمنان دیگر بیرونی و دفع خودی
و بازداشتن او را از معاصی سخت تر است از دفع غیر و منع او از منہیات کما قبل عربیه

نفسی الی ما ضرنی راعی تكثر اسقامی و اوجاعی
کیف احتیال من عدو اذا کان عدوی بین اضلاعی

(فارسی) سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آنست آنکه خود را بشکند
دوم اینکه همان قوی و خواستی که مددکارانسانند در دفع دشمن خارجی خودشان
لشکر و جنود این دشمنند پس لاجرم معاوضه با او سخت تر و مشکل تر میباشد
سوم اینکه مجاهده با نفس و منع او از مشتهیات و مزاحمت او در هوا و هوس مستلزم
آلام روحانی است زیرا که ممنوع شده است از اینکه بمقتضای هوای خود و فتار
نماید ذکر شوکت او شده است و مجاهده با عدو داراست آلام جسمانی را و
ظاهر است که آلام روحانی سخت تر است از آلام جسمانی چهارم آنکه نفس
عدوی است محبوب و انسان از عیب محبوب خود بمقتضای حب الشی یعمی ویضم
کورو کراست و نعم ما قبل عربیه

وعین الرضا عن کل عیب کليلة ولكن عین انسو تبدی المساویا

و تحقیق در مقام اینکه جهاد اکبر همان با نفس است هر چند که جهاد احسن زحمت
کشیدن در حل شبهات مبطلین و منحرفین از دین باشد چه آنکه منافاتی در بین
نسبت و اما آیه شریفه و جادلهم بالتی هی احسن و جاهد هم جهاد اکبر را
هم دلالت ندارد بر اکبریة جهاد با کفار در حل شبهات حتی نسبت بجهاد با
نفس هر چند آن هم اکبر باشد نسبت بجهاد اصغر و حکایات بسیار نقل شده است

در باب جهاد بانفس از آن جمله است این حکایت سید جزائری قدس سره در
 انوار النعمانیة نقل فرموده که روایت شده است که مردی از شیعیان خدمت
 حضرت موسی بن جعفر شرفیاب شد در اوقاتیکه آن جناب در بغداد تشریف
 فرما بودند و عرض کرد یا بن رسول الله امروز در میدان بغداد مرد کافری را دیدم
 که جماعتی دو اطراف او جمع شده بودند و آن مرد هریکی را خبر میداد بآن
 چیزیکه در قلب خود پنهان نگاهداشته بود و عالم با سرار بود حضرت فرمود
 بیاتابند و او رویم پس با آن مرد شیمی بمیدان تشریف آوردند دیدند مردم را
 که دو اطراف او حلقه بسته اند و او خبر میداد ایشان را از مافی الضمیر آنها پس
 حضرت او را بنزد خود طلب نمود و فرمود یا فلان تو مردی کافر میباشی و اطلاع
 بر سرائر مرتبه جلیل و بزرگی است چه باعث شده است که نائل باین مرتبه
 گردیده ای آن مرد عرض کرد یا عبدالله باین مرتبه نرسیده ام مگر آنچه را که
 نفس من مائل بوده و خواهمند او است آنرا ترك مینمایم و خلاف مطلوب
 آنرا بجای میآورم پس آن جناب باو فرمود یا فلان ایمان را بر نفس خود عرضه
 بدار و ملاحظه نما نفست او را قبول مینماید یا نه آن مرد لحظه ای سر در جیب
 فروبرد و بعد از آن سر خود را بلند نموده گفت ایمان را بر نفس خود عرضه داشتم
 و او امتناع نمود و قبول نکرد حضرت فرمود بخلاف اراده خواهش او عمل کن
 چنانچه عادت تو با او همین است و باین واسطه این مقام جلیل را پیدا نموده پس
 آن مرد بر خلاف اقتضای نفس اسلام اختیار کرد و اسلام او نیکو شد و آن
 بزرگوار شرایع و آداب اسلام را باو تعلیم فرمود و از جمله اصحاب آن حضرت
 شد پس آن بزرگوار وقتی از اوقات باو فرمود من چیزی را در قلب خود پنهان
 نموده ام خبر ده مرا از او که چیست در ضمیر آن مرد هر چند که تفکر نمودند دانست
 که چه عرض کند پس از این کیفیت متعجب شده عرض کرد یا بن رسول الله من در

حالتی که کافر بودم عالم بضای و سرائر بودم و الحال که اسلام را اختیار کرده ام عالم نیستم و حال آنکه باید نیکوتر عالم باشم حضرت فرمود آن علم تو بر سرائر و ضمایر جزای مخالفت نفس تو بود و چون کافر بودی جزای آن دردار دنیا بتو میرسید و چون الحال اسلام آورده خداوند جزای ترا ذخیره نموده است از برای روز قیامت و در آنروز خواهی بمشوبات عملت نائل و بهره مند شد

حکایت دوم ترمذی در جامع الحکایات خود نقل کرده که یکی از بزرگان که او را شیخ مطیع گفتندی گفت وقتی که بسفر حجاز بودم از قافله دور افتادم و در بیابان بماندم تنها چون شب در آمد سخت مانده گشتم و گرسنه پس بانفس گفتم که اکنون نه نان پیدا است و نه آب بیکار چون نشینی بر خیز و دور کعت نماز بگذار نفس بامن گفت سخت درمانده زیرا که در گرمای گرم راه آمده ام و چیزی نخورده ام و بقایت گرسنه شده ام و نمازهای واجب را گذارده ام بگذار تا یک ساعت بیاسایم گفتم بر خیز دور کعت نماز کن سبک چنانچه هیچ آزار بتو نرسد بر خواستم و تکبیر را گفتم و دور کعت نماز بجای آوردم و در رکعت اول سوره بقره را خواندم و در رکعت دوم سوره آل عمران پس چون سلام باز دادم نفس گفت ای شیخ مرا بکشتی گفتم ای نفس اکنون بخواب و بیاسای چون بر زمین نشستم گفتم بار خدا یا اگر رزق من مقدر شده بمن برسان که بقایت گرسنه ام پس ناگاه دیدم مردی را که از بیابان میآید پس نزد من آمد و سلام کرد و نانی بردست گرفته با قدری خرما که بر آن نهاده و کوزه آبی در پیش من بزمین نهاد من جواب سلام او را باز دادم و گفتم ای مرد چه نام داری و از کجا میآئی گفت مجنون نام دارم و از شهر مدینه آمده ام و در خانه خود خفته بودم در عالم واقعه دیدم که مرا گفتند دوستی از دوستان در فلان بادیه گرسنه و تشنه و راه گم کرده و مانده است بر خیز و آنچه در خانه حاضر داری بخمدت او بپیر

که بسیار گرسنه است اورا بآبادانی برسان من برخواستم و گرد خانه گردیدم اینهارا یافتیم که بخدمت تو آورده ام حال طعام بخورتا ترا بآبادانی برسانم پس من بسم الله گفتم و طعام خوردم شکر خدا کرده و گفتم ای برادر از آنجا که خانه من است تا اینجا چه در راه است گفت دو فرسخ و دست مرا گرفته و گفت بر خیز که همراه خود ترا بمنزل برسانم پس من برخواستم گفت از عقب من بیا و رفت من قدم برداشتم بر اثر قدم آن چون قدم سوم را برداشتم خود را در میان قافله دیدم و آن مرد از جلو چشم من ناپدید شد

حکایت سوم در کتاب نزهة المجالس از کتاب فرج بعد از شدت نقل نموده که در بلاد مصر راهبی بود که بمکاشفه معروف شده بود پس یکی از علماء مسلمین با خود گفت که چاره نیست جز اینکه این راهب را من بقتل برسانم چه خوف آنست که مسلمانان را مفتون ساخته و از دین بیرون ببرد پس کارد مسمومی را با خود برداشته و بقصد قتل آن بدو منزلش رفت چون دق الباب کرد ناگاه صدائی از داخل خانه بلند شد که ای عالم مسلمان کارد مسمومی را که با خود داری بینداز و داخل شو پس آن عالم کارد را انداخته و داخل شد و بآن راهب گفت که این نور مکاشفه از کجا و از چه راه برای تو حاصل شده است راهب گفت از مخالفت نفس خود نمودن پس آن عالم گفت آیا نفس تو راغب بدین اسلام هست راهب گفت نه ولی چون بنای من بر مخالفت نمودن از اوست اسلام اختیار میکنم پس شهادتین بر زبان جاری ساخته و بشرف اسلام مشرف شده و هن خطبة له علیه السلام ایها الناس ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الامل فاما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فیمنی الآخرة الاوان الدنیا قدوات حذاء فلم یبق منها الاصابة کصابة الاناء اصطبها سآ بها الاوان الآخرة قد اقبلت و اکل منهما

بنون فكونوا من ابناء الآخرة ولا تكونوا من ابناء الدنيا فان كل ولد
 سلیح حق بامه يوم انقیمة وان اليوم عمل ولا حساب وغداً حساب ولا
 عمل اقول الجذاء السریعة ومن الناس من یرویہ جذاء بالجیم
 والذآل ای انقطع درها وخیرها

از خطبه های آنحضرت ع است در مذمت از متابعت هوای نفس ای مردم
 ترسنا کترین چیزی که از ابتدای شما بآن میترسم دو چیز است اول پیروی از
 هوای نفس و دوم آرزوی بیشمار اما پیروی از هوای نفس شخص را از راه حق
 باز میدارد و آرزوی بیشمار آخرت را از یاد شما میبرد بدرستی که
 دنیا پشت کرد مانند پشت کردن زن تیره رو و آخرت رو بشما آورد و
 برای هر يك از آنها فرزندانئی است پس شما از فرزندان دنیا نباشید
 زیرا بزودی در قیامت هر فرزندی بمادوش ملحق خواهد شد پس فرزند
 دنیا در آتش و فرزند آخرت در بهشت خواهد رفت و بدانید امروز ایام عمر فانی
 روز عمل و کار است و حساب و بازخواستی ندارد و فردای قیامت روز حساب و
 بازخواست است و موقع عمل و کار نیست پس این روزها را غنیمت شمرده در کاری
 که رضای خدا در آنست بکوشید تا در قیامت موقع حساب آسوده باشید سید رضی
 فرماید میگویم خدا یعنی سرعت و شتاب است و بعضی جذاء بجیم و ذال نقل میکنند
 یعنی در دل بستن بدینا خیر و سودی نمیباشد

عزیزه من عمده از منافع آمدن پیغمبران

چند فایده است

یکی از فوائد آن است که بعضی از مردم بحسب اصل فطرت فرومایه و با
 ضعف استعداد باشند که چنانچه مربی کامل حکیمی که در نهایت علاقه بتربیت
 و ارشادشان است نباشد اصلاً با فکر خود ترقیات در معارف حاصل ننمایند و تا
 موقعی هم که عمر طولانی کرده و پیر شده باشند از جهت معرفت و کمالات

عقلانیه و علمیه چندان تفاوتی با زمان کوچکی خود ندارند مثل حیوانات بزرگ که با اطفال خودشان در معرفت و ادراکات چندان امتیاز و برتری ندارند پس گویا در نقصان عقل و کمی فهم و زیرکی هم رتبه با حیواناتی باشند که بر حسب جبلت و فطرت فرومایه و بی بهره از فهم و بینائی اند

پس پیغمبر مبعوث از جهت کثرت علاقه بسوق و بردن بشر بمقام عالی انسانیت که شناسائی خالق است و موظف بودن باین وظایف و معرفت طریق ارشاد هر کس این مردمان را بطوریکه سزاوار است تعلیم و تکمیل نماید و از مرتبه پست حیوانیت و قصر همت بر تحصیل مشتهیات فانی دنیائی آنها را به بیانات وافیه و نشان دادن معجزات طاهره برتری داده و از وجود صانع مقدس و عالم برزخ و قیامت و دار جزا و مکافات آگاهشان نموده و تا اندازه ای که ممکن است که از کمالات روحانیه تحصیل نمایند بر آنها افزوده کرده بذکرا مثال و تواریخ مردمان گذشته و حکایات صحیحیه صادقانه از کسانی که دچار پیش آمدهای ناگوار بواسطه ظلمها و تعدیات و اخلاق رذیله شدند آنها را متخلق بعادات پسندیده نمایند چنانچه در عصر هر پیغمبری جمعیت بسیاری از این قسم از مردم تا حدی بمقام کمال رسیدند و خصوصاً زمان حضرت محمد بن عبدالله که چه اندازه از اعراب بیابانی وحشی تربیت و مذهب شدند

فایده دوم يك جمعیت دیگر از مردم اگر چه بواسطه صفاء نفس و لطافت ذات و مرتبه فطانتی که دارند حسن اخلاق حمیده و زشتی اخلاق ناپسند را دریافتند و مستحق بصفات نیک و عادات مرغوبه شدند و از نظر و تامل در آیات افاقیه و انفسیه و شهود دقائق و حکم و مصالح مقرر در انواع مخلوقات تصدیق بوجود صانع قادر حکیم نمودند و نیز دانستند که البته خلق این عالم با عظمت از خالق حکیم بطور لغو و عبث نخواهد بود و غرض از خلقت انسان همان زیست

موقتی در این جایگاه ملازم با اقسام صدمات و بلایا و امراض و گرفتاریهای
 بفقرو ظلم ظالمین نیست بلکه مقصود نتیجه مرغومه بادوامی بوده که از جهت
 زبادتی اهمیت و عظمت و سرغوبیتش تحمل صدمات و زحمات زندگانی دنیا را
 خالق علیم حکیم در جنب وصول بآن نتیجه مهمه و فوائد بزرگ حقیر و کوچک
 دانسته و با علمش با ابتلاء افراد بشر در این عالم به بلاهای بسیار خلقت انسان را
 در حکمت ازلیه راجع و لازم دیده و بمقتضای حکمت و صلاح اختیار ایجاد انسان
 و سایر مخلوقات عالم جسمانی را فرموده و متفطن شدند که البته وصول بآن
 نتیجه را سائلی است که تحصیل آن وسائل با فکر بشریه میسر نیست و از
 این جهت متعیر ماندند .

فایده بهشت رسول نسبت باین قسم از مردم اینست که اولاً معارف این
 اشخاص را بکمالات مبدء و توحید صانع تکمیل نموده و در جمله از احکام عقلیه
 هم که تزلزلی داشتند آنها را تأیید نموده و رفع تزلزل را از آنها بنماید و ثانیاً
 آنچه موجب حصول فوائد دنیویه است که مزاحم با منافع اخرویه نیست و طریق
 وصول بفوائد اخرویه را چنانچه لازم است از تشریع عبادات و احکام لازمه در
 هر زمانی و شریعتی را بیان نموده تا با کمال اطمینان سیر در طریق حق نموده
 و بوسیله پیروی از دستورات صحیحه پیمبران بآنچه مقصود از خلقت انسانی
 بوده بعد کمال نائل شوند .

فایده سوم این است که عامه مردم اگر چه اموری را مشتمل بر مصالح
 و فوائد میدانند لکن تا موقعی که مجال و فرصت تنگ نشد و زمان اقدام در آن
 کارها و سستی در جدیت در اقدام ندارند غالباً در مقام مسامحه و سهل انگاری
 و سستی در کار باشند و خصوصاً در عبادات و طاعات که ظهور آثار و منافع آنها
 در عالم دیگری خواهد بود و نتیجه اش بتأخیر است و فایده بعثت پیغمبر اینست

که مردمان را ترغیب و تحریم نموده و سبب یادآوری عذابهای آخرت و ثواب و اجرهای بسیار و فواید دنیوی و مترتب بر جمله از اعمال عبادیه مثل شفاء امراض و توسعه در رزق و قضاء حوائج و رفع بلاهای عظیمه چنانچه در صدقات همه این آثار مترتب است سستی و مسامحه و سهل انگاری و ملال را از عموم مردم رفع و ازاله نموده و در عبادات با نشاط و رغبت شوند و بتعجیل اقدام نمایند .

و بعلاوه پیغمبر و حجت ظاهر و نقل هم که حجت باطن است بانسان داده شده که دیگر بر خدا حجتی ندارد بلکه خدا حجت دارد در سنده

قل قل لله الحجة البالغة

اینجا برای تفسیر این آیه را با اخبار بیان میکنم که بهره خود را از آن بگیری و برای دیگران بگوئی حجت رسنده و تمام است گمان میکنند بعضی که جوابی دارند و غافل میباشند که فقط در دنیا مهلت داده شده است بآنها متوجه باش آیه قرآن است بخوان و حفظ کن و قدر بدان تا بهره بگیری

قل قل لله الحجة البالغة بگوایشان را ای محمد مر خدا راست حجت بالغة

یعنی حجتی رسنده بی نهایت صحت و متانت در اثبات قول حق و ابطال قول باطل و بدانکه حجت مشتق است از حج بمعنی قصد فکان حجت قصد اثبات حکم میکند و طاب آن مینماید در تفسیر صافی در ذیل این آیه کریمه از کافی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که فرموده ان لله على الناس حجتين حجة ظاهرة وحجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل والانبياء والائمة واما الباطنة فالحقول بدرستی که خدا را بر مردم دو حجت است یکی حجت ظاهره و یکی حجت باطنه اما حجت ظاهره او انبیاء و مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین میباشد چنانکه از حضرت باقر ع مروست که فرمود نحن الاخجة البالغة على من دون اسماء فوق الارض مائیم

حجت خدا بر کسانی که در پس آسمان و بر کسی که بر روی زمین است و نیز در آن کتاب از کتاب امالی از حضرت صادق روایت کرده است که از آنحضرت سؤال کردند از معنی قول حق تعالی که فرموده است **فَلِلَّهِ الْحِجَّةُ الْبَالِغَةُ** فرمود آن الله تعالی **يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَبْدِي أَكُنْتَ عَالِمًا فَأَنْ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ فَلَا عَمَلْتَ بِمَا عَمَلْتَ وَأَنْ كَانَ جَاهِلًا قَالَ لَهُ أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ فِيْ خُصْمِهِ فَبَلَغَكَ الْحِجَّةُ الْبَالِغَةُ** بدرستی که حق سبحانه و تعالی روز قیامت میگوید به بنده که بنده من آیا تو عالم و دانا بودی اگر بگویدی بلی باو میفرماید که آیا عمل کردی بجیزی که دانستی و اگر بنده جاهل باشد باو میفرماید که آیا یاد گرفتی تا عمل کنی بآن پس با او مخاصمه مینماید اینست حجت بالغه او و این حدیث را در مجلد اول بحار الانوار از مجالس مفید نیز نقل فرموده مناسب است در این مقام در وجوب طلب علم و وجوب عمل کردن بموجب علم چند حدیث ذکر نمایم (۱) در مجلد اول بحار الانوار از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ** طلب علم فریضه ای است از فرائض خدا (۲) و نیز در آن کتاب از آنحضرت روایت کرده است که فرمود **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ فِي كُلِّ حَالٍ** طلب کردن علم در هر حال فریضه است و از رسول خدا ص روایت کرده است **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ** الاوان الله يحب بغاة العلم طلب علم و دانش فریضه است بهر مسلمانی بدرستی که حق سبحانه و تعالی دوست میدارد طالبین علم را (۳) و نیز در بحار از کتاب مجا لس از حضرت صادق از پدر بزرگوارش از امیر المؤمنین روایت کرده است که فرمود **لَا يَسْتَحْيِي الْجَاهِلُ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ أَنْ يَتَعَلَّمَ** شخص جاهل هر گاه چیزی را نمیداند حیا نکند که آنرا از کسی بیاموزد و نیز در آن کتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود **اَلْعَالِمُ وَ اَلْمُتَعَلِّمُ شَرِيكَانِ**

فی الاجر للعالم اجران وللمتعلم اجر ولا خیر فی سوی ذلک و فی
 اخری ولا خیر فی سائر الناس بعد عالم و متعلم مردود در اجر شریک اند
 و از برای عالم دو اجر است و برای متعلم یک اجر و در غیر عالم و متعلم خیری نیست
 و بروایت دیگر فرمود در باقی مردم خیری نیست و در این باب دوازده خبر دیگر است
 در حدیث ۲۳ از باب چهارم کتاب درد دارالسینه حدیثی از پیغمبر ص نقل نموده که
 فرمود چهار چیز است که کم آنها بسیار است فقر و درد و دشمن و آتش و این
 حدیث شریف دال است بر کمال بدی و سختی این چهار یعنی انقدر موجب ضرر
 و اذیت است برای انسان که کمی از هر یک از آنها بسیار است و باقی بالجمله
 تفکرو تا ممل واضح و مبهرن است که ضرر و آفت دنیوی و اخروی گناه بمراتب
 بیشتر است از این چهار و در کتاب وافی از کافی از حضرت مرسی بن جعفر
 روایت کرده است که فرمود لا تستکثر و اکثر الخیر و لا تستقلوا قلیل
 الذنوب زیادی عمل خیر را بسیار و ندانید و کمی گناه را اندک نشمارید و نیز
 آن کتاب از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که فرمود لا یصغر ما
 ینفع یوم القیمة و لا یصغر ما یضر یوم القیمة و کونوا فیما اخبرکم
 الله عزوجل کمین عاین کوچک نشمارید چیزی را که نفع مینماید شما را
 روز قیامت و کوچک ندانید چیزی را که ضرر میرساند شما را روز قیامت در
 چیزی که خدای عزوجل شمارا خبر داده است دریغین باشید مانند کسی که بچشم
 دیده است و مناسب است که در این مقام بند کر چند حدیث در مذمت و مضرت گناه
 برادران ایمانی را کامیاب نمائیم (۱) از رسول خدا ص روایت است که فرمود
 عجبتم لمن یحتمی من الطعام مخافة الداء کیف لا یحتمی من الذنوب
 مخافة النار عجب است از کسی که برهیز میکند از طعام از ترس درد و بیماری
 چگونه برهیز نمیکند از گناه از ترس آتش دوزخ (۲) در کتاب وافی از کافی از

حضرت صادق ع روایت کرده است در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که فرموده
 است **فما اصبرهم علی النار** چه چیز شکبیا گردانید ایشان را بر آتش دوزخ
 فرمود ما اصبرهم علی فعل يعلمون انه يصبرهم الى النار چه چیز با
 جرئت کرد ایشانرا بر فعلی که میداند آن فعل میکرداند ایشان را بسوی آتش
 دوزخ (۳) و نیز در وافی از حضرت صادق ع روایت نموده که فرمود **كان ابي**
يقول ما من شيء افسد القلب من خطيئة ان القلب ايقع الخطيئة فما
تزال به حتى تغلب عليه فصير اعلاه اسفله بدر بزرگوارم میفرمود چیزی
 نیست که فاسد کننده تر باشد قلب را از گناه بدستیکه گناه بشیرینی خود
 پیوسته تاثیر میکند در قلب تا اینکه غالب شود بر آن آنگاه او را از پروز بر کند
 مرحوم فیض قدس الله روحه بعد از نقل این حدیث در کتاب وافی در بیان آن
 فرمود یعنی **فما تزال تفعل تلك الخطيئة بالقلب وتؤثر فيه بجلاوتها**
حتى تجعل وجهه الذي الى جانب الحق والآخر الى جانب الباطل
والدنيا یعنی پیوسته گناه در دل اثر میکند تا اینکه آنرا بشت و رو کند و آن
 روی که بجانب حق و آخرت است میگرداند بجانب باطل و دنیا و نیز در وافی
 از کافی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که فرمود **ما من عبد**
الا وفي قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب ذنبا خرج في النكتة نكتة سودا
فان تاب ذهب ذلك السوداء پندیده ای نیست مگر اینکه در قلب او نکتة
 سفیدی است پس هر گاه مرتکب گناهی شود در آن نکتة سفیدی نکتة سیاهی
 سرزند پس اگر توبه کرد از گناه آن نکتة سیاهی برود و اگر مداومت کرد
 بر آن گناه آن سیاهی زیاد شود **حتى يغطي البياض** تا اینکه نکتة سفید را
 بپوشاند **فاذا غطي البياض لم يرجع صاحبه الى خير ابد** و چون نکتة
 سفید دل پوشیده شود صاحب آن دل ابداً بر نمیگردد بسوی خیر و اینست قول

حق سبحانه و تعالی که فرموده است کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یحسبون
 بقول مفسرین کلا ردع است از قول مذکور مکنذ بین یعنی نه چنین است که
 ایشان گویند بلکه بسبب کفر و معاصی رنك و تیرگی غلبه کرده است بردل‌های
 ایشان بجهت این معرفت حق و باطل برایشان پوشیده گشته و راه خیر و قبول نصیحت
 بردل‌های ایشان بسته شده است چه آنکه کثرت افعال بسبب حصول ملکات است
 چنانکه از رسول خدا ص منقولست که فرمود العبد كلما اذنب ذنباً حصل
 فی قلبه سوداء حتی یسود قلبه بدرستی که هر چند که بنده گناه کند نکته
 سیاهی در دل او پدید آید تا بجایی که همه دل او سیاه گردد .

(۴) از حضرت امیر المؤمنین منقولست که فرمود لا تخف الا ذنبك ترس

مکر از گناه خود

(۵) و نیز از آنجناب مرویست که لا تخافوا ظلم ربکم ولكن خافوا
 ظلم انفسکم ترسید از ظلم و ستم پروردگار خود بترسید از ظلم و ستم
 بر جان خود (۶) و نیز فرمود تهوین الذنوب اعظم من رکوب الذنب
 سبک شمردن گناه بزرگتر است از ارتکاب گناه

۷- و نیز فرمود خالف نفسك تستریح مخالفت کن نفس خود را تاراحت

شوی این هفت حدیث کفایت است .

احقاق حق امر مطلوبی است

حضرت زهرا ع برای فدك بمسجد آمد

گمان مکن برای دنیایش بود خواست بفهماند باصحاب که آنهایکه شما
 بخلافت برگزیده اید ظالم هستند بعلاوه حق فرزندانیش نیز در آن بود که باید

مدد کند آنها را پس از آنکه خلیفه اول فدک را از آنها گرفت که جزئیت المال کند عوائد آنرا متمسک شد برای صحت فعل خود بحدیثی که خودش بالا نفراد این حدیث را از پیغمبر رس. وایت نمود گفت سمعت عن رسول الله ص قال نحن معاشر الانبياء لانورث درهما ولادینار او ما ترکناه صدقه ومخالفت دارد این حدیث باعموم نصوص قرآن راجع بارت که خدا هر وارثی را از مورث خود بهره مند فرمود بدون استثناء احدی یوصیکم الله فی اولادکم المذکر مثل حظ الانثیین ومخالفت دارد با آیات خاصه که دو قرآن است راجع به میراث بردن انبیاء از مورث خود مانند آیه شریفه وورث سلیمان داود ودر مبحث تعادل و تراجیح مقرر است بیرهان که کل خبر خالف کتاب الله فاضربوه علی الجدار یعنی هر خبری که برخلاف قرآن است بزیند آن خبر را بردیوار وچنین خبر مطروح خواهد بود ولو عده کثیری باشند روایت آن فضلا از آنکه مدعی امری خود بالا نفراد راوی خیر باشد از برای مدرک دعوی خود و خلیفه در این موضوع مخالفت نمود مفاد نصوص قرآن را باخذ فدک از فاطمه ع نظر بجلب نفع برای بیت المال و تقویت شوکت اسلام و تجهیز قشون برای حفظ ممالک اسلامی و تسخیر ممالک کفر چنانچه خلیفه دوم اظهار داشت علت اخذ فدک را یا برای تهی دست نمودن فاطمه و علی علیهما السلام از مال دنیا و اضرار بآنها چنانچه شیعه ادعا میکنند و در جلد چهارم ناسخ التواریخ صفحه ۷۲ سپهر مینگار د که عمر بابی بکر گفت مردم جز طلب دنیا چیزی نپویند و بیرون دنیا نجویند تا فدک و فیء در دست آنها است طوف آنها مردم باشند از علی و اهل بیت او منع کن خمس و فیء را و فدک را تا بمان و شیعیان او از دورا و پراکنده شوند چون مردم دنیا طلبند (مگسائند دور شیرینی) والله العالم و نیز شیعه گویند علی و فاطمه و سلام الله علیهما که محکومند بطهارت و عظمت بنص قرآن مجید این امر را

انکار کردند برخلیفه و متعرض شدند و مجاجه‌ها نموده و آن خطبه مفصله را حضرت بانوی عصمت و جلالت در مسجد پیغمبرص بر علیه خلیفه انشاء فرمود مجاجه و مخاصمه با خلیفه نمود با کمال جدیت خنانکه ابن ابی الحدید در شرح ۳ صفحه ۳۰ و در بلاغات النساء ابن طیفور صفحه ۱۲ خطبه را نگاشته اند مارادر این مختصر مجال نوشتن خطبه و ترجمه و نیست ولی چند کلمه از فرمایشاتش را برای تذکراهل اسلام مینویسیم و تفصیل را بکتاب مفصل تحویل میدهم از جمله فرموده یا بن ابی قحافه الخ ترجمه ای پسرابی قحافه آیا در کتاب خداست که تو میراث بری از پدرت و من محروم شوم از میراث پدرم هر آینه بتحقیق چیز بافته شده مصنوع عجیبی را آورده آیا از روی عمد قرآن را واگذار دید و عقب سر انداختید که میفرماید سلیمان ارث برد از داود ع آیات ارث را اینجا تلاوت فرمود سپس فرمود گمان کردید مرا مکانت و منزلت و بهره ای نیست از ارث پدرم و قرابت بین من و پدرم نیست آیا اختصاص درد شما را خدا بآیه ای که از حکم آن آیه پدر مرا خارج نمود یا میگوئید کسی که بر ملتی باشد سوای ملت پدرش ارث نمیرد آیا من و پدرم اهل یک دین نیستیم آیا میگویند پدرم مسلمان است و من بر این کیش نیستم و محروم از میراث پدرم آیا شماها دانایان تر هستید بخصوص قرآن و عموم قرآن از پدرم و پسر عم علی ع اکنون این فداک و خلافت را مانند شتر مهار کرده و بالان بر آن نهاده گرفته اید و بر او سوار شده اید ملاقات میکنند تو را ای ابی بکر روز پاداش و حشر تو پس در آنجا حکم فرما خداست و زعم و رئیس محمد ص است و وعده گاه قیامت است (بیشگاه عدلیه عدل حقیقی و این موقع خاسر و زیانکار خواهید شد و سودی ندارد پشیمانی قیامت و از برای هر جریمی وقتی است زود باشد که بدانید هنگام همایند عذاب کیست که او را عذاب فرا گیرد و خار کند او را و تا باید بآن عذاب ممتدب و ملازم باشد پس از این

فرمایشات نگرست فاطمه ع بجانب انصار که در مسجد حاضر بودند از آنها کمک خواست برای دفع ظلم از خود و آنها را مخاطب ساخت فرمود ای جوانان ای پیشوایان ملت اسلام ای انصار دین و آئین خیر الانام چرا تغافل و سستی عقل و عجله را شعار خود قرار داده اید در مظلومه و مظلومیت من مگر از پیغمبر نشنیدید فرمود حفظ حقوق مرد را در اولاد او باید رعایت کرد و نیکوئی باید با اولاد او نمود چه زود اقدام نمودید در آنچه کرد و بهوای نفس خود تابع شدید و حال آنکه شماها توانائی و قدرت دارید در همراهی و اعانت من در دفع ظلم از من و احقاق حق من الخ اخیراً استفسار نمود از خصوص (بنی قیله که جماعتی بودند شجاعت و شهامت و غیرت موصوف بودند و بآنها فرمود ای فرزندان قبیله آیا بدستم از میراث پدرم محروم شوم و شماها حاضرید مینگرید و انجمن کرده اید و برمیخورید بمقصدم و دعوت من و آگاه برستم رسیدگی من هستید و شما جمعی انبوه و مهیا هستید و سلاح و ادوات جنگی دارید و اهل مباحث و مدافعت هستید میشنوید دعوت مرا و جواب نمیدهید و فریاد مظلومیت و استغاثه من بشما میرسد و فریاد رسی نمیکنید آخر شماها بچنگجویی و سلحشوری و تترسی موصوفید و بنیرو صلاح معروفتید و برگزیده برگزیدگانید شما بودید که با نبرد و رزیدید و از جنگ با آنها و تقابل با دلیران و سرکشان و سرکوبی آنها کوتاهی نکردید و ترس را بخود راه ندادید الخ تا آنجا که فرمود بآنها یکجا حیرت زده میروید بعد از بیان و پوشیده کجا میروید بعد از اعلان و عقب عقب سیر میکنید بعد از اقدام و مشرك میشود بعد ایمان چرا جنگ نمیکنید با گروهی که ایمان را پشت پا زدند و سوگند را شکستند و هم شدند بر بیرون کردن پیغمبر ص و آنها ابتدا کردند بقتال با شما آیا میترسید از آنها پس خدا سزاوار تر است از او بترسید اگر اهل ایمان هستید آگاه باشید من نگرانم شما را تن آسانی

میکنید و راحتی را خوش دارید و کسی را که دانا است و سزاوارتر است بقبض
 و بسط دین دور کردید و از او کناره گرفتید یعنی علی ع و با عیش گوارا و آسایش
 توأم شده اید و از تنگی معیشت بسعه زندگانی نائل شده اید پس پرده برداشتید
 از آنچه در وعاء و باطن شما بود و از دهان بیرون انداختید آنچه مینوشیدید پس
 اگر کافر شوید شماها و همه اهل زمین خدا بی نیاز و پسندیده است ای جماعت
 آگاه باشید گفتم آنچه گفتم و دانا بودم که شما مرا یاری نمیکنید و مغذول
 مینمائید میدانستم مکرو عنذر شماها را که دلهای شما را فرا گرفته لکن آنچه
 گفتم از دل غمین و رشحه خشم دین در دلم بود و بی شکوی و اتمام حجت بود
 اکنون مرکب آماده خلافت و فدک را بگیرد که رام و منقاد شما است اما ننگ و
 عار و شمار آن ابدالاباد شمارا است و داغ غضب خدا و ننگ ابدی شما را شامل
 است و پیوسته است با آتش افروخته خدا آن آتشی است که دلها را مشرف است
 خدا میبیند کارهای زشت شرم آور شما را و خواهند دانست ستمکاران بکجا میروند
 در خاتمه فرمود فاطمه ع مردم اصحاب مهاجرین انصار من دختر بیغمبر شما هستم
 که ترساننده بود شمارا بعباد سخت پس بکنید آنچه بتوانید ما هم انتقام خواهیم
 کشید شما منتظر آن روز باشد ما هم در انتظار هستیم پس از فراغ از خطبه یا
 چشم گریان و دل از غم و اندوه بریان روی فرمود به قبر بیغمبر ص و گفت

قد کان بعدك انباء و هنبئة لو كنت شاهدا هم لكثير الخطب

یعنی ای بابا بعد از تو خبرها واقع شد، زلزله ها بیدن من افتاد اگر تو بودی
 اینطور وقایع واقع نمیشد. ای عزیزان فاطمه باشان و جلالت اینقدر صدمه
 از این امت بفاصله این چند روز دید که مرك خود را از خدا خواست و راحت خود
 را در مردن دانست بخوانم و داع آنحضرت را
 بیا یکدم بیا لینم پسر عمو خدا حافظ ترا دیگر نمیبینم پسر عمو خدا حافظ

خدا را شکر این نعمت که من از دست این امت
 شدم آسوده و راحت پسر عمو خدا حافظ
 دم مرگست و گریانم بسی زار و پریشانم
 ز بهر این یتیمانم پسر عمو خدا حافظ
 حسن از راه بی یاری کندگر گریه وزاری
 بده او را تودلداری پسر عمو خدا حافظ
 من اندر زیر خاک امشب پریشانم از این مطلب
 که بی مادر شده زینب پسر عمو خدا حافظ
 دیگر آسوده شد زهره تو ماندی اندر این دنیا
 غریب و بیگس و تنها پسر عمو خدا حافظ
 سراسر این مصیبتها بود آسان بمن اما
 امان از ظهرا شورا پسر عمو خدا حافظ
 چه محنتها کشیدم من شما تنها شنیدم " من
 چه گویم ز آنچه دیدم من پسر عمو خدا حافظ
 عدو زد در بیملویم شکست از کینه بازویم
 از آن سیلی نمیگویم پسر عمو خدا حافظ
 از این غم ذا کرمحزون پریشان گشته و مجنون
 دو چشمش چشمه جیحون پسر عمو خدا حافظ

الحمد لله اولاً و آخراً تمام شد کتاب تحفه طاهانی

بقلم : م . ط

شوال ۳۳۷۷ قمری اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ خورشید

دز چاپخانه فرهنگ بچاپ رسید



